بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا در توفیق بگشای

یزدانی را سپاسی که بستایش و نیایش نیاز مند نیست .

زبان شیرین پارسی درشمار السنه ادبي عالم فرد منتخب وادبیات ایران درمیان ادبیات سایر ملل بهر جهتی دارای مزیت و امتیاز است (آفتاب آمد دلیل آفتاب) — از آشنا گذشته بیگانگاني که با علم و ادب آشنا و از دانش و معرفت بهره ورند ادبیات فارسی را بچشم عظمت مینگرند و بر منزلت شایان و مقام شامخ ادبي این زبان یك زبان واز بن دندان معترفند — بسیاری ازدانشمندان شرق شناس خارجه را میشناسیم که در راه خدمتگذاري بعلم و ادب و کشف آثار علمي وادبی وصنعتی و تاریخ ادبیات ایران سالهای فراوان وعمرهای بی بدل صرف نموده وهر قسم زحمات توان گدازي را بجان و دل متحمل شده اند تا اطلاعاتی بدست آورده ومقاله ها وکتابها نوشته هدیهٔ هموطنان وهمزبانان خویش ساخته اند — و بسی سرمایه ها خرج کرده وچندین آثار علمی وادبی و مؤلفات ذي قیمت مفقود الاثر ما را که خود آنها اطلاعی چندان نداشته ایم بزیور طبع آراسته بنظر ما رسانده اند واز اینجهت خاطر ما را رهین شکران و منت خویش قرار داده اند — افسوس که ما ازخود وهمه جا بیخبر وهمیشه سفره گسترده را منتظریم .

دانشمندان گذشتهٔ ما احیاناً اگر راجع به (تاریخ ادبیات ایران)

عمق کرده تألیفی ساخته وباخلاف سپرده اند عموماً تذکرهٔ شعرا یاقدمي
فراتر تذکرهٔ دانشمندان است — آنان بقدر وسع خویش رنج فراوان برده
خدمتهاي شایان بادبیات ملی خویش نموده اند وتا اندازهٔ که توانسته
اند دراینراه بذل مساعي بلیغه کرده جد وجهد بکار برده اند ونام شعرا
بزرگان و مفاخر ملی خود را زنده نگاه داشته اند — و اگر دائرهٔ
مؤلفاتشانرا بیش از این وسعت نداده اند معذورند — زیرا حدی وسیع
برای این موضوع (تاریخ ادبیات) در نظر نگرفته بوده اند. —
ولي دانشمندان و اساتید محترم عصر جدید را که بمفهوم جامع این
موضوع آشنا شده اند بسی شایسته بود که عطف توجهی کرده تألیفات
جامعی بسازند وتاریخ ادبیات ایران را بمعني حقیقی که اکنون درنظر
علمای ادب دارد چنانکه شایسته است با قلم شیرین نگاشته در صحائف
کتب ثبت نمایند و خود و ملتی را سر افراز و جمعی را اززحمت تتبع
وسرگشتگی وحیرت آسوده وخلقی را از دریوزگي بردر این و آن بی
نیاز سازند، بیخبران و جاهلان را منشأ انتباه ورهروان ازکاروان باز
مانده وبو سفران آواره را شمع آگاهی ودلیل راه شوند.

ایعجب هرچه نشستیم و گفتیم (ماخوشه چین خرمن ارباب دولتیم
باری نگه کن ایکه خداوند خرمنی) دریغ کردند — چشم ما در راه این
انتظار سفید شد و بوي پیراهنی نشنیدیم، روزنهٔ امیدي باز نگشت وشاهد
مقصود گوشهٔ چشمی بما نشان نداد.

این بندهٔ ناچیز (جلال — همائی) را که ازچشم براهان این مقصود
بودم وسالها بدین امید وآرزو گذراندم که ایکاش (دستی ازغیب برون

آید و کاری بکنند) ؛ کاهي این سوداي خام بسر میافتاد که از خود رطب و یابسی بهم بافته چیزی در اینموضوع بنویسم و دفتري بسازم باشد که علاقه مندان علم و ادب از سر غیرت بر خیزند و چنین انکین سلیمانی را بدست اهریمني نپسندند و بپاس حرمت علم و ادب و بنام احیای مآثر ملّی و برای رفع اشتباهات ما دامن همت بکمر زده فکری کنند و خود حق مقام را ادا کنند. باز بخود کفتم « ایمکس عرصه سیمرغ نه جولانکه تست عرض خود میبری وزحمت ما میداری» .

بالاخره پس ازتأمل بسیار آشفته وار دلی بدریا زده درغیبت مهر فروزنده شب پره سان بازیکر میدان کشتم و بابضاعت مزجات وخبرت ناقصی که در این باب داشتم مدد از خداوندکار خواسته شروع باین تألیف ناقابل کردم و یاد داشتهای چند سالهٔ خود را که برخي از عمر کرانمایه برآن خرج کرده بودم در این وجیزه درج نموده هدیهٔ پیشکاه ارباب ادب ساختم — هم بدین امید که بنظر خردمندان لایق بکذرد و منتی بر ما کذاشته از اشتباهاتمان آکاهی دهند وحاشا نه بطریق اقتباس وتقلید بل ازراه انتقاد وتحقیق ازخود دراینموضوع چیزی بنویسند و بیش از این ما را از فضائل شان محروم و بی نصیب نگذارند امیداستکه هرچه زودتر بآرزوی خود برسیم .

موضوع این رشته تألیف ناقابل ما (تاریخ ادبیات ایران) است از قدیمترین عصر تاریخی تاعصر حاضر در چند بخش :

۱ — از ازمنهٔ قدیمهٔ تاریخی تاانقراض ساسانیان مشتمل برسه دوره :

هخامنشي، اسکندري واشکانی، ساساني .

۲ — از انقراض ساسانیان تاحملهٔ مغول — مشتمل برعصر خلفا و طاهريان وصفاريان وسامانیان وغزنويان و آل زيار و آل بويه وسلاجقه و اتابکان وخوارزمشاهيان و غيرهم ازسلاطین غير مشهور و امرا و فرمانفرمایانی که دربارشان داراي خصوصيتی دخیل در علم و ادب بوده است ومحض اصطلاح ایندوره را مینامیم به (عهد برمکی و عباسی) یا (عهد سامانی و غزنوي) یا (عهد ابن سينا و فردوسي) .

۳ — از حملهٔ مغول تا انقراض صفویه — مشتمل برعصر مغول و ایلخانیان و آل مظفر و تیموریان و ترکمانان و صفویه — و این عصر را مینامیم (عهد مغولی وصفوی) یا (عصر خواجه طوسي و سعدي) .

٤ — از انقراض صفویه تا عهد مشروطیّت ایران — مشتمل بر عهد نادری وزندیه وقاجاریه — واین عصر را مینامیم (عهد قاجاری و امیر کبیر) یا (عهد سبزواری و قاآنی) .

٥ — از عهد مشروطیت ایران تاکنون که اوائل دورهٔ چهارم بعد از اسلام محسوب میشود .

در این تألیف ضمناً نظري به پروگرام وزارت جليلهٔ معارف براي (مدارس متوسطه) داشته ایم — این است که آموزکاران محترم و محصّلین بنوبت خود میتوانند ازین کتاب استفاده کنند .

در خاتمه محض قدر داني میکوئیم: آقا محمد ولي مدیر (کتابخانهٔ ادبیه) تبریز الحق در طبع و نشر قسمت اول این رشته تألیف (از

ازمنهٔ قدیم تاریخی تا انقراض ساسانیان) و در فراهم کردن وسایل طبع قسمت دوم (از انقراض ساسانیان تا حملهٔ مغول) که اکنون در تحت طبع است همتی بسزا کرده است — بنام قدرشناسی ازایشان امتنان داریم — امید است که وسائل طبع ونشر باقی اجزاء نیز فراهم کشته مقبول نظر صاحبنظران واقع کردد .

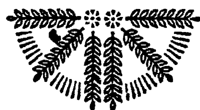


کتب و مؤلفاتی که در تألیف ما محل اعتماد و مورد استفاده شده است از فارسی وعربی وفرانسه وغیره بسیار است ودرذیل‌صفحات کتاب پاره ازمآخذ خودرا تصریح کرده ایم — اینك محض نمونه کتبي چندرا که با تألیف ما مناسب بوده وخیلی بما کمك کرده است یاد واز شماره کتب لغت و علمی و ادبی و دواوین خطی وچاپی که تعداد آنها خوانند را زحمت میدهد صرف نظر می کنیم .

تاریخ ایران مشیر الدوله (پیرنیا) ، تاریخ ساسانیان مرحوم فروغي ، در رالبتجان ، تاریخ ایران ذکاء الملك ، تاریخ ادبیات ذکاء الملك، تاریخ اقبال‌آشتیانی ، تریخ کزیده ، تاریخ بیهقي ، تاریخ کامل ابن اثیر ، تاریخ ابو الفدا ، مروج الذهب، مقدمهٔابن خلدون ، تاریخ تمدن اسلامی، تاریخ آداب اللغه العربیه جرجی زیدان، تاریخ الاداب العربی احمد حسن زیات ، حبیب السیر ، بغیة الوعاه في طبقات النجاة سیوطي ، نزهة الالباء فی طبقات الادباء ابن انباري ، عیون الآنباء في طبقات الاطباء ابن ابي اصیبعه ، ابن خلکان ، فوات الوفیات محمد بن شاکر ، یتیمة الدهر ثعالبی ، سلافة العصر ، الوسیط ، روضات الجنات ، الفهرست ابن ندیم ، اغاني ابو الفرج اصفهانی ، المحاسن والاضداد جاحظ ، عیون الاخبار ابن قتیبه ، الشعر والشعرا ابن قتیبه ، کتاب الصناعتین ابی هلال عسکري ، جواهر البلاغه احمد هاشمی ، نقد الشعر قدامة بن جعفر ، غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی ، البیان والتبیین ، علم الادب‌آب

شيخو ' تاريخ مختصر الدول ' تاريخ الحكما ابن القفطي ' تاريخ الحكما قطب لاهجي
المحاسن والمساوي' طبقات الشعرآ الجاهلين والاسلام محمدبن سلام ' شفاء الغليل فيما
في كلام العرب من الدخيل احمد خفاجي ' نامهٔ دانشوران ' تذكرهٔ مجمع الفصحا '
تذكرهٔ دولتشاه سمرقندى ' تذكرهٔ هفت اقليم ' تذكرهٔ لباب الالباب عوفى ' تذكرة
الاوليا شيخ عطار ' المعجم فى معايير اشعار العجم ' چهار مقالهٔ نظامى عروضى '
تاريخ الفلسفه حنا اسعد فهمي ' آئينهٔ اسكندرى ' آثار الشيعه ' مطلع الشمس '
عقد الفريد ' نفح الطيب ' رجال ابو على باملحقات ' شهرياران گمنام ' عالم آراي
عباسى' آتشكده آذر ' المآثر والاثار اعتماد السلطنه ' الاقتضاب فى شرح ادب
الكاتب ' خزانة الادب ' تاريخ نگارستان ' تذكرهٔ بهارستان معتمد الدوله منو-
چهر خان (خطي) ' گنج دانش ' گنج شايگان ' تذكرهٔ شعراي چارمحل اصفهان
مخزن الدرر بقلم عمان ساماني (خطي) ' تذكرهٔ شعراى زمان فتحعلى شاه
(خطي) تاريخ ادبيات ايران درتحت تأثير تاتار ترجمهٔ ادوار دبرون ' معجم الادبا
ياقوت ' تاريخ الفلاسفه عبد الله بن حسين ' الالفاظ الفارسيه المعربه السيدادي شير
الفلسفة اللغويه جرجى زيدان ' تذكرهٔ خوشنويسان غلام محمد دهلوى ' اساس الاقتباس
جامع الصنايع ' معيار الاشعار ' قاموس الاعلام تركي ' نفايس الفنون ' آثار العجم فرصت
مجلهٔ الهلال ' مجلهٔ دانشكده ' مجلهٔ آينده ' مجلهٔ ايرانشهر ' مجلهٔ العرفان (منطبعهٔ
صيدا) مجلهٔ ارمغان ' مجلهٔ گنجينهٔ معارف ' مجلهٔ كاوه ' كشف الظنون ' رياض
العارفين ' طرايق الحقايق ' شرح ادوار صفى الدين ارموى ' خلاصة الافكار فى
معرفة الادوار شهاب الدين صيرفي ' خط خطاطان ' رسالهٔ فارابي ' نجات ابوعلى سينا
منطق شفاى ابو علي سينا ' دائرهٔ المعارف بستانى ' دائرة المعارف فريد وجدى '

Grammaire garùe et fleurie .
Bruvetière, fist de la française.
BrouvueA biterayof persia از ترجمه
Petit Larousse.
Grand Larousse.





﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

مقدمه

هر علمی را تعریف و موضوع و غایتی است که درمقدمهٔ کتاب ذکر آنها خالي از فوائدی نیست — بنا بر این لازم است پیش ازشروع بمقصود اشاره بمعنی ادب و تعریف و موضوع و فائدهٔ علم ادب و مراد از تاریخ ادبیات بنمائیم تاحدود وفوائد این علم فی الجمله برای متعلم واضح گردد سپس داخل مقصود شویم .

تعریف وموضوع و فائدهٔ ادب وادبیات باصطلاح قدما

کلمات لغویین در معنی لغوی ادب نزدیك بیکدیگر است — ادب

درلغت بمعني ظرف وحسن تناول است [١] وظرف دراينجا مصدر است بمعنى كياست مطلق يا ضرافت در لسان يابراعت وذكاء قلب ياحذاقت [٢] و بتعبير بعضي نيك گفتاري ونيك كرداري وبعضي ادب را درفارسي بفرهنگ ترجمه كرده وگفته‌اند ادب يافرهنك بمعني دانش ميباشد وبا علم چندان فرقى ندارد [٣]

در تعريف وتحديد ادب اصطلاحي عبارات ادباى متقدمين مختلف است — بعضي گويند (الأدب كل رياضة محمودة يتخرج بها الانسان في فضيلة من الفضائل الوسيط ص٣ الادب كل رياضة محموده يتحلى بها الانسان بفضيلة من الفضائل معيار اللغه ص ٦١ ج ١) ادب عبارت است از هر رياضت محموده كه بواسطهٔ آن انسان بفضيلتي آراسته ميگردد واين معنى منقول ازمعني لغوى تاديب وتادب است كه در آنها رياضت اخلاقي مأخوذ است . و برخي گويند (الادب عبارة عن معرفة ما يحترز به عن جميع انواع الخطا جواهر الادب احمد هاشمي ص ٨) ادب عبارت است از شناسائي چيزى كه بتوسط آن احتراز ميشود از تمام نوع خطا — واين معنى عرفي منقول از ادب بمعني حذاقت يا براعت و ذكاء قلب و امثال آنهاست و برخي گويند كه (ملكة تعصم من قامت به عن يشينه دائرة المعارف البستاني) ملكه ايست كه صاحبش را از

[١] الادب محركة الظرف وحسن التناول قاموس — ادب ادبا ظرف وحسن تناوله فهو اديب ج ادباء اقرب الموارد .

[٢] الظرف الكياسة و قيل انما هو في اللسان و قيل هو حسن الوجه و الهيئة او يكون في الوجه واللسان وقيل البراعة وذكاء القلب وقيل الحذق اقرب الموارد

[٣] تاريخ ادبيات مرحوم ذكاء الملك فروغي ص ٢٣ .

اعمال ناشایسته نگاه میدارد .

و اما علم ادب یا سخن سنجي در اصطلاح قدما عبارت بوده است از (معرفت باحوال نظم و نثر از حیث درستی و نادرستي و خوبي و بدی و مراتب آن[۱] و بعضی علم ادب را چنین تعریف کرده اند که (علم صناعی تعرف به اسالیب الکلام البلیغ في کل من احواله جواهر الادب احمد هاشمی ص ۹) علم ادب علمي است صناعی که اسالیب مختلفه کلام بلیغ در هر یك از حالات خود بتوسط آن شناخته میشود — تعریف علم ادب بنا بر مسلك قدما شامل اکثر علوم عربیه بوده است — ودر تعداد علوم ادبیه نیز کلمات قدما مختلف است بعضي عدد آنها را هشت دانسته [۲] و برخي بیشتر — یکی از شعرا علوم ادبیه را در این دو شعر جمع کرده است

نحو و صرف عروض بعده لغه ثم اشتقاق و قرض الشعر انشأ
کذا المعانی بیان الخط قافیه تاریخ هذ العلم العرب احصأ

جرجي زیدان مینویسد که علم ادب دراصطلاح علمای ادبیت مشتمل بر اکثر علوم ادبیه است از قبیل : نحو ـ لغت ـ تصریف ـ عروض ـ قوافي ـ صنعت شعر ـ تاریخ و انساب ـ و ادیب کسي است که دارای تمام این علوم یا یکی از آنها باشد و فرق ما بین ادیب و عالم آن است که ادیب از هر چیزی بهتر وخوبترش را انتخاب مینماید و

[۱] تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملك ص ۲٤

[۲] والعلوم الادبیه منسوبة الیه وهي ثمانیة اللغة والتصریف و النحو والعروض والقوافي وصنعة الشعر واخبار العرب وانسابهم معیار اللغه ص ٦۱ ج ۱

عالم تنها یك مقصد را گرفته در آن مهارت میبابد [۱] . بعضي گویند اصول علم ادب عبارت است از « لغت — صرف — اشتقاق — نحو — معانی بیان — عروض ـ قافیه — وفروع آن عبارت است از « خط ـ قرض الشعر ـ انشاء — محاضرات — تاریخ ـ وفن بدیع را ذیل و تابع و معـانی و بیان شمرده اند [۲] .

ادب درس و ادب نفس

باید دانست که آنچــه در تعریف علم ادب ذکر شد راجع به (ادب درس) میباشد که آنرا ادب اکتسابی نیز مینامند زیرا بدرس وحفظ ونظر کسب میگردد [۳] واما ادب نفس یا ادب طبعي بعضي آنرا چنین تحدید کرده اند که ادب طبعی عبارت است از اخلاق حمیده و صفات پسندیدهٔ که با ذات انسان سرشته شده باشد [٤] ومرحوم ذکاء الملك فروغی (میرزا محمد حسین متوفی ۱۳۲٥ ه) در تاریخ ادبیات خود ادب نفس را باصطلاح حکما وصاحبان معرفت عبارت دانسته است ازدانشهائی که اسباب کمالات نفسانی شود از قبیل علم بحقایق اشیاء که از آن بحکمت و فلسفه تعبیر نمایند وسایر علوم یدانشها را ادب درسي نامیده

[۱] تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۹٥ ج ۲

[۲] دائرة المعارف بستانی ص ٦٥٥ ج ۲

[۳] والکسبی ما کتسبه بالدرس والحفظ والنظر جواهر الادب احمد هاشمی ا

[٤] وهو قسمان طبعی و کسبی والطبعی ماوضع علیه الانسان من الاخلاق حسنه والصفات المحموده کالکرم والحلم جواهر الادب ص ۸

است مثل حساب و هندسه وطب و جغرافیا که دانستن آنها مستقیماً درطریق استکمال و تزکیهٔ نفس انسانی واقع نمیشود هر چند بطور غیر مستقیم و بقول اهل علم (ثانیاً و بالعرض) بادب نفس کمك مینماید — و مخفی نماند که ما بین تعریف مرحوم فروغی برای ادب نفس و آنچه از جواهر الادب نقل کردیم ظاهراً کمال مباینت است زیرا فضائل اخلاقی با علومی که موجب کمالات نفسانی میشود خیلی فرق دارد .

و آنچه بنظر بدوی میآید این است که فلسفه وحکمت هم جزو ادب آموختنی است (ادب درس) ولی ممکن است ادب درس را دو قسم دانست یکی آنکه مستقیماً موجب تهذیب اخلاق و قوای فطری میشود و دیگری دانشهائی که بطور مستقیم دراین طریق واقع نیست — بیش ازین قلمفرسائی در این موضع از وضع رسالهٔ ما خارج است .

و اما موضوع علم ادب نزد قدما دو فن نظم ونثر است وغایت این علم مهارت یافتن در آن دو صناعت و فوائد ادبیات و خدماتی که عموم ادبه مخصوصا نظم و نثر بعلوم و معارف و عالم انسانیت کرده ومیکنند روشنتر از آنست که بر صاحب ادراکی مخفی باشد — علم ادب انسانرا از لغزش جهالت نگاهداشته موجب کمالات اخلاقی است و در صاحبش یکنوع همم عالیه ایجاد مینماید که آنرا درتحصیل امور شریفه وامیدارد و در و حس تعالی و ترقی را بیدار مینماید [۱]

[۱] وفائدته انه يعصم صاحبه من زلة الجهل وانه يروض الاخلاق ويلين الطبع وانه يعين على المروءة وينهض بهمم الى طلب المعالي والامور الشريفة
جواهر الادب احمد هاشمی

ابن خلدون در مقدمهٔ خود مینویسد که علم ادب مانند سایر علوم موضوع مشخصی ندارد که بحث از عوارض ذاتیه آن بشود وتنها مقصود ازین علم همانا ثمره و فائدهٔ آن است که اجاده ومهارت یافتن در دو فن منظوم ومنثور باشد — و آنچه در طریق حصول این ملکه واقع میشود از قبیل حفظ اشعار و متون ادبیه و نحو — صرف — علم انساب وتواریخ و غیر از اینها از مقدمات این علم محسوب میگردد واز این جهت است که متقدمین از ادبای عرب تعریف این علم را این طور میکردند که (الادب هو حفظ اشعار العرب و اخبارها و الاخذ من کل علم بطرف) ادب عبارت است از حفظ اشعار واخبار عرب و بهره یافتن از هر علمی باندازهٔ حاجت .

بعقیدهٔ نگارنده اگر موضوع علم ادب را بنا برطریقه واصطلاح ادبای باستانی همان دو فن نظم و نثر قرار بدهیم ولیکن با قید حیثیّت (از قبیل : مطبوعیّت و ناگوارائی درطبع یا خوبی و بدي و درستي و نادرستی و نظایر آنها) وتعریف جواهر الادب را [۱] تعریف این علم بدانیم درجامعیّت و مانعیّت این تعریف (بقول اهل منطق طرد و عکس) چندان خللی وارد نخواهد آمد -- و بنا بر این آنچه را قدما جزو علوم ادبیه شمرده اند یکدسته داخل مسائل ودستهٔ دیگر جزو مقدمات و مبادي این علم خواهد بود و نظر بارتباط کاملي که مابین علم ادب و سایر فنون و علوم موجود است هرقدر دائرهٔ معارف وعلوم وسیعتر

[۱] علم صناعی تعرف به اسالیب الکلام البلیغ في کل من احوالهِ

میشود بر وسعت محیط علم ادب و ادبیات افزوده خواهد شد — وانسب این است که بجای علم ادب صناعت ادب تعبیر شود [۱].

ارکان علم ادب [۲]

ارکان علم ادب چهار چیز است .

اول قوای فطري عقلی و آن پنج چیز است : ذکاء — خیال — حافظه — حس — ذوق . [۳]

دویم قوانین واصول نظم ونثر وحسن تألیف وانواع انشاء وشعر و فنون خطابه .

سوم مطالعه تصانیف بلغا و تتبع وافی در جزئیات آنها .

چهارم کثرت ارتیاض وتدرب درسبکهاي ادبای قدیم وتأسی بفصحا وبلغا درحل وعقد نظم و نثر .

توضیح

چون در طی مطلب گذشته ذکري از علوم ادبیه رفت لازم

[۱] رجوع شود بکتب فلاسفه و کلام مخصوصاً شرح هدایه ملاصدرا درفرق مابین علم وصناعت واینکه صناعت علمی است که متعلق بکیفیت عمل ذهنی یاخارجی است .

[۲] مأخوذ از جواهر الادب احمد هاشمي وکتاب البیان و التبیین وکتاب المثل السائر .

[۳] مراد ازین قوی بترتیب ذکر آنها این است ۱ — استعداد تام برای ادراك علوم و معارف ۲ — قوهٔ حفظ صور محسوسات ۳ — قوهٔ حفظ معانی ٤ — قوهٔ تأثر ازمدرکات ٥ — قوه درك لطایف و دقایق .

دانستیم که برای ایضاح اشاره بتعریف هریك از آنها نشود تاخوانندکان آکاه باشند و متعلمان کور کورانه نکذرند و شرح و بسط مجملات را بعهدهٔ آموزکاران مطلع محول میسازیم .

❋ علوم ادبیه ❋

باید دانست که معانی معقوله را بدون واسطهٔ الفاظ نمیتوان ازدیگری فهمید ونه میتوان بدیگری فهمانید پس افاده و استفاده موقوف بلفظ است و اکر احوال لفظ منضبط نباشد امر تفهیم و تفهم مختل میشود ـ از اینرو علما درضبط احوال لفظ علومی را استخراج ومدون ساخته اند و آنها را علوم ادبیه نامیده اند وادب درسی ذاتاً و ادب نفس بواسطه مربوط بانهاست ـ پس علوم ادبیه متعلق باحوال الفاظ است .

نظر باینکه درتشخیص علومی که مستقیما متعلق باحوال لفظ است مابین علما اختلاف نظر است مثل اینکه بعضی علم قرائت را داخل علوم ادبیه شمرده اند وبرخی خارج ـ یا آنکه بعضی علم بدیع را علم مستقلی دانسته اند و برخی آنرا تابع معانی وبیان شمرده اند درعده علوم ادبیه علمای این فن اختلاف دارند. ابن انباری [۱] اقسام آنرا هشت دانسته وزمخشری [۲] درکتاب قسطاس عدهٔ آنهرا دوازده ذکر کرده و قاضی زکریا [۳] درحاشیهٔ بیضاوی بچهارده

[۱] عبدالرحمن معروف (ابن انباري) ازعلمای عربیت و ادبیت (۵۷۷ ـ ۵۱۳)
[۲] محمود بن عمر بن محمد بن عمر خوارزمی (۵۳۸ ـ ٤٦٧)
[۳] قاضی عمید الدین زکریا بن محمود قزوینی از محدثین و علمای عربیت و ادبیت مائه هشتم هجري است .

قائل شده و علم قرائت را هم داخل علوم ادبیه شمرده است (نظر باینکه هر چند کلام خالق است ولی با اسلوب کلام مخلوق است)

در کتاب نفایس الفنون (تألیف محمد بن محمود امین در زمان ابو اسحق بن محمود شاه) علوم ادبی را مشتمل بر پانزده فن دانسته است [۱] و بعضی بیشتر از اینها گفته اند و برخی کمتر.

سید شریف [۲] قائل باین است که علوم ادبیه دوازده است و در وجه تقسیم بدوازده قسم چنین ذکر میکند که :

علم ادب اولاً منقسم بدو قسم میشود : اصول، فروع . اما اصول علم ادب هشت است زیرا علوم ادبیه متعلق بالفاظ است ودر اینصورت یا گفتگو از وضع مفردات و مواد و هیآت آنها میشود بطور اطلاق این (علم لغة) است ــ و یااینکه بحث فقط از حیث صور و هیآت میشود و این (علم صرف) است — و یا از حیث انتساب بعض کلمات ببعض دیگر دراصالت وفرعیّت (علم اشتقاق) است . و یااینکه مطلقا بحث از مرکبات میشود و این هم چند قسم دارد زیرا : اگر گفتگو از اصل هیآت ترکیبیه وتأدیهٔ معانی اصلی بشود (علم نحو) است -- و اگر باعتبار افاده معانی باشد غیراز معانی لغوی (علم معانی) است -- و اگر باعتبار کیفیت افاده معنی باشد درمراتب وضوح

[۱] خط ـ لغت ـ تصریف ـ اشتقاق ـ نحو ـ معانی ـ بیان ـ بدیع ـ عروض ـ قوافی ـ تقریض ـ علم امثال ـ علم دواوین ـ انشاء ـ علم استیفاء

[۲] علی بن محمد جرجانی استرابادی معروف بمیر سید شریف از علمای مشهور (متوفی ۸۳۵)

و خفاء (علم بیان) است و (علم بدیع) از لواحق معاني و بیان وداخل در آنهاست — و اگر بحث از مرکباتي بکنند که دارای وزن هستند دو قسم دارد زیرا اگر ازحیث وزن گفتگو شود (علم‌عروض) است — و اگر ازحیث اواخر ابیات بحث شود (علم قافیه) است ٠

و اما فروع چهار علم است — زیرا : اگر بحث متعلق بنقوش کتابت باشد (علم‌خط) است واگر مختص بکلام منظوم باشد (قرض‌الشعر) است — واگر اختصاص بکلام نثرداشته‌باشد (انشأ) است و اگر بهیچکدام اختصاص نداشته باشد علم محاضرات است وفن (تاریخ وانساب) داخل دراین قسمت است [۱] بهتر این است که از نقل اقوال متقدمین خود داری نموده بتعریف هر یك از علوم ادبیه بپردازیم ٠

۱ — علم صرف : علمی است‌که ازاحوال ابنیه کلمات گفتگو مینماید — و مراد از احوال ابنیه عوارضی است که بر جوهر کلمات طاری میشود از قبیل : حرکات وسکنات وزیادت وحذف وقلب و ادغام وابدال و مانند آنها از هیئتي که عارض کلمه میشود — مثل اینکه گوئي فلان لفظ فلان وزن را دارد یا آنکه گوئی الف در لفظ ابر (ابر هفت کشور بود پادشا یکی شاد دل بشد و پارسا) زائد است . یا آنکه زمي وآوا وشاباش مخفف زمین وآواز وشاد باش است (حروف ن و ز و د حذف شده است) — یا آنکه حرف (ز) کاهی به (ج) بدل میشود مانند سوج (سوز) اوج (اوز) روز) و

[۱] کشف الظنون

امثال آنها — یا آنکه در ذُنب وسُنب پس از ابدال و ادغام سُمّ و دُمّ حاصل شود و در شب پره شپرّه شود بقلب و ادغام .

٢ — علم لغت : علمي است که کفتکو میکنند از مدلولات وضعیه مفردات وهمچنین دروضع مرکبات ودلالت بر معانی جزئیه [١] چنانکه کویند مثلاً (دژ) بمعني قلعه و(پُلوان) بلندیاطراف زمین زراعت است که مردم از آنجا آمد وشد کنند و معنی ترکیبي آن پل مانند باشد .

٣ — علم اشتقاق : علمی است که بحث میکنند از کیفیت خارج شدن بعض کلمات از بعض دیگر بواسطهٔ تناسب جوهری که مابین آنها موجود است باصالت و فرعیت — بعبارة اخري اشتقاق آنست که ما بین دو لفظ تناسبي در اصل معنی با ترکیب موجود باشد پس یکی را اصل و دیگری را فرع قرار دهند — اصل مشتق منه و فرع مشتق نامیده میشود اشتقاق منقسم میشود بسه قسم : صغیر — کبیر — اکبر .

اشتقاق صغیر آنست که میان دو کلمه در حروف و ترتیب آنها تناسب باشد مانند نَصر و نَصرَ در عربي وسوخت وسوز باسوخت و سوز (مصدر مرخم در ریشه سوخت و سوز کداز) در فارسي .

اشتقاق کبیر آنست که مابین دو کلمه تناسب در لفظ ومعني باشد بدون ترتیب حروف مانند جبذ و جذب در تازی و خُنبا و خینا

[١] توضیح فرق مابین وضع شخصي ووضع نوعي و اینکه مرکبات وضع دارند یا نه ؟ موکول بکتب مفصله ادبی ازقبیل مطول وشرح مفتاح سکاکی میشود .

در پارسی [١] .

اشتقاق اکبر آنست که میان دو کلمه تناسب در مخرج باشد مانند نهق و نعق در عربی و ستیغ وستیخ در پارسی [٢] .

بعضی [٣] اقسام اشتقاق را اینطور تعریف کرده اند که اشتقاق صغیر آنست که رد صیغ مختلفه کنند باصلی واحد بی تقدیم و تأخیر آنحروف جهت اشتراك ایشان در جمیع حروف و معانی (مانند برید و میبرد — بران — برنده — برندگی — برش که از بریدن مشتق شده اند) . و اشتقاق کبیر عبارت است از رد صیغ مختلفه با معنی واحد جهت اشتراك در جمیع حروف اصول باعتبار تقدیم و تأخیر آنحروف نه باعتبار اختلاف حرکات چنانکه گویند ترکیب مال که وضع آن جهة جمعیت است و این معنی در ملء و امل وملأ و لام ظاهر است (یعنی تمام آنها در معنی واحد مشترکند) — و اشتقاق اکبر عبارت است ازرد صیغ مختلفه بمعنی واحد جهة اشتراك در اکثر حروف چنانکه گویند روح وریح وراح هر سه مشترکند در لطافت وقوت (یعنی تمام آنها در یك معنی متناسب هستند) .

برخی از علمای این فن تقسیم را بطور دیگر ذکر کرده اند [٤] که

[١] بنا بر اینکه هر دو صحیح باشد مطابق ضبط برهان جامع .

[٢] آنچه در شرح اقسام اشتقاق در اینجا ذکر شده منقول است از دائرة المعارف بستانی .

[٣] نفایس الفنون

[٤] رجوع شود بکشف الظنون وحاشیه سید نعمة الله برشرح جامی .

نقل آنها دراینجا تطویل بلاطائل است .

تنبیه فرق ما بین علم صرف واشتقاق این است که در علم اشتقاق گفتگو میشود از تناسبی که میان دو کلمه از حیث ماده موجود است مانند سوختن و سوخت و در علم صرف بحث میشود از تناسبی که ما بین دولفظ ازحیث هیئت و کیفیت بناء موجود است مانند سوخت و دوخت . بعبارة اخري مدلول مادهٔ الفاظ از علم لغت معلوم میشود وتناسبي که ما بین آنها موجود است اگر تناسب جوهری و مادی باشد از علم اشتقاق معلوم میشود و اگر بحسب شکل وصورت باشد از علم صرف — پس رتبهٔ علم اشتقاق بعداز لغت و قبل از علم صرف است .

بنی اغلب در مولفات ادبي ابواب مخصوص بعلم اشتقاق را جدا گانه ننوشته اند بلکه در ضمن ابواب و مباحث صرف مباحث اشتقاق را آورده اند — وهمین امر باعث اشتباه بعضی شده است که ما بین این دو علم را فرق نگذاشته اند .

ز — علم خط : علمی است که بواسطهٔ آن شناخته میشود کیفیت تصویر الفظ ونقوش کتابت مانند اینکه هاء غیر ملفوظه درجمع به (ها) کجا نوشته میشود مثل (لاله ها) و کجا حذف آن ممکن است مثل (سیها در جمع سیه) — یا اینکه واو معدوله درکدام از کلمات نوشته میشود مثل (خواندن — خواهش) — یا آنکه در کجا حوار نوشته میشود ودر کجا حر وهمچنین درخواستن و برخاستن — ومثل اینکه تنوین منصوب در همه جا بصورت الف نوشته میشود مگر درتاء

مدوّره مانند (عجالةً — نسبةً) وهمزه مانند (جزءً فجرءً) . وصاحب نفایس الفنون خطاطي بمعنى خوشنویس را هم داخل این علم شمرده است [۱] .

۵ — علم نحو: علمی است که بواسطهٔ آن شناخته میشود احوال کلمه و کلام از حیث اعراب وبناء — وبیشتر مورد استعمال این علم در لغت عربی است و در فارسی خیلی کم و بندرت یافت میشود مثل اینکه بگوئیم علامت اضافه و وصف کسره است مانند (آب حوض — مرد نیك) و معدودی از نظائر آن .

٦ — علم معانی: علمی است که بیان میکند حالات لفظ از حیث مطابقة کلام بمقتضي مقام مانند بحث در مجاز عقلي (اسند شیئي بغیر ما هو له) مثال:

﴿ نظامی ﴾

از آن سرو مست بن کاخ دلاویز   که تا چه کرم کردي کویدت خیز

و مانند اینکه در کجا موجبات ذکر مسند الیه موجود است چنانکه کوئیم (خدا رزّاق است) و در کجا مقتضي حذف آن در کار است مثل:

﴿ حافظ ﴾

صبح است وژاله میچکد از ابر بهمنی   ساقی ز جای خیز وباده چه یکمنی

[۱] صبك عليه وخوشنویسي خط کنوني فرسي و عرف مطابق عقیدهٔ نگارنده بفن نقشی وصنایع مستظرفه خیلی نزدیك است .

۷ — علم بیان : علم باموري است که میتوان بوسیلهٔ آنها مطلبی را بطرق مختلفه در وضوح و خفا ادا کرد — مباحث تشبیه و استعاره و کنایه وحقیقت و مجاز داخل در مباحث این علم است .

۸ — علم بدیع — علمي است که بواسطهٔ آن وجوه کلام بلیغ شناخته میشود — صنایع بدیعیه خواه لفظی باشد و خواه معنوی بسیار است که درکتب مخصوصه بدین علم مسطور است .

۹ — علم عروض — از بحور واوزان شعر گفتگو مینماید ـ بحث در تقطیع با فاعیل و تعیین بحور مختصه و مشترکه و تفکیك دوائر درعهدهٔ این فن است .

۹ — علم قافیه — معرفت احوال اواخر ابیات است مانند اینکه قافیه چیست ؟ وحروف تأسیس ودخیل وقید وردف وروي کدامند؟ ودر قافیه رعایت کدام از حروف وحرکات لازم است ؟ وعیوب قافیه چیست ؟ وامثال آنها .

۱۰ — قرض الشعر یا نقد الشعر — علمی است که در آن بحث میشود از حالات کلمات شعریه نه از جهت وزن و قافیه بلکه از حیث خوبی وبدی وشایستگی وعدم شایستگی آنها — بعقیدهٔ بنده اهمیّت این علم در عالم شعری زیادتر از عروض وقافیه و امثال آنهاست — زیرا جهت عمدهٔ که رعایت آن بر شعر (و همچنین بر دبیر) لازم است رعایت صحت استعمال الفاظ و اداي معانی است متأسفانه در این زمان کمتر رعایت اینگونه ازضروریات علم ادب میشود وهرکس رطب

و بالسی لهم لبافد و از ادبیت بلافد آنرا ادیب اریب مینامند.

بری خطاهائی که در شعر اتفاق می افتد گاهی لفظی است باینمعنی که لفظی صحیح یاالمورد خود واقع نشده است وگاهی معنوی بطوری که معنی رکاکت دارد یچیزی از آن فهمیده مبشود که مراد متکلم نیست و مقام مقتضی نبوده است — ودر ضمن چند مثال مطلب روشن می کردد.

﴿بهرامی گفته است﴾

چکوئی کر همه حزان چنو بوده است کس نیزا
نه هست اکنون و نه باشد و نه بوده است هر کیزا
نکاه خشم او کوهر شود همرنك شو نیزا
چنو خشنود باشد من کنم زانفاس قرمیزا

در بن شعر بیرون ر تشبیه بارد و استعارت ر کیك و ترکیب امهدب دو عیب ست یکی زیدت یاء هر کیز وقرمیز و دوم زیدت لف اشباع [۱].

﴿خاقانی گوید﴾

ز ن عقل بدو گفت که ای عمّر عثمان هم عمّر خیمی هم عمر خطّاب

که صاحب المعجم (ص ۲۷۰) بری تشدید مخفف مخصوصاً در کلمات ادری که ز زیدت قبیح است شاهد آورده ست.

[۱] المعجم في معاییر شعر العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی در وائل مائه هفتم هجري (ص ۲٦۷).

﴿ مسعود سعد ﴾

کمانم از پی آن تیر وار قامت تو   وزو مرا همه درد وغم است قسمت و تیر
مرا نشانهٔ تیر فراق کرد و هکرز   کسی شنید که باشد کمان نشانهٔ تیر

لفظ (هکرز) را بمعني هرکز استعمال کرده است وحال آنکه در صحیح لغت دری هکرز نیست و مستعمل هرکز است [۱].

﴿ رافعی گوید ﴾

معطی نشود مرده ممسك بتعاطی   احور نشود دیدهٔ ازرق بتکحّل

مرادش این است که شخص ممسك بتکلف بخشندکي بخشنده نشود چنانکه صاحب چشم ازرق بتکلف سرمه سیه چشم نکردد – و همانا پنداشته است که تعاطي باب تفاعل است ازاعطا وحال آنکه تعاطی در لغت عرب جرأت و اقدام است و از اعطا مشتق نیست و بدان تعلقی ندارد و اگر کفتی معطی نشود مرده ممسك بنسخی راست بودي ولکن او خواسته است که مجانست معطی و تعاطی بجای آرد.

﴿ بلفرج [۲] گوید ﴾

دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو   در کوش او نهاد قضا لن ترانی

[۱] المعجم (ص ۲۷۷)

[۲] ضبط این کلمه بدینصورت ماخوذ از المعجم طبع ادوارد برون انکلیسی و تصحیح میرزا محمد قزوینی است و شاید مانند بلعجب و بلهوس که صورت کتابتش همین است و بمعنی صاحب و بسیار است بهآنکه در اصل ابوالعجب باشد (مأخوذ از حواشي هدیت ترجمهٔ المصدور).

چون جواب زمانه نه قدر او میدهد لن ترانی درست نباشد الا آنکه تصحیح آنرا وجهی توان گفت یعنی قضا زمانه را از عدم امکان آن دیدار بدین عبارت اعلام داد که موافق لفظ قرآن بود و در زبان عوام است که چون از کسی چیزی طلبند و نپذیرند و انکس ضنّت کند و گوید نمي توان دید گویند آیت لن ترانی میخواند [۱]

﴿ عمان سامانی [۲] گوید ﴾

هر چه باشد تو علی را دختری ماده شیرا کی کم از شیر نری

ودر این شعر دو عیب هست یکی آنکه تعبیر (هر چه باشد) در موقع مدح وستایش موهم خلاف مقصود است و دیگر آنکه لفظ (ماده) رکیك است واگر (شرزه شیرا) گفته میشد رکاکتی نداشت وهمانا شاعر خواسته است که در مقابل نرْ ماده آورده باشد .

﴿ مثال تازی ﴾

ابو تمام گوید :

کریمٌ متی امدحه امدحه والوری معی واذا ما لمته لمته وحدي

صاحب بن عباد [۳] بر ابو تمام عیب گرفته است که درمقابل مدح

[۱] المعجم

[۲] میرزا نورالله عمان سامانی از شعرای زمان ناصرالدین شاه است واین شعر از گنجینة الاسرار اوست خطاب بحضرت زینب علیها سلام الله .

[۳] اسمعیل بن عباد طالقانی ملقب به (صاحب) از اعاظم عمدای ادبیت است (متوفي ۳۸۵)

ملامت صحیح نیست بلکه صواب این است که در مقابل مدح ذم یا هجاء بیاورند. دیگری نیز در همین شعر بر ابو تمام عیب گرفته است که تکرار لفظ (امدحه) خوب نیست زیرا دو حرف (حاء ــ هاء) از حروف حلق هستند که در لغت عرب ثقیل شمرده میشود .

ادبای قدیم در این امر خیلی دقت و احتیاط میکرده‌اند حتی اینکه سعی میکردند طوری شعر بسازند که در موقع تقطیع هم لفظ رکیکی در نیاید مانند (ای تاج دولت بر سرت وی نور عزت رهبرت) و در ایراد مضامین و الفاظ کاملاً رعایت مقتضیات وقت و حالات را میکرده‌اند ــ مسعود رازی برای اینکه موقع را نشناخت گرفتار حبس شد - بیهقی در ضمن وقایع سال ۴۳۰ میگوید امیر رضی الله عنه (سلطان مسعود بن محمود غزنوی مراد است) بجشن مهرگان نشست روز سه شنبه بیست و هفتم ذو الحجه بسیار هدیه و نثار آوردند و شعرا را هیچ نفرمود و بر مسعود رازی خشم گرفت و او را بهندوستان فرستاد که گفتند که او قصیده گفته است و سلطان را نصیحتها کرده در آن قصیده و این دو بیت از آن قصیده است :

مخالفان تو موران بدند مار شدند برار از سر موران مار گشته دمار
مده زمانشان زین بیش وروزگار مبر که اژدها شود ار روزگار یابد مار

این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد هر چند فضول بود و شعرا را بمملوک این نرسد [۱] .

[۱] تاریخ بیهقی ص ۶۰۱ چاپ طهران .

نگفته نماند که موقع ناشناسی غیر از ترس وعدم جرأت بر اظهار حقایق است و شاعر یا منشی بایستی در موقع خود جسور و بی پروا بود، حقایق را بهر نحوی که باشد بنهایت جرأت و شجاعت ادبی اظهار نماید — بالاخره ادیب باید شجاعت ادبي هم داشته باشد (موارد را باید از یکدیگر امتیاز داد) وموقعي را که بیهقی ذکر میکنند مصادف بازمانی بوده است که آتش فتنه سلاجقه درخراسان رفته رفته بالا گرفته وسلطان مسعود را نگران ساخته است. و معني لغوی (قرض و قرظ) هر دو بشرحی ذکر شد بي تناسب نیست رجوع بلغت شود.

۱۱ — علم انشاء — انشاء در لغت بمعنی شروع و ایجاد و وضع است و در اصطلاح علمی است که که بواسطهٔ آن شناخته می شود کیفیت استنباط معاني و تأليف آنها و تعبير از آنها بلفظی که لایق مقام باشد [۱] ودر انشاء تمام علوم دخالت دارد وشخص منشي از هر فني استمداد میجوید.

بعضی چنین گفته اند که (علم انشاء یعنی انشاء نثر علمی است که در آن گفتگو میشود از کلام نثر ازحیث اینکه دارای فصاحت وبلاغت است ومشتمل بر آداب معتبره نزد ادباء در عبارت پسندیده که لایق مقام است — و این علم استمداد از جمیع علوم دارد مخصوصاً حکمت

[۱] علم یعرف به کیفیة استنباط المعانی و تألیفها مع التعبیر عنها بلفظ لایق بالمقام وهو مستمد من جمیع العلوم جواهر الادب ص ۱۰

عملی [۱] نظامی عروضی [۲] در صدر مقالهٔ اول از چهار مقاله تعریف بالنسبه جامعی در ماهیت دبیری ذکر کرده است و آن این است (دبیری صناعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم وحیله و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتب و احکام وثائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی و احری ادا کرده آید [۳] تعریف چهار مقاله شامل اغلب اقسام نثر است چنانکه شرح آن در ابواب دیگر خواهد آمد

۱۲ — علم محاضرات — محاضره در لغت تقریباً بمعنی

محاوره و حاضر جوابی است (المحاضره ان یحاضر الواحد صاحبه بما یحضره من الجواب و منه قولهم فلان حسن المحاضرة — اقرب الموارد) و در اصطلاح عبارت است از اینکه برای دیگری کلامی بیاورند که مناسب مقام باشد از جهة معانی وصحت یا از جهت ترکیب مخصوص

[۱] علم الانشا ای انشاء النثر بحث فيه عن المنثور من حيث انه بليغ وفصيح ومشتمل على الآداب المعتبرة عندهم في العبارات المستحسنة و الملائمة للمقام وله استمداد من جميع العلوم سيما الحكمة العملية كشف الظنون ص

[۲] ابوالحسن احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف بنظامی عروضی از شعرا و نویسندگان قرن ششم هجری وتاسنه ۵۵۰ بعد درحیات بوده است

[۳] چهار مقاله عروضی ص ۱٤

که آن کلام دارد[۱] بعبارة اخری علم محاضره عبارت است از مناسب گوئی وحاضر جوابی وحسن محاورت و بدیهه گوئی هم داخل همین فن است — این علم درضمن علوم ادبیه اهمیّت بسزائی دارد وشخصی که دارای این ملکه است درنزد همه کس مطبوع و مقرب واقع میشود — این فن از هر فنی بیشتر باعث جلوه ورونق کلام و متکلم است و از همین جهت که غالب اساتید باستان در تحصیل این ملکه بسیار سعی می کرده ودیگران را فوق العاده بر این امر توصیه میفرموده اند و بعضی از ادبای قدیم ما[۲] مخصوصا درخدمت پادشاهان هیچ چیز را بهتر از بدیهه گفتن نمیدانند و میگویند بدیهه طبع پادشاه خرم شود و مجلسها بر افروزد وشاعر بمقصود رسد و آن قدر که رودکی از آل سامان دید به بدیهه گفتن و زود شعري کس ندیده است — و نیز گویند[۳] شاعر باید که درمجلس محاورت خوشخوی بود ودرمجلس معاشرت خوشروی

براي یافتن این ملکه اولاً باید شخص صحیح الطبع وجید الرویه وبالاخره دارای طبع سلیم وسلیقه مستقیم باشد و ثانیا در انواع علوم متنوع وازآداب ورسوم کاملا مطلع باشد و اشعار و کلمات اساتید قدیم وجدید را بسیار مطالعه کند وهمواره درنظر بگیرد وآثار منتخبهٔ آنان را از بر داشته باشد

[۱] ماخوذ از کشف الظنون .

[۲] مانند نظامی عروضی در چهار مقاله ص ۳۵

[۳] چهار مقاله ص ۳٤

صاحب چهار مقاله علاوه بر انواع علوم ادب از قبیل: عروض قافیه — نقد الشعر وامثال آنها گوید (شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب ودر روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمین یاد گیرد وده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همي خواند و یاد همی گیرد که در آمد و بیرون شدن ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود وعیب و هنر شعر بر صحیفه خرد و منقش گردد[1] ه)

هر چند صاحب چهار مقاله رعایت این شروط در شاعر لازم دانسته است ولکن باید دانست که اینگونه دقایق را رعایت کردن برعهدهٔ هر ادیبی فرض وهر متکلم نویسندهٔ را موجب مزید رونق وطراوت سخن ودلگیرش است — باری برای تعریف بدیهی چند مثال ذکر میکنم:

روزي طغانشاه بن الب ارسلان با یکی از ندمای خود موسوم به (احمد بدیهی) نرد میباخت اتفاق میر دو مهره درشش گاه (خانه شش) داشت و احمد بدیهی دو مهره در یك گاه (حال خانه) و نوبت ضرب با میر بود شه چندانکه بسیار دیگر هست احتیاط کرد ودوشش خوست اتفاق دو یك آمد — میر بسیار در خشم شد بطوریکه اغلب ندیمان بترسیدند — و امیر ازرقی درهمان مجلس این دو بیت را ساخت وبعرض آن حضرت رسانید و میر رفع دلتنگی وغضب از میر صعب شده شد و بر

[1] چهار مقاله نظامی عروضی ص ٤٣

سر نشاط آمد و ازرقی راصلهٔ فراوان داد [۱].

گر شاه دو شش خواست دو یك زخم افتاد
تاظن نبری كه كعبتین داد نداد [۲]
آن زخم كه كرد رأی شاهنشه یاد
در خدمت شاه روي بر خاك نهاد

و همچنین مانند این رباعي كه امیر معزی گفته است در موقعي كه سلطان سنجر سلجوقی كمان گروهه [۳] دردست داشته و بعلاء الدوله امیر علی فرامرز استهلال میكرده وشاه ماه را دیده است.

اي ماه چو ابروان یاری گوئی یاني چو كمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی بر گوش سپهر گوشواري گوئی

امیر معزي (متوفي ۵٤۲) بواسطهٔ این رباعی تقرب حاصل كرد و ملكشاه را [٤] خوش آمد واسپي از اسبهای خاص بوي عطا كرد — مجدداً معزی فی البدیهه این رباعی را انشاد كرد :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاك مرا بر زبر ماه كشید
چون آب یكی ترانه از من بشنید چون باد یكی مركب خاصم بخشید

و این رباعي بیشتر سبب تقرّب و احترام او نزد شاه گردید و

---

[۱] چهار مقاله ص ٤۹

[۲] در بعضي تذكره ها بجای داد (داو) با واو ضبط شده است و كعبتین دو جسم مكعب است كه از یك تا شش بر آن نقش كنند و بدان نرد بازند.

[۳] كماني كه در آن گلوله نهاده رها كنند غیاث اللغات

[٤] سلطان جلال الدین ملكشاه سلجوقي جلوس (٤٦۵) وفات (٤٨٠)

پیش از پیش مورد مراحم ملوکانه واقع گشت — و مانند این حکایت که صاحب مجمع الفصحا ذکر میکنند [۱] :

گویند وقتی سلطان‌محمود غزنوی درمیدان اسب سواري و گوی بازی از اسب افتاده چهره اش خراشیده شد — حکیم عنصري این رباعی را در معذرت گفته سلطان اسب را بوي بخشیده بود .

شاها ادبی کن فلك بد خو را　　کاسیب رسانید رخ نیکو را
گر گوی خطا رفت بچوکانش زن　　وراسب غلط کرد بمن بخش اورا [۲]

گویند اسب را بوی بخشید و او بعداز تصاحب اسب این رباعی را گفته :

رفتم براسب تاکه زارش بکشم [۳]　　گفتا بشنو نخست این عذر خوشم
نه گاو زمینم که جهان برگیرم　　نی چرخ چهارمم که خورشید کشم

حمدالله مستوفي در تاریخ گزیده [٤] این دو رباعی را نسبت بمعزي واین قصه را عیناً نسبت باو وسلطان سنجر سلجوقي میدهد .

و همچنین است رباعی که عنصری مرتجلاً انشاد کرده است در موقعی که سلطان محمود غزنوي در حالت مستی ایاز را ببریدن زلفین خویش امر داده وایاز طاعت کرده است و بعد از زوال مستي در

[۱] ص ۳٦٦ ج ۱
[۲] در بدیع این شعر را برای حسن صب شاهد میآورند
[۳] تا زحوزش بکشم در بعض تذکره ها ضبط است ودربارهٔ (بجرمش)
[٤] ص ٤٢٥

هنگام صبح شاه پشیمان و سخت تنگدل شده است — حکایتش درچهار مقالهٔ نظامی عروضی بتفصیل مذکور است [۱] .

کی عیب سرزلف بت از کاستن است   چه جای بغم نشستن و خاستن است
جای طرب ونشاط و می خواستن است   کاراستن سر و زپیراستن است

و ممکن است قصهٔ قبعثری و حجاج را که در کتب ادبیه [۲] مسطور است بمناسبتی داخل این باب دانست .

خلاصه : امثلهٔ تازی و پارسی در این باب بسیار است و کتبی مخصوص اینموضوع تألیف شده است نظیر (محاضرات الادبا ومحاورات الشعرا تألیف راغب اصفهانی [۳]) .

این نکته را باید در نظر داشت که مناسب گوئی بمعنائی که ذکر شد غیر از مطابقهٔ کلام با مقتضای حال است که درهر جا وبرهر متکلم بلیغ ادیبی لازم است وفن محاضره یکنوع مزیت و فضیلت مخصوصی است که در پارهٔ از اشخاص ادیب ذاتاً یادر اثر ممارست زیاد حاصل میشود وداخل علم قوانین کلام ادبی نیست .

(تکمیل)

دستهٔ از علوم هست که برخی از دانایان آنها را مستقلاً جزء

[۱] مقالهٔ دوم ص ٤٠ طبع برلین

[۲] مانند مطول درایراد کلام برخلاف مقتضی الظاهر

[۳] حسین بن محمد بن مفضل ازمشاهیر علمای ادبیت وحدیث ونظم ونثر وفاتش (٥٦٥) روضات ص ۲٤۹

علوم ادبیه شمرده اند و بعضی آنها را داخل درآنچه ذکر کردیم دانسته اند – مشهور از آنها بقرار ذیل است :

۱ – علم تاریخ و قصص

– عبارت است از معرفت احوال گذشتگان و وقایع ایام وشرح حالات و تولد ووفات اشخاص از قبیل : سلاطین و امرا ورجال بزرك ودانشمندان و رسوم و آداب ملل وطوائف عالم .

۲ – علم انساب

– علمی است که بواسطهٔ آن روابط خویشاوندی مابین قبائل و طوائف شناخته مي شود بطوري که اصول و فروع هر دسته و نژادی از یکدیگر انفکاك پیدا کنند .

۳ – علم مسالك وممالك

– معرفت اسامي و احوال بلدان و بقاع .

بعضی این علمرا ازمقدمات علم انساب وتاریخ شمرده و آنها را یکسره از مقدمات فن محاضرات دانسته اند .

٤ – علم احاجی و اغلوطات

– احاجي جمع اُحجیّه واحجیّه درلغت بمعني کلمهٔ مغلق مشکل است – اُغلوُطه در لغت بمعنی کلام یا مسئلهٔ مشکلي است بطوریکه شخص را باشتباه می اندازد [۱]

[۱] اقرب الموارد .

در این علم بحث میشود از الفاظ و ترکیباتی که بحسب ظاهر مخالف با قواعد قیاسیه هستند و تطبیق آنها با قوانین مقرره میسور نیست [١] و علم لغز نیز داخل درهمین علم است .

بعضي علم اجاجي و اغلوطات را از فروع لغت و نحو و صرف دانسته اند [٢] .

٥ ــ علم امثال – عبارت است ازمعرفت اقوال سائره و اطلاع از خصوصیات آنها واینکه منشأ پیدایش هر مثل یاشبه مثلی چیست ومضرب ومورد استعمالش کجاست ؟

٦ ــ علم دواوین – معرفت اشعار مدونه و تراکیب مصنوعه را علم دواوین نامیده اند .

این علم و علم امثال را صاحب نفایس الفنون درعداد علوم چهارده گانهٔ ادبیت (بنا بر عقیدهٔ خودش) شمرده است .

بعضی عدهٔ دیگری از علوم را هم داخل علوم ادبیه شمرده اند که درضمن مطالب آتیه اشاره بدانها میشود .

عقیدهٔ نگارنده راجع بعلوم ادبیه

هر کس راجع بعلوم ادبیّه وتعداد آنها چیزی میگوید – عقیدهٔ

[١] علامهٔ زمخشري جرالله محمود بن عمر (متوفي ٥٣٨) کتاب محاجات را دراین فن تألیف کرده است .

[٢] کشف الظنون .

حقیر در اینمورد این است که : شخص ادیب ماهر بواسطهٔ یکنوع احساسات و ادراکات ممتازهٔ که مخصوص باوست برای ایجاد کلامی چند مرحله را می بیماید — نخستین در دریای فکر و اندیشه فرو می رود و بجستجوی لآلی افکار بدیع درین بحر پهناور غوطه ور میشود تا گوهر های گرانبهائی بچنك میآورد — بعد از آن آنها را در عالم تفکر زیر و رو کرده بنظم وترتیبشان می پردازد — سپس معانی متصور خویش را از عالم مجرد خیال بعالم الفاظ تنزل میدهد ودراین مرحله بادیه پیمای دشت وسیع الفاظ میگردد و دست بلغات و کلمات می‌اندازد و برای افکار تازهٔ خویش الفاظ مناسبی انتخاب مینماید — پس از فراغت از انتخاب الفاظ مفرد متوجه ترکیب و جمله بندی میگردد و دراین مرحله تمام همتش مصروف این است که تمام مقصود خود را در کسوت الفاظ وجمل درآورد بطوریکه هرچه مراد اوست درضمن جمله پرورانده شود -- بعد از آن جمله ها را نظم و نسق ادبی میدهد بطوریکه هر مطلبی بجای خودش ذکرشده باشد ودراین‌مقام کاملاً رعایت مقتضای‌حال ومقام را درعهده می گیرد. — بعد از تمامیّت بنیاد ادبی کلام بآرایش و پیرایش آن میپردازد وجمال سخن را با زیور های لفظی و معنوی آراسته میسازد تا هرچه بیشتر بر زیبائی ومطبوعیّت آن افزوده دلکش و دلنشین باشد بطوریکه چشم و گوش بیننده و خواننده را مفتون و مجذوب ساخته از راه شیرینی ولطافت عبارات ذهن او را برای درك معانی حاضر گرداند و بالاخره از طریق چشم و گوش مقاصد خود را تحویل

خواننده وشنونده وافکار خویش را در آنان نفوذ میدهد .

پس می بینید که متکلم یا نویسنده ادیب بلیغ سر زانو را هدف دل ساخته مراحلي را مي پیماید و منازلي را میسپرد تامتاع پر قیمتی را بدست آورده در معرض نمایش این و آن قرار میدهد — و چندین بار از این پهلو بدان پهلو میغلطد تا معنای مجردی را از عالم علوی عقل گرفته در نشأهٔ سفلي لفظ جاي میدهد و در لفافهٔ عبارات پیچیده بدست سامعین وقارئین میسپارد و درحقیقت مجردات را بامادیات ارتباط میدهد (از اینجاست که شعرا تالي انبیا میشوند و این است که صف کبریه پیش وپس بسته و پس شعرا باشد وپیش انبیا) .

شخص ادیب ماهر در هر مرحله که می پیماید محتاج بقریحهٔ مخصوص ودانشهاي زیادی است که بوسیلهٔ آنها درکار خویش استادی و مهارت پیدا میکند . — مثلاً در عالم تعقل محتاج بعلوم عقلیه مخصوصاً علممنطق ومبادی شعر است[۱] — در عالم استخدام الفاظ که میآید در هر مرتبه بعلمی حاجت دارد : در مرتبهٔ الفاظ مفرده بعلم لغت وصرف واشتقاق — در مرتبهٔ الفاظ مرکبه بعلم نحو — معاني — بیان — در مرحلهٔ آرایش کلام بعلم بدیع . در صورتیکه بخواهد کلام منظومی بسازد باعلم عروض — قافیه — قرض الشعر و امثال آنها سر

(۱) علم مبادی شعر عبارت است از علمی که در آن گفتگو میشود از مقدمات تخییله که از آنها ترغیب یا ترهیب حاصل میشود و این مقدمات بحسب انواع واسنه مختلف میشود .

و کار دارد — و در نثر نویسی محتاج بعلم انشأ میشود — در کتابت محتاج بعلم خط است . — و بالاخره درعلم الفاظ محتاج بعلوم لفظیه است .

و نظر باینکه وجههٔ سخنش مخصوص بشخصی بادستهٔ دون شخصی و دستهٔ دیگری نیست بلکه با هر کسی سر و کار پیدا میکند باید از تمام علوم بقدر لزوم بهره مند باشد تا بتواند در هر موقعی بمناسبت مقام سخن بگوید یا چیزی بنویسد واینجاست که بقول صاحب چهار مقاله چنانکه شعر در هر علمي بکار رود هر علمي در شعر همی بکار رود — پس وظیفهٔ شخص ادیب کامل سنگین وبسیار است و هر اندازه که دائرهٔ علم واطلاعش بسط داشته باشد مهارت او بیشتر و دائرهٔ ادبیت او وسیعتر خواهد بود .

چیزی که هست این است که در قسمت بندی علوم بایستی آنها را از یکدیگر تفکیك نمود وحریم وحد هر علم یا صناعتی را از دیگری جدا ساخت تا علوم مخلوط بهم نشوند وهرعالمی وظیفهٔ خود را بداند و بحریم دیگری تجاوز ننماید . — از اینرو باید علومي را داخل علوم ادبیه شمرد که قوام اساسی علم ادب بسته بآنهاست وسایر علوم را جزء مقدمات یا فروع دانست . — وگرنه ادب و علم ادب را با مفهوم عام وسیعی میتوان شامل اکثر بلکه جمیع علوم دانست .

پس از تمهید مقدمهٔ فوق میگوئیم که ارکان علم ادب علومي هستند که ساختمان ادبی کلام بلیغ بآنها پایدار واستوار میشود مانند : لغت

صرف — معانی — بیان — عروض — و امثال آنها واما علم منطق و مبادی شعر از مقدمات علم ادب است وهمچنین علم انساب وتاریخ و مسالك وممالك وعلم دواوین که از مقدمات فن محاضره است وعلم احاجی واغلوطات از فروع لغت ونحو وصرف است [۱] — واما علم امثال در اینکه برای شخص ادیب در هر زبانی اطلاع بر امثال واقوال سائره از هر جهتی لازم است شکی نیست واما در اینکه خود درعداد علوم ادبیه دیگر علم مستقلی است جای تردید است زیرا قسمتی از خصوصیّات امثال مربوط بوقایع وروایات وقصص است وقسمتی مربوط بتشبیهات و استعارات وکنایات وقسمتی راجع بعلم اعراب وتصریف ولغت ونظائر آنها . — واما علم قرأت [۲] که بعضی داخل در علوم ادبیه شمرده اند هر چند در ادبیّات فارسی بکار میرود ولیکن چندان دخیل درکار نیست — و بر فرض لزوم داخل در نحو وصرف ولغت است . — وعلم استیفا [۳] که صاحب نفایس الفنون در علوم ادبیه شمرده است برای منشی گری بمعنای عرفی ودفتر داری لازم است و محرّر با منشی ادیب که مقصود ماست خیلی فرق دارد (زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف) والله العالم بحقایق الامور .

---

[۱] کشف الظنون .

[۲] معرفت قرا آت مختلفه قرآن و وجوه آنها وعلم تجوید داخل دراین علم است .

[۳] علم محاسبه وکمیت خرج ودخل وصدرات وواردات .

بیش ازین تطویل کلام در اینجـا جائز نیست — عجالةً ازین موضوع صرف نظر کرده مختصراً اشاره مینمائیم باصطلاح جدید در علم ادب وادبیات ودر این مقصود کمك میجوئیم از کتاب نفیس تاریخ آداب اللغة العربیه (ص ۲۷۷ ج ۲) مورخ محقق مرحوم جرجي زیدان [۱] در تحت مبحث الادب والانشاء عند الافرنج .

ادب وادبیات باصطلاح جدید اروپائیان

مقصود اروپائیان ازعلم ادب (Littérature) وغایت تحصیل ادبیات نزد ایشان همان مهارت یافتن دردو فن نظم ونثر است ولیکن نه تنها در عبارت و اسـلوب فصاحت و بلاغت بلکه باتضمّن روح انتقـادی .

مراد از روح انتقادی این است که شاعر یا منشي باید درکلیه حوادث طبیعی و نواقص اجتماعي وعیوب رجال و سـلاطین و امرا و اولیاي امور بنظر انتقاد و تأمل نگریسته اعمال و احوال آنهـارا در تحت نظر دقیق نقاد درآورد و آنچه بنظرش میرسد برای اصـلاح اخلاق ملی و تشکیلات عمومي واداري با بیانات شعری وعبارات لذت بخش بیان نماید بطوریکه محرك عواطف بشري گشته در نفوس اثر کاملی ببخشد و مقاصد و مکنونات خاطر خویش را بدین وسیله در لوح قلوب سامعین و قارئین مرتسم سازد . — تنها مایهٔ مزیت و فضیلت

[۱] تولد (۱۸۶۱) م وفات (۱۹۱۴) میلادي .

یکنفر شاعر و منشی بر شاعر ومنشی دیگر قوت همین روح انتقادي است و بس .

مقصود اصلي ادبي امروزي اروپا ازتألیف کتب رمان وروایات تمثیلی (دراما [۱]) چیست ؟ تنها مراد شان این است که از اوضاع مشهوده انتقاد کنند و در ضمن حکایات یا نمایشهای اخلاقی وسیاسی مردم را باعمال و اوضاع خوب یا بد متوجه سازند وفضایل و رذایل اخلاقی را پیش چشم ایشان مجسم سازند تا باین واسطه باعمال خوب وشایسته راغب واز کردار هاي نستوده گریزان شوند .

پس یگانه مقصود نهائي شاعر یا منشي در نظم و نثر وخطابه و تمثیل نزد اروپائیان همانا انتقاد ادبی یاسیاسي یا اخلاقي جامعه و فرد است بدون مراعات استرضای خاطر احدي از سلاطین وامرا و غیرهم ویا کسب معاش از این طریق یا حملهٔ مغرضانه بکسی یاطلب شهرت واظهار فضل و غیره از اغراض سوئی که احیاناً بعض متدایین قلم و نطق خود را فداي انجام دادن آنها میسازند .

باید في الجمله تصدیق کرد که در ادبا و شعرای قدیم ما کمتر این روح بوده وبر فرض وجود هم سطوت جبارانه وتغلب زمامداران مطلق العنان آندر آنهـا را بمرّه محو و نابود ساخته است و از روی انصاف آن شعرا و نویسندگان ازینجهت قابل ملامت نمیباشند — آري بیم از قتل و حبس و شکنجه و غارت حکومتهاي مستبده و

Dram. [۱]

انحصار طریق حیات بتملّق ایشان مجال حریت قول و استقلال فکر بهیجکس نمیداد، است . — مع ذلك می بینیم که جسته جسته بعض عرفا و شعرا و نویسندکان قدیم ما باگوشه نشینی ومناعت طبع درلباس عرفان وموعظه وداستان سرائی چنبهٔ انتقادرا از دست نداده مقصود خودشانرا ادا وزبان و قلم را صرف اصلاح هیئت اجتماعیّه نموده اند . — بر سبیل اتفاق پارهٔ ازآثار ایشان . از قبیل : کلیله و دمنه ، هزار افسانه (الف لیل) که مشتمل بر نکات اجتماعی واندوزهاي حکیمانه است بیادکار باقی مانده .

در شعرای اسلامي نیز اشخاص آزاد فکری پیدا شده اند که بی پروا باصراحت لهجه درضمن منظومات حکمتي عادات زشت وآداب سخیفهٔ هیئت جامعه را طرف حمله وانتقاد قرار داده عقاید خودشانرا اظهار کرده اند وکاهی هم در وضع حکومتها دخالت کرده سلاطین و امرا را مورد نصایح سودمند قرار داده اند .

مثلاً عمر خیام نیشابوري [۱] بدون هیچ ملاحظه و بیمي ریاکاری وسالوسی را نقادی کرده زاهدان خشك را طرف انتقاد قرار داده است :

ای زاهد شهر از تو پرکار تریم با اینهمه مستی ز تو هشیار تریم
توخون کسان خوری وماخون رزان انصاف بده کدام خونخوار تریم

و در بیان جهالت و نادانی عامهٔ این رباعي نیز بخیام منسوب است :

[۱] متوفي (٥١٧) هجری .

گاوي است درآسمان ونامش پروین   یك گاو دگر نهفته درزیرزمین
چشم خردت کشا وچون اهل یقین   زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین

ابو العلاء معری [۱] درضمن شعراي اسلامی عرب بحدي در منظومات خودش بانتشار آراء فلسفي و اجتماعي پرداخته که بعضی نام شاعر را از او برداشته فیلسوف و حکیمش نامیده اند و برخي نسبت کفر وزندقه باو داده اند . — در انتقاد حکومت و حکام میکوید :

یکفیك حزناً ذهاب الصالحین معاً   ونحن بعدهم في الارض قطان
ساس الانام شیاطین مسلطةٌ   فی کل مصر من الوالین شیطان

و اشعار ابو العلا در اینمقام کمتر از اشعاري نیست که ویکتور هوکو [۲] در خطاب بسلاطین گفته است [۳] و همچنین ابو العلا در جاي دیگر برحال ملت دلسوزي نموده تصور حکومت جمهوري میکند و می گوید :

ملّ المقام فکم اعاشر امة   امرت بغیر صلاحها امراؤها
ظلموا الرعیه و استجاز وا کیدها   فعدوا مصالحها و هم اجراؤها

غیر از آنها هم در شعرا وادباي اسلامی نقادین بوده اند که از ذکر آنها صرف میکنیم .

---

[۱] احمد بن عبدالله بن سلیمان ازمشهیر شعرای عرب است که دارای مشرب فلسفه بوده (۴۴۹—۳۶۳) .

[۲] Victor hugo

[۳] مضامین این اشعار در تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۲۷۹ ج ۲ نقل شده است

چیزیکه هست این است که هیچکدام از این انتقادها مطابق روح عقیدهٔ اروپائیان نیست ومقصود ایشان ازنقد ادبي یاادب انتقادی کاری است که شکسپیر «Shakespear» و دانته «Dante» و هوگو «Hugo» و روسو «Rousseau» و ولتر «Voltaire» و امثال آنها درضمن تألیف رمان و نمایشها و مقالات ادبی خودشان کرده اند. — زیرا می بینید مقصود اینگونه نویسندگان از تألیفات تنها تصویر حقایق و انتقاد از عادات زشت عمومی یا طرز اجتماعات و قوانین و اصول حکومت بوده است — اغلب براي فهماندن یك نکتهٔ اخلاقي یا سیاسی کتاب رمان بزرگی تألیف کرده اند و بالاخره مقصود خودشانرا بهرنحوي که بوده است فهمانده و اثرش را گرفته اند (چنانکه تألیفات والتر و روسو و منتسکیو در انتقاد هیئت اجتماع و قوانین و اصول حکمت فرانسه در قرن هیجدهم و رساندن محاسن طرز حکومت و قوانین انگلیس باعث انقلاب کبیر فرانسه و برقراری حکومت شوروی در آن مملکت گردید [۱]) .

ولی چنانکه اشاره شد مقایسهٔ عصر اداي قدیم ما باعصر کنونی روا نیست و دوره هاي آنها با یکدیگر تفاوت فاحشي دارد — خیلي فرق است مابین دورهٔ که سلاطین در قلوب رعایا رتبهٔ خداوندی و مالك الرقابي داشتند وحکومت مطلقهٔ استبدادی در وجود عامهٔ مردم سرشته شد بود بادورهٔ که بسا خونها در راه آزادي فکر وعقیده ریخته شده

---

[۱] دانشکده ص ۱۱ شماره ۱ .

افراد جامعه دارای حقوق مختص گشته اند و قرائح افراد در سایهٔ اینگونه افکار تربیت ونشو و نما یافته است .

نگفته نماند که یك قسمت نقادی در شعرا و ادبای ما بسیار رائج بوده (و هنوز هم در تابعین سبك قدما این مسلك یافت میشود) و آن عبارت است از همان (نقد الشعر) که بطور عموم در نظم و نثر داشته اند و باستعمال الفاظ بیمورد یا معانی ناپسند یا عدم اصول عروض و قافیه شدیداً اعتراض داشته و آنرا عیب کامل میدانسته اند و جسته جسته از بعض قدما یامتأخرین ما یکدسته نقادیهای دیگر یافت میشود که خالی از تجدد و ابتکار و بی شباهت بنقادی های اروپائیها نمی باشد .— مثلا کتاب یخچالیه [۱] در انتقاد ازسبك نثر نویسی و تاریخ شعرای آتشکدهٔ آذر در مقام خود اهمیّت ادبی شایانی دارد و کتاب مقویم [۲] درانتقاد طرز تقویم نویسی طرز مطبوعی دارد— وکتاب رویای صادقه [۳] در انتقاد حکام وامرا و اشخاصی که درلباس روحانیّت ریاست عامه داشته اند خالی از اهمیت نیست . (و از جمله مؤلفاتی که بالنسبه مشتمل بر روح انتقادی است که کتاب موش و

[۱] تألیف آقا محمد علی مذهب اصفهانی در زمان محمد شاه قاجار (متوفی ۱۲۶۳) .

[۲] تألیف میرزا حبیب الله خان افشار متخلص بنظام درزمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶٤—۱۳۱۳)

[۳] تألیف اسد الله خان تلگرافچی اصفهانی در زمان ناصرالدین شاه قاجار

کربه عبید زاکانی [۱] و کلثوم نه نه آقاجمال خوانساري [۲] را باید شناخت اولي زهد ریائی و صید عوام ودومي حرفهای زنانه و مسلك نسوان را در حقیقت انتقاد کرده است) و کتاب کلیله و دمنه که ذکرش بعد ازین خواهد آمد در اشتمال بر جهات اخلاقي و تدابیر سیاسی و نصایح سودمند در عالم خود بی نظیر است و همچنین مرزبان نامه وسایر کتب اخلاقي ما که اغلب معروف ومشهوراست — ولیکن باز کاملاً مطابق مسلك ادباي امروزی اروپا نیست .

تاریخ ادبیات

باید دانست که لغت نیز در تحت ناموس نشو و ارتقاء متواضع است وقرن بقرن بلکه سال بسال و روز بروز طریق کمالي می پیماید و سیر تکاملي دارد و کلمات و حروف و صورت ترکیب در هر زبانی مبدأ تکوّنی دارد واحوالی را داراست که بایکدیگر مختلف است . — لغات عالم بواسطهٔ اختلاطی که مابین ملل موجود میشود و عوامل دیگر از قبیل وجود عادات وآداب وشرایع در هر عصر تغییری مي

(۱) عبید زاکانی از شعرای معروف ایران است که اغلب حقایق را بصورت مطایبه بیان کرده است و اشعار جدي خوب هم دارد ـ قسمت مختصری از دیوانش نزد حقیر موجود است .

(۲) آقا جمال خوانساری متوفی (۱۱۲۵) پسر مرحوم آقا حسین خوانساری وپدر وپسر هر دو از علماي معروف هستند .

یابد و ممکن است در اثر تغییراتی که در زبان راه پیدا میکنند لهجه تغییر کند یا لغات مستحدثه پیدا شود یالغاتي از بین برود — بالاخره لغات اهل عالم یك سیر طبیعی داود و انقلاباتی بر آنها عارض میشود وعیناً حکم ملّت ونژادي را دارد که در بدو امر سر زمینی را محل خود قرار میدهند و رفته رفته زیاد میشوند وآداب مخصوصه اختیار مینمایند ودوره ترقی وانحطاطی دارند و هر لحظه بر وسعت سلطنت و حکومت ونفوذ خویش میافزایند و احوال مختلفه پیدا میکنند و کم یا بیش در عالم زندگاني خود شانرا ادامه داده بالاخره بالمرّه ازبین میروند واثری از آنها باقي نمي ماند یااینکه درصفحهٔ تاریخ عالم آثاری بیادگار باقی میگذارند ·

وقتي که در ملل عالم وآداب وشرایع آنها دقت کنیم مي بینیم که اندك اندك یکنوع حرکت نهانی دارد که بعد از انقضاء مدتی بروز کرده منتهي بیك انقلاب سیاسی یا اجتماعی میکردد و لغت هم در هر دوره تابع انقلابات کشته انقلاب پیدا میکنند و مقصود از نهضت علمي یاسیاسی واخلاقی همین است که بدان اشاره شد .

وگاهي هم در میان کشمکش ها و انقلابات لغت زندهٔ حیات خود را خاتمه داده مطلقا محو و نابود میگردد .

(تاریخ لغت) عبارت است از تاریخ پیدایش و عصر ترقي و انحطاط وحوادث واحوالی که بر آن عارض شده است ازبدو تکوّن تا عهد زوال آن .

این مطلب را هم باید دانست که هر ملتی تاریخ عمومی دارد که حاوي شرح کلیهٔ احوال واوضاع آن ملت است. — و تاریخ عمومی مشتمل است بر تاریخ سیاسی و تاریخ اجتماعی و تاریخ اقتصادی وتاریخ علمی یا ادبی و امثال آنها .

مثلاً (تاریخ سیاسی) عبارت است از شرح روابط سیاسي و جنگها و فتوحات و اقسام حکومتها و آنچه ازین قبیل باشد .

در (تاریخ اجتماعی) گفتگو میشود از عادات و اخلاق عمومی و وضع رفتار افراد ملتی با یکدیگر و انقلاباتي که منجرّ بتغییر عادات وشرایع و اخلاق آنها میگردد .

و در تاریخ اقتصادي صحبت ازثروت وزراعت وصناعت ومنابع مکنت و امور مالي میشود. — و سایر اقسام تاریخ را از قبیل تاریخ نظامی و غیره بر آنچه گفتیم قیاس باید کرد و از آنجمله تاریخ ادبی یا علمي است .

تاریخ ادبی یا علمی عبارت است از شرح احوال ملتی از حیث آداب وعلوم وعلت پیدایش وتنزل و ترقي علمی وفکري آنها بطور عموم. — این معني شامل موضوعات مختلفه مهمّی میشود مانند خط وزبان وعلوم وآداب و شرح احوال شعرا و نویسندکان و علما و حکما و ریاضی دانان واطبا وغیرهم از دانشمندانیکه در راه علم و ادب بذل مساعی نموده خود را بدرجات عالیه رسانده اند و از برکت وجود آنان دیگران بهره مند کشته اند — و نتایجي که از افکار

و مؤلفات آنها عاید جامعه شده است و آثاری که از وجود اینگونه اشخاص درصفحهٔ روزگار بیادکار باقیمانده است ٠

پس در حقیقت تاریخ ادبیات هر قومی تاریخ هر چیزي است که قرائح و افکار موجـد آنها بوده است . — بعبارة اخری تاریخ عقول افراد هر ملتی و تأثیر آن در نفوس و اخلاق و آداب ایشان تاریخ ادبیات آن ملت است [١] — از اینجهت وظیفهٔ تاریخ ادبیات بسیار مهم بوده مشتمل برشعب و فروع بسیاری میشود — کلیهٔ احوال هر علمی با ذکر تاریخ ایجاد آن و کیفیّت ارتقاء وانحطاط و انقراض و تعیین مقدار ترقی آن در هر ملّتی نسبت بهر دورهٔ از وظایف لازمهٔ تاریخ ادبیات آن ملت است .

مطابق عقیدهٔ صحیح وبقول مورخ شهیر جرجي زیدان [٢] تاریخ عمومی درصورتیکه مشتمل برتاریخ ادبیّات نباشد بجز شرح و تفصیل یك سلسله جنك وجدال و فتح و شکست و خونریزی و غارت چیز دیگري ندارد مفسر تاریخ عمومي و معرف احـوال هر دورهٔ تاریخ ادبیات است — با صرف نظر از تاریخ ادبیّات اطلاع بر حقیقت تمدّن وکنه سیاست ملّتي امکان‌پذیر نیست — علل اصلی تمدن و ترقي و تنزل و سقوط و اسباب واقعی پیشرفتهـاي سیاسي واقتصادی واجتماعی واسرار قومیّت هیچ قومي بدون پي بردن بتاریخ ادبیات آنها معلوم

[١] تاریخ آداب اللغة العربیه ص ١٠ ج ١

[٢] تاریخ آداب اللغة ص ٩ ج ١

نمیشود — یگانه علت واقعی رشد اجتماعي یا تزلزل اساس قومیّت و ملّیت و اقتدار یا انقراض هرجمعیّتي همانا افکار وعقول آنهاست. — با قطع نظر از تاریخ ادبیّات باید از هر قسم نتیجه و فائده که از تاریخ منتظریم صرف نظر کرد و هیچ ثمرهٔ اخلاقی یا سیاسی را متوقع نبود .

راست است که تاریخ گذشته آئینهٔ مستقبل است ولیکن در صورتي که متضمن تاریخ ادبیات باشد .

خلاصه : تاریخ ادبیات داراي مفهوم وسیعی است و تنها شرح احوال چند نفر شاعر یا نویسنده را نمی توان تاریخ ادبیات حقیقی دانست .

نهایت امر اینکه مؤلفین دراین موضوع مذاقهای مختلف دارند — بعضی فقط بتاریخ ادبیات بمعني خاص [۱] قناعت مي کنند و برخي ادب بمعني عام را [۲] موضوع بحث قرار میدهند ولی تنها بتراجم شعرا و علما اقتصار کرده از آثار آنها یادي نمیکنند و برخی فقط بشرح آثار علمي و ادبی میپردازند و ذکری از شرح احوال علما و ادبا نمی کنند — چنانکه اشاره شد تاریخ ادبیات وقتي جامع الاطراف است که شامل تمام قسمتها باشد و در هر مورد چیزی فرو گذار نشود .

---

[۱] ادب بمعني خاص عبارت است از همان علوم ادبیهٔ مشهور

[۲] ادب بمعنی عام علاوه بر علوم ادبیه شامل سایر قسمتهای علمي هم میشود

براي تكميل وتأئيد مطالب گذشته مقالهٔ ذيل را بعنوان

(ارتقاء ادبيات ولغات) عيناً دراينجا نقل ميكنيم [۱]

زبان و ادبيات دو چيزند كه مانند موجودات حيّه قابل ارتقأ ونشو و نما بوده و مانند آنها مراحل مختلفهٔ طفوليّت وجوانى و پيري را پيموده بسمت انقراض وفنا يا تفرع سير مينمايند .

وقتي كه زادهٔ حيوان يا انسانى را با خود او مقايسه كنيم مى بينيم با كمال شباهتي كه آن مولود با والد خود دارد امارات اختلاف وتغيير از تمام اعضاء او مشهود است واين اختلاف و تغيير روز بروز قوت يافته پس از مرور مدتى — بدست بست مثلاً — وجه شباهت معدوم و پشت بيستمين از جدّ خود بكلى متميّز ميگردد و البته تغيير و اختلاف در طى قرون و ادوار عظيم تر شده ممكن است روزي اين دو فرد بكلى با يكديگر تباين حاصل كنند .

بهمين وجه دو لغت كه از يك ريشه اشتقاق يافته ويا باصطلاح علما دو خواهر از يك مادر باشند بزودي — خيلي سريعتر از موجودات حيّه — تغيير حاصل كرده بتدريج از يكديگر دور ميشوند وبسا هست

[۱] اين مقاله مأخوذ است از روزنامه ايران شماره ۱۵۵ مقالهٔ السنه و ادبيات وجناب آقا ميرزا عباسخان اقبال آشتيانى نيز آنرا نقل كرده اند ولى بايد دانست كه بيشتر مطالب اين مقاله مأخوذ است از كتاب تاريخ آداب اللغة العربيه جرجي زيدان ص ۳۷ ج ۱ و حكم ترجمه را دارد

که در صورت ظاهر دوزبان مختلف بشمار میروند ولي حقیقة همان طور که درموجودات زنده حدّ فاصل و سرحد ثابتي براي تغییر انواع «Espèces» از اختلافات «Variétés» نیست در لغات نیز حد فاصلی برای تشخیص لهجه ها «Dialectes» از السنه «Langues» وجود ندارد وعلت این مسئله همانا تغیرات لاینقطعی است که بلغات عارض میشود و از همین جهت در تعیین عدد السنه علما را اشکال واختلاف دست داده ودر احصاء آنها همه بایکدیگر توافق ندارند یعنی عده لغات والسنه را از چهار هزار تا شش هزار گفته اند .

از طرفي دیگر تغییري که در لغت حاصل میشود موجب ارتقاء آن شده و بوسائلی آنرا قابل بقاء وحیات مینماید .

بحث درتاریخ لغت یعني تحقیق درخصوص نمو و تجدد و تفرع آن شاملی سه نظر است :

اولاً — بحث در تکوین آن متضمن تکوین اسماء و افعال وحروف وتوالد صیغ مستنفه و تغییرات معموله و غیره — و این بحث را فلسفة اللغویه «Philologie» گویند .

ثانیاً — بحث محتویات و ثروتهای لغت یعنی بحث در علوم و ادبیات آن باختلاف اعصار وادوار واین بحث را « تاریخ ادبیات » نامند . — اگر بتحقیق درتاریخ هر یك از ظواهر ملتی (مانند ادبیات ولغت وقوانین) نظر کرده شود واضح میگردد که این ظواهر در طي نموّ و ارتقاء و تفرع خود تغییراتي و بطور خفیه بسمت نموي

سیر مینمایند . این سیر پس از انقضای مدتی مدید ظاهر شده نتایج آن بشکل انقلابی بروز میکند . انقلاب مزبور که در ادبیات و لغات بنهضت تعبیر میشود غالباً از اختلاط ملل بایکدیگر واحتکاك افکار ایشان با هم حاصل میگردد و یا آنکه ظهور پیغمبري صاحب نفوذ و مقنن یا فیلسوفی بزرك و نابغهٔ از اهل رزم و سیاست سبب اختلاط ملل واحتکاك افکار را فراهم آورده درنتیجه نهضت ادبیات ولغات را موجب میشود چنانکه ظهور پیغمبر ما (ص ع) درجامعه عرب تولید نهضتی کرده در لغت و ادبیات ایشان انقلابی ایجاد نمود و حدوث انقلاب کبیر فرانسه سبك ادبیات را در اروپا بر گردانده اصطلاحات جدید و لفظ تازه در لغت اهالی آن بوجود آورد .

عواملي که در ادبیات موثر است

باآنکه مي بینیم تمام ملل عالم که پایهٔ ادبیات دارند و ادبیات آنها هم تقریباً شبیه یکدیگر است زیرا همه نظم یانثر دارند — در اشعار آنها حماسه و رثاء وغزل و مدیحه ودر نثر شان خطابه وتاریخ وامثال آنها موجود است وجه امتیاز آنها از یکدیگر چیست؟ علت اختلافی که در سبك ادبیات ملل عالم مشهور است مثل اینکه یونانیها بیشتر درادبیات متوجه کمدي « Comédie » درام « Drame » ترارژدی « Tragèdie » هستند — فارسیها اغلب مایل اشعار عشقی و غزلسرائی « Lyrique » و مضامین عرفانی و

فلسفی شده اند — هندیها در ادبیات خودشان نازك کاریها واستعارات وتشبیهات غریبه و قصه گوئي از زبان حیوانات مثل (کلیله و دمنه) دارند درشعرای فارسی زبان سبك های ممتاز از یکدیگر وجود دارد مانند سبك هندي وسبك ترکستانی سبك عراقی وهمچنین سبك عارفانه وعاشقانه و حکیمانه و طرز های دیگر — رومیهای قدیم در صنعت خطابه از تمام ملل جلو تر بوده اند قوم عرب با آنهمه فضل و تقدمی که در ادب دارند آثاری از قبیل شاهنامهٔ فردوسي و داستان ایلیاد « Iliade » از خود باقي نگذاشته اند و بالاخره جهاتی که ادبیات اقوام عالم را از یکدیگر ممتاز مینماید چیست ؟

نه فقط اختلاف مابین ادبیات ملّتی با ملّت دیگر محسوس است بلکه دریك ملت هم نسبت بدوره های مختلف وهمچنین دراشخاص یك دوره ادبیات تفاوت پیدا میکند مثل اینکه می بینیم شعرای زمان سامانیها وغزنویها در اشعار خود شان حماسه سرائی و رزم آزمائي یا فراغت حال و آسودگي خاطر را نشان میدهند — از ابتدای فتنهٔ مغول ببعد در اشعار روح انکسار و تواضع ومطالب پیچیدهٔ عرفاني آشکار است — در زمان صفویه مدایح ائمهٔ دین و ترغیب به تقوی و دیانت و مرثیه سرائی برای اهل بیت علیهم السلام رواج دارد — در زمان قاجاریه روح دیگري در ادبیات ایرانیها پیدا شده است — بالاخره هر دورهٔ اختصاصاتي را دارا است که عصر دیگر ندارد.

آیا علل این اختلافات که مابین ادبیات ملل عالم و همچنین

در ادبیات یك ملّتي نسبت بعصر های مختلف دیده میشود چیست ؟ تصور میکنم جواب این سؤال با در نظر داشتن اموری که بطور کلی ذیلاً اشاره بآنها میکنیم واضح خواهد شد .

ادبیات عموماً باموری مربوط است وکاملاً در تحت تأثیر آنهاست که اثر آنها امتیازاتی بادبیّات میدهد و هر کدام را بجهت ممیّزه مخصوص میسازد .

بالاترین چیزي که درادبیات مؤثر است (**محیط**) میباشد .

در اینجا لازم است عین آنچه را که جناب ملك الشعرا [۱] در تحت عنوان (**تاثیر محیط در ادبیات**) نگاشته اند نقل کنیم : زیرا دراین مورد مخصوصاً حق مقام را ادا کرده اند

محیط یك ملّت یعنی کلیه موثرات طبیعیه ازقبیل آب وهوا و غذا ومحل وعوارض متناسبهٔ بآن – ازقبیل نشر افکار دیني ، افکار علمی و افکار سیاسی وحوادث تاریخی ونتایج مربوطه بآن – ازقبیل غالبیت ها ومغلوبیت ها ، مهاجرت ها و اختلاطها و غیره این جمله که ما آنرا بمحیط مادی و معنوي تلخیص مینمائیم : تنها موثر ادبیّات بشمار آمده و همواره روح اشعار و آثار ادبیه و موسیقي و اخلاق معاشرتی ومحاورات عمومی و افکار ادبی یك ملّت را مشخص

[۱] محمد تقی خراسانی ملقب بملك الشعرا متخلص به بهار صاحب مجلهٔ دانشکده که اکنون حیات دارند و بعقیدهٔ من اولین شاعر طهران هستند

و معلوم میدماید .

در ممالکی که مناظر دلکشای طبیعی ، آبشارهای غرىونده ، جنگلهای سبز ، ییلاقات همیشه بهار ، گلگشت های رنگین ، بندرت یافت میشود شاعر بیشتر شاهکار های طبیعي خود را در وصف همین مناظر دیریاب بکار برده اگر گاهگاه یکی از مناظر دلگشاي طبیعی مصادف شود روحش بحرکت آمده و برای اینکه همواره حقیقت آن منظره را برای یادکار در قلب خود نگاه بدارد و نمونهٔ واقعی تام و تمامی از آن را برای هموطنان خود بتحفه بیاورد وصف آنرا بانهایت دقت بدون اغراق مثل همان چیزی که در مقابل اوست برشتهٔ تحریر در میآورد .

و در کشوری که سر تا سر معرض تأثیرات آزاد طبیعت بوده وجز جمال طبیعت ، تکامل نعمت و نزهت چیزی پیدا نبست .

آن ملتی که در بحبوحهٔ وفور نعمت و رفاهیت و فرح طبیعی زیست کرده قحطی ندیده تشنگي نکشیده درزیر ایوانهای یخی زندکی نکرده و بالهیب هاي دوزخی عمر نگذرانیده دچار طوفانها و سیلهاي سهمگین و خشم طبیعت نشده است — شاعرانش دروصف جمال طبیعت و شگفتی هاي آن زحمت بخود راه نداده ودر معرفي چیزي که همه روزه در برابر آذن حاضر و آماده است اصرار نورزیده و در میان شاهکارهای ادبي چنین ملّت مترفهی ازوصف یك گل سرخ یك درخت نارنج و یك افق پر اشعه و رنگا رنك وچیزي که خالیِ از اغراق

و مثل یك تابلو ساده از اصل موضوع بصدق و راستی حکایت نماید دیده نشده وبالعکس درین ملت بیشتر اغراقات شاعرانه و شگفتي های تصوری و استعجابات وهمی و سر گذشت منظره هاي آسمانی و بهشتی و غیر قابل فهم بکار میرود .

یك شاعر سویدي وقتی که میخواهد از یك چمن با صفائی حکایت کند میگوید :

« صحرا همه سبز بود جا بجا گلهای سفید ریزه و درشت از لای سبزه ها سر کشیده و بما تماشا میکردند — آب اینقدر صاف بود که صورت انسان در آن منعکس میشد — نسیم بقدري بود که شاخه هاي نازك درختان را حرکت داده وسینه ما را در موقع تنفس خنك میکرد . . . . »

ولي یك شاعر هندی یا ایرانی درهمین موقع — هشت بهشت و نهر شیر وعسل وپهن شدن آسمان سبز رنگ جاي سبزه بر روي صحرا و پراکنده شدن زهره و مشتری جاي گل و شکوفه بر سبزه زار — و بر پا ایستادن عروسان فرخاری و پسران ترکي عوض درخت در صفوف خیابانها را برای فهماندن چگونگی همان چمن سبز و برگ و بر درخت براي شما حکایت خواهد کرد . — چه که شاعر سویدی که جز ابر غلیظ و مه هاي نمناك وبرف ویخ و برودت شبهاي سیاه وخمودت روز هاي زرد و کبود چیزی ندیده است — فقط ازدیدن یك مرغزار باطراوت همان لطف منظره را میجوید ومیگوید که عین واقع است ـ و نه آن اندازه از آن منظره

تعجب نموده وآنرا در نزد خود گرامی ومهم فرض مینماید که در موقع حکایت
محتاج باغراق وتهیهٔ وسایل وهومي براي استعجاب مستمع نخواهد بود اما شاعر
چینی یا هندي چگونه شما را از چیزي متعجب کنند که روزی صد
بار خود او و شما آنرا دیده اید — اینست که ناگزیر از یك عالم
وهمی غیر مرئی کمك طلبیده و بدان وسیله شما را بشگفتی وتحسین
مجبور مینماید — یعنی چیزهائی میگوید که نه او و نه شما هرگز
آنرا ندیده ونمي توانید به بینید .

تکمیل تمام مصنوعات و مخلوقات طبیعت در هندوستان ناچار
نمود که افکار فلاسفه وشعرا وقصه سازان هند بماورای طبیعت یعني
بجائی که نمیدانند و ندیده اند معطوف شده وخیالات وهمی دقیقي که
حل کردن معانی آن نیز از مقدرات فکر یك انکلیسی دور است
همواره پیشرو ادبیات آنان کردد — این تأثیر بود که ادبیات آسیا را
ایجاد نمود. — وآزاد نبودن نموّ طبیعت ونقصان سرمایه های طبیعی
در سر زمین اقوام لاتن آنها را بتفحص وجستجوي همان چیزي که
از آن بي بهره بوده اند وادار ساخته و احتیاج آنها بخیلي ازمادیات
افکار ادبی آنان را بطرف حل کردن همان مادیات وطبیعیّات مفقوده
یا منقوصه محیط خود سوق داده و ادبیات اروپائی را ایجاد ساخت.

محیط در ادبیات موثر است — ملّت مغلوب که

مجبور بوده است بتأثیرات خفت ناك و پست مغلوبیّت تن در داده واز

فکر انتقام و جبران بد بختی نیز منصرف شود چنین ملتی شعر حماسی و رزمی نداود — تمجید شجاعت و زور آزمائی وساختن سر گذشت پهلوانان وفاتحین دراشعار او نیست — برعکس خاطره هاي تیره روزی عشاق و بد بختی ناس ، ظلم ظلام ، صبر صابرین ، قناعت رجال ، انزوای ابدال ، بي قدری دنیا ، پرسش و انتقام روز جزا ، دلگشائی ونزهت بهشت ، آسایش مرد بعد از مرك ، ریشه وپایهٔ سخن وي است .

یك شاعر عاشق در یك ملّت مغلوب و متملّق بیشتر از بیوفائی معشوق و مرك عاشق سخن رانده و یك شاعر عاشق در یك ملت فاتح و متکبر بیشتر از شبهای وصل ولذت دیدار یار و صداقت معشوق بحث مینماید — این همان محیط است که در فکر این دو شاعر دو مضمون مغایر ومخالفی را پرورانیده ودرحقیقت اوست که غالبیّت ومغلوبیّت را تا اعماق حیات معیشتي و حیات ادبی این دو شاعر تأثیر داده و نتیجه این تأثیر عمیق را از نوك خامه های آن دو بشکل دو غزل بیرون فرستاده است .

ادبیات فارسی — درعصر سامانیان وغزنویین وسلاجقه

دارای روحی علیحده و در عصر مغول دارای روح دیگر ودر اواخر صفویه و اوایل قاجاریه دارای روح جداگانه بوده و امروز روحی دیگر دارد و هیچکدام ازین حالات باهم شبیه نیستند .

رودکی شاعر قرن سوم میکوید

شاد زی با سیاه چشمان شاد   که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان نباید بود   وز گذشته نکرد باید یاد
ابر و باداست این جهان وفسوس   باده پیش آر هر چه بادا باد
نیك بخت آنکه او بداد وبخورد   شور بخت آنکه او نخورد ونداد

شاعر در عصري بوده است که فتوحات سامانیان درجات اعلاي خود را طي نموده و روز خوش وراحت وطرب وداد ودهش وتقسیم غنائم رسیده بوده است — این است که بکامراني و وصل بي فکری وعدم تردید و تزلزل و بخشش نوید داده و توصیه مینماید — وچنان کاملاً بعصر و محیط خود راضي وخوش است که نه گذشته را قابل تذکار دانسته و نه آینده را شایان انتظار مي شمارد — ونیز میکوید :

بوی جوي مولیان آید همي   یاد یار مهربان آید همی
ریك اموي و درشتیهاي آن   پاي ما را پرنیان آید همي

در اینجا نیز یقین بر مهربانی معشوق داشته و از دوري و سختي راه نیز اندیشه ندارد — و فرّخی در عصر محمود غزنوی میکوید :

از همه شهر دل من سوی او دارد میل   بیهده نیست پس این کبر که اندرسر اوست

اینجا عشق خود را بمعشوق باعث فخر و نخوت معشوق میشمارد — و در جای دیگر میکوید :

مرکبان دارم خوشرو که براهم بکشند
کودکان دارم نیکو که برایشان نگرم

سیم دارم که بدو هر چه بخواهم بدهند
زر دارم که بدو هر چه به بیام بخرم

ولی سعدی میگوید :

آمدم تا عنان شه گیرم زنم از دست خوبرویان داد
ملکا گر تو داد من ندهي چون شیرین خود دهم برباد

دیگر گوید :

ایدریغا گر شبی در بر خرابت دیدمی
سرگران ازخواب وسرمست ازشرابت دیدمی

ودر جای دیگر :

بنشینم و صبر پیش گیرم دنبالهٔ کار خویش گیرم [۱]

سعدي با اینکه هنوز مزهٔ مغلوبیّت های اسفناك عصر خود را بخشیده بوده است معذلك بوی آنها را استشمام نموده — در جائی می خواهد از دست معشوق بپادشاه تظلم کند وآخرین چرهٔ خودرا مثل همه مغلوبین مرك تصوّر کرده — جاي دیگر آرزو میکند که آیا ممکن است شبي او را مست و خراب درآغوش بکشد؟ بالاخره صبر کردن و پی کار خود رفتن و بر تعقیب مقصود ترجیح میدهد.

پس از سعدي شعرای مغلوب مغول خود را سك در و غلام حلقه بگوش، گدای خاك راه، فرش کوچه و نقش سراچه خوانده

[۱] افصح المتکلمین سعدی شیرازي متوفی (٦٩١) این شعر را ازلیلی ومجنون نظامي متوفي (٥٩٨) اقتباس وتضمین کرده است.

معشوق را قاتل تیغ بدست سفاك وخود را كشتهٔ شمشیر تیز وغیره نام میدادند .

شعب بی انتهای موسیقی که قسمتي از اسامی آنها هنوز در میان ما متداول است بکلي پس از فتنهٔ مغول از بین رفته و فقط بعضی دستکاه ها و مخصوصاً دستکاه حزن انکیز شور و شعبات آن باقی مانده . انتهی کلام

نویسندهٔ مذکور بعد از اینکه ازشرح تأثیر محیط عموماً خاصه درادبیات فارغ میشود شروع باین قسمت میکند که تغییرات محیط باعث تغییرات وجنبش های.قریحه و فکری و صنعتي حتي اختلافات قیافي و عضلاتی خواهد شد واموری را که باعث اختلاف وتغییرات محیط میشوند میشمارد در درجهٔ اول — هوای اقالیم بسبب حرکت محوري زمین . — در درجهٔ دوم ـ مذهب که تبدیلات آن منشأ تبدلات در طرز زندکانی یك ملّت یا یك جماعت میشود. — در درجهٔ سوم — زبان وتعالیم ودروس . — در درجهٔ چهارم — قضایای سیاسی و اقتصادي. و در ذیل هر عنوانی شرحی مینکارد که از نقل آنها دراینجا صرف نظر کرده تفصیلات را محول به (علم محیط واقلیم) « Mésologie » مینمائیم و بذکر پارهٔ از امور دیکر که با ادبیات ربط دارند می پردازیم :

ازجمله عواملي که درادبیات موثر است (نژاد) میباشد— اقوام وملل عالم از حیث نژاد مختلف هستند مانند نژاد آری وسامی ـ

و هر نژاد اصلی شعب و فروع دارد که در افکار و احساسات ما بکدیگر متباین هستند — بعضي از نژاد ها دارای هوش و ذکاوت فطری و بعکس برخی کودن و بلید میشوند . — این نوع اختلافات باعث میشود که اقوام عالم در علوم و ادبیات یکسان نباشند و در توجه بعلوم و آداب ودر سبك ادبیات متغایر باشند. — مثل اینکه مي بینیم یونانیها بیشتر بتحقیقات درامور عقلي وایرانیها بمطالب ذوقی و عرفاني مایل هستند .

احتیاج — هم از اموری است که منشأ ایجاد وپیدایش یا ترقی علوم و آداب میشود . این قضیه تقریباً حکم مسلمات را پیدا کرده است که (احتیاج ما در هر اختراعی است)

همانطرر که حس احتیاج در حیات انفرادی تأثیر دارد و انسان را بایجاد و نگاهداري چیزي وا میدارد — در حیات اجتماعی نیز دارای تأثیر عظیمي است — احساس حاجت ملتی را باختراع و مهارت یافتن در یکدسته از علوم و آداب مجبور میسازد — مثلاً تقدّم رومیان در فن خطابه بواسطهٔ این بوده است که در محاکم قضائی براي اثبات دعاوي و حقوق خودشان محتاج بایراد نطقهای بلیغ و موثر بوده اند .

از جمله اموریکه موجب اختلاف و تغییرات ملتی در علوم و ادبیات میشود (زمان) است . — میدانیم که هر دوره و هر زماني

مقتضی چیزی است — هر عصري مناسب بدامري است که در آنعهد وجود میگیرد یا تنزل و انحطاط پیدا میکند — اختلاف زمان و مقتضیات هر دوره موجب تغایر واختلاف طرز علما و ادبا ونویسندکان می گردد . — افکار و تصورات شاعر یا نویسنده که در دورهٔ انقلاب واقع است البته با خیالات و احساسات شاعر ونویسندهٔ دیگر که عهد و آرامش وآسایش را درك میکنند خیلي فرق دارد .

ادبیات هر ملتی کاشف احساسات آن ملت است

— درصورتیکه احساسات ملي دچار تشویش واضطراب باشد و مملکت کرفتار هرج و مرج و عموم افراد دلکرفته و مأیوس و قرائح افسرده و پژمرده ودسته اسیر وعده مقتول وخانه ها خراب و شهرها ویران و زن و مرد از غني وفقیر و وضیع و شریف بي خانمان و حیران و سر کردان (مثل دورهٔ فجایع خونریز مغول) آیا ازروان چنین ملتی چه تراوش می کند؟ .

البته غیر از ناله هاي جانکداز و اظهار تأثرات الم خیز وکرفتاري ودنائت و بیچارکی چیزی نخواهید شنید . — شعرا و نویسندکان هم ترجمان وحاکي از احساسات ملی هستند واز زبان و قلم آنان همان بیرون میآید که درنهاد ملّت مکنون است — بالاخره زاده هاي افکار آنها از فرزندهای همان دوره و محکوم بحکم همان عهد است .

بعکس — در صورتیکه آسایش عمومی و رفاهیت خاطر سر تا سر

مملکت را فرا گرفته و قدرت و نفوذ ملی و دولتی بسر حدّ کمال رسیده باشد و مردم همه در عیش و نوش و عشرت و شادکامی باشند— از زبان عموم اعنی شعرا و دبیران ترانهات نشاط بخش و سخنهای روح افزا و حرف بزرگواری و بلند پروازی و استغنا و عربدهای مستانه با منعت و شهامت آمیخته مسموع میگردد. آری ادبیات آئینه سرتا پا نمای احوال هر دوره و هر ملتی است.

اختلاف در استعداد

آنچه تا کنون راجع بعلل اختلاف اقوام و ملل عالم و افراد یک ملت در دوره های مختلف ذکر کردیم از قبیل: نژاد، محیط، اقلیم، احتیاج، دوره هر کدام بمقام خود صحیح و مطابق واقع است و دانشمندان در این باب نیز همین طور سخن رانده اند ولیکن اگر بخواهیم در تعیین جهت اختلاف کاملاً بحقیقت نزدیک شده باشیم بعقیدهٔ ما بایستی یک نکته دیگر را هم در نظر گرفت و آنرا در عالم تعلیل صحیح جزء علت تامه اختلاف قرار داد و آن این است که:

افراد بشر همانطور که بحسب صورت ظاهر و شکل با یکدیگر مغایرت دارند بحدی که در ملیونها جمعیت دو نفر نخواهید یافت که در تمام جزئیات شکل و اندام و صوت و رفتار و حرکت و سکون و غیره از جهت صوری و خلقی با یکدیگر شبیه باشند— در معنی و باطن

نیز از یکدیگر نهایت امتیاز را دارا هستند. — بعبارت جامع کلیه افراد نوع انسان با یکدیگر در معنی و صورت، ظاهر و باطن فرق دارند — هر فردي بجهات مشخصه مخصوص است — استعدادات وقوای ذاتی که در اشخاص نهفته است بتمام جهات یکسان نیست — تمایلات عواطف، احساسات، قرائح و افکار، هوش و ذکاوت، قوت نفس، سرعت انتقال، بزرگواری و مناعت طبع بالاخره سرتاسر مواهب روحیه مابین اشخاص جهان بالسویه قسمت نشده است بلکه (هر کسی‌را بهر کاری ساختند) و مقدر است که از هر کسی چکار آید — هر دل هوائي وهر سری سودائي دارد درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود .

بالاخره ذاتیات قابل تخلف واختلاف نیسث .

دراینجا سوء تفاهم نشود که ما منکر اثر تعلیم وتربیت هستیم — حاشا و کلاّ !

مقصود ما این است که عوامل خارجی درحدود اختصاصات فطری اشخاص تأثیر دارد — یکدسته از اخلاق وسجایای ذاتی در افراد انسان یافت میشود که حکم بلندي وکوتاهي قامت را دارد وتصرف در آنها محال و مخالف ناموس طبیعت است .

راست است که محیط، احتیاج، نژاد، دوره، تعلیم و تربیت، شرایع وادیان والقاءات مذهبي ونظایر آنها در وجود بشر از حیث رفتار وکردار و علوم وافکار عوامل موثري هستند وانسان چیزهای

آموختني را در این دبستانها می آموزد — ولی روح کلام اینجاست که این تأثیرات فقط بسرحد محیط دائرهٔ استعدادات محدود است و فطریات و ذاتیات اشخاص در تحت قانون لا یزالي است که قابل تغییر و انقلاب نیست .

عوامل خارجي استعدادات باطنی را زنده میکنند — موثرات برونی ودائع درونی و نهانی را آشکار میسازند — مربیان صوری و ظاهري احساسات و قوای باطنی و معنوي را بروز میدهند نه اینکه چیزی بر ذاتیات اشخاص بیفزایند یا از آنها بکاهند .

تعلیم و تربیت در نهایت لزوم است براي اینکه قابلیت ها محو نشود ، چراغهاي استعدادات خاموش نگردد ، افشاندهاي دست طبیعت بسرحدّ رشد ونما برسد ، نهالهای بار آور نخشکد ، بالاخره افکار حیات بخش نمیرد .

خلاصه : ما مطالب خود مان را در این چند کلمه تلخیص می کنیم که « نفوس[۱] و مزاجها و ساختمانهای عنصری افراد نوع انسان مختلف است و قوای ظاهری و باطنی انسان تماماً تابع مزاج

[۱] مراد از نفوس نفوس ناطقه و مراد از مزاج مزاج شخصی است نه مزاج نوعي .

و نفس اوست » ولازاین جهت در نهایت اختلاف است .

نگفته نگذرم که دراینجا جای بسی حرف است مثل اینکه کسي بگوید « مزاج در تحت تأثیر محیط و نفوس وتمام قوي تابع مزاج است بالإخره انسان فرزند محیط است » . — ولي جاي تحقیق دراین مطالب اینجا نیست .

باري : جمل معترضه ما را از مطلب دور کرد از خوانندگان پوزش میطلبم — مقصود این بود که اشخاص در ظاهر و باطن باهم تفاوت دارند این همان اختلافي است که ما بین دو برادر در یك خانواده از هر حیث موجود است و دو درخت را در یك آب و خاك از یکدیگر جدا میسازد و از این جهت است که در افراد یك ملت و یك آب و خاك و یك دوره اختلاف در سبك ادبیات مشاهده می شود . آیا چیزی که سبك اشعار عمر خیام و معزی و عمعق بخارائی و چندین نفر شاعر دیگر را در یك عصر ازهم امتیاز میدهد چیست ؟

مضامین و سبك شاعري ناصر خسرو علوي با قطران تبریزی و شعراي دیگر در یك عهد براي چه تفاوت دارد ؟

خواجه نصیر طوسی — سعدی شیرازی — از معاصرین خود شان بچه علت اینهمه امتیاز دارند ؟

اینها نیست مگر بواسطهٔ امتیازاتی که در قرائح و استعدادات این اشخاص بوده ودرموقع بروز هر کدام ازآنها جهتي مخصوص

ساخته است .

اغلب نوابغ علمی و ادبی (مانند سایر نوابغ دنیا) در عصری ظهور کرده اند که علل ظاهری در کار نبوده است و وجود آنها تمام نوامیس وقوانین طبیعی را که بنظر سطحی علل واقعیه هستند زیرپا گذاشته و هر یك بنوبهٔ خود کوکب درخشنده بوده اند که آسمان علم وادب دنیا را منوّر ساخته اند . و طلوع این اختران فروزنده نیز در انقلابات علمی و ادبی دخالت عمده دارد .

علاوه بر عواملی که بطور کلی اشاره بدانها شد امور دیگری نیز در ادبیات دخالت دارند که در عالم تعلیل ظاهری بی ربط از واقع نیستند و در طی مطالب گذشته مندرج شده است — مثلاً در اثر انقلابات سیاسی و تغییرات حکومتی وسلطنتی درهر ملتی یکنوع انقلاب علمي و ادبی وجود میگیرد — چنانکه ادبیات ایران بعد از هر دوره انقلاب سیاسی تغییرات فاحشي پیدا کرده است — برای اثبات مطلوب عهد اسکندر کبیر — فتح اعراب — دورهٔ بنی عباسي — دورهٔ مغول — و آثاري که تابع آن انقلابات شده است کافي است . — بسا اتفاق مي افتد که در سلاطین ووزرا ودرباریان اشخاص با نفوذی روی کار می آیند که دانش پرور وادب دوست هستند وتشویق و ترویج آنها باعث میشود که اشخاص عالم وادیب بسیار پیدا میشوند وبازار علم وادب رواج میگیرد اندك اندك منجر بنهضت علمی وادبي بزرگی می گردد .

و همچنین اختلاط ملتی با ملت دیگر موجب تغییر در علوم و صنایع و آداب آنها میشود مانند اینکه جنگهای صلیبی و آمیزش اروپائیان با مسلمین باعث شد که اروپائیان از تمدن مسلمین منتفع شدند و از آنها سر مشق گرفتند رفته رفته کار بجائی رسید که تجدّد علمی وادبي و صنعتي اروپا ایجاد گردید و آنچــه مسلمین در آغاز تمدن از ارسطو ها وافلاطونها گرفته بودند باربح چندین برابر ازنوك قلم فارابیها و ابن رشد ها و ابن سیناها تحویل اروپائیان دادند .— اطالهٔ کلام بیش ازین در این مورد بخصوص موجب ملالت خاطر وتحسر و افسوس است .

و باید دانست که عوامل مذکوره نه تنها درایجاد وتکوین ادبیات موثرند بلکه در ترقی و انحطاط و دوام و زوال آنها نیز اثردارند — پس بکلمهٔ جامع میتوان گفت ادبیات مطلقا از حیث وجود وفناً وترقی وتنزل درتحت تأثیر اموری چند واقع است .



شعر - نظم - نثر

برای اینکه در مطالب آینده روشن باشیم و محتاج باطالهٔ کلام نشویم این مقدمه را نیز در اینجا ذکر میکنیم که **شعر چیست؟ و اقسام آن چنداست؟ وفرق مابین**

نظم و شعر چیست . .

نظم — درلغت بمعنی تألیف وضمّ کردن چیزی است بچیزی[۱] وجواهر منظوم عبارت است ازجواهري که در یك رشته جمع وپهلوي یکدیگر چیده شده باشد . — ودراصطلاح بمعني کلام موزون مقفّی است مانند قصائد و غزلیاتي که از شعرا خوانده وشنیده ایم .

نثر — در لغت پراکندن است[۲] — و دراصطلاح کلامی است که مقید بوزن وقافیه نباشد مانند عبارات مکتوبات و منشآتی که مردم بیکدیگر مینویسند .

نظم ونثر هم در معناي لغوی و هم درمعنای اصطلاحی قسیم و ضدّ یکدیگرند .

اقسام و اجناس نظم فارسی

— جنس نظم ازحیث اسلوب ظاهری منقسم میشود بچند قسم که درالسنه وافواه مشهوراست :

قصیده - غزل - رباعی - مسمط - قطعه

---

[۱] النظم التألیف و ضمّ شيء الي آخر — نظم اللؤلؤ الّفه و جمعه فی سلك قاموس .

[۲] نثر الشيءَ ینثرُه وینثرِه نثراً ونثاراً رماه متفرقاً قاموس

ـ دو بیتی ـ مثنوی ـ ترجیع بند ـ ترکیب بنـــد .

قصیده – ابیاتی چند است بر یك وزن و یك قافیه مشتمل بر مقصود و مطلوب مشخصی ازقبیل مدیحه ، حماسه ، هجاء ، رثاء ، بثّ شکوی و امثال آنها در صورتي که بیت اول مصرّع باشد [۱] — و بعضي گفته اند که حدّ اقل عــدد ابیات قصیده بیست و یك است وحدّ اکثرش محدود نیست بعضی از شعرا قصیدهٔ دویست بیتي و بیشتر هم گفته اند . . .

اساتید سخن مخصوصاً درقصیده سرائي رعایت (حسن مطلع و مقطع و لطف تخلص و ادب طلب) [۲] را هیچ وقت از دست نداده اند — قصاید مدحیه اغلب بدعاي ممدوح ختم مي شود که در السنه شعرا به (شریطه) معروف است و دراینجا باید کاملاً حسن مقطع را مراعات کرد بطوری که ازعیوب لفظی و معنوی مبرّی باشد ودر حسن تخلّص بداعت و لطافت معني و جزالت

---

[۱] مصرّع بیتي باشد که عروض و ضرب آن در وزن و حروف قافیه متفق باشند المعجم ص ۳۹۰ - مانند این مطلع همای شیرازي (کشت عطار باغ باد صبا خاك شد مشك خیز و نافه گشا .)

[۲] حسن مطلع ومقطع و طلب را در صنایع بدیعیه شمرده اند

لفظ مطلوب است — تفصیل وشرح این مطالب در عهده بدیع است .—
محض استطراد این چند مثال در اینجا ذکر میشود:

از مطالع پسندیده مطلع قصیدهٔ فرخي سیستاني است [۱]

با کاروان حله برفتم ز سیستان با حلّه تنیده زدل بافته زجان

و از ابتدا آت ناپسندیده بلفرج راست [۲]

ای سر افراز عالم اي منصور وی بصدر تو اختـلاف صدور

ازمقاطع لطیف شریطه قصیدهٔ انوري است :

تا محل همه چیز از شرف او باشد جاودان برهمه چیزیت شرف بادو محل
پای اقبال جهان سوي بداندیش تولنك دست آسیب فلك سوی نکوخواه توشل
روز بدرفته وروزت همه فرخنده وعید ور قضا بسته بادخل ازل وجه امل

و از مقاطع ناپسندیده مقطع قصیدهٔ ازرقي است [۳] :

---

[۱] عنی بن جولوغ متوفی (٤٢٩) .

[ ] ممدوح را بنام خوانده است بصفت ندا و نشاید که ممدوح را گویند ای فلان مگر در چیزي که در آن صفت مدحي باشد چنانکه ای پادشه عالم و اي صدر جهان ومانند آن المعجم ص ۳۷۹

[۳] صاحب المعجم در اینجا مینویسد « درین دعا دو عیب است یکی معنوي یکی لفظی اما معنوی آنست که گفته است همیشه در بطالت باش و هرگز مباد که به هزل و بیکاری مشغول باشی و چنانکه وجوه مدایح باید که بچیزي از فضایل نفساني باشد عمدهٔ ادعیهٔ ممدوح باید که برحصول سعادات نفساني بود وعیب لفظي آنست که گفته است مباد گوش تو و مباد دست تو و این جنس سخت ناپسندیده است وباید که

همیشه تا نبود صد فزونتر ازسیصد همیشه تا نبود پنج برتر از پنجاه
بدست وطبع تو نازنده باد جام وادب بفر و نام تو پاینده باد افسر و کاه
مباد گوش تو بی بانك رود سال بسال مباد دست تو بی جام باده ماه بماه

ظهیر فاریابی [۱] مداح قزل ارسلان در شیرینی حسن تخلص معروف است — و از امثلهٔ حسن تخلص این دو بیت مختاری [۲] است

دی باز درتفکر آنم که بادرا با تاب سنبل سمن آرای توچه کار
گر نیزگرد زلف تو گردد بسوزمش ازوصف آتش سر شمشیر شهریار

صاحب کتاب المعجم في معائیر اشعار العجم (شمس الدین محمد بن قیس رازی که سابقاً ذکرش شده است) از تخلصات زشت این شعر ازرقي [۳] را شاهد آورده است .

اگر تو تیغ جفا را دلم نشانه کنی بجان خواجه فاضل نکو بمت که مزن

بقیه از صفحهٔ قبل

شاعر مجید و کاتب فاضل نظم و نثر خویش را از الفاظ ذوات وجهین که چون آنرا ازقرینه جدا کني قبیح باشد پاك دارد و اگر ازین جنس ضرورت افتد میان لفظ دعا و ذکر ممدوح فاصلهٔ دارد چنانکه گوید مجلست بی می مباد وگوشت بی سماع مباد ؟ مقصود من فقط نقل عبارات صاحب کتاب بود و گرنه دراین مورد بنده عقیدهٔ دیگري دارم و الله العالم .

(۱) ظهیر الدین فاریابی طاهر بن محمد مداح قزل ارسلان و معاصر خاقانی (متوفي ۵۹۸) مجمع الفصحا .

(۲) عثمان بن محمد مداح سلاجقهٔ کرمان درغزنین وفات یافته است (۵۴۴) . مجمع الفصحا

(۳) حکیم زین الدین هروی ملك الشعرای طغانشاه بن مؤید (متوفی ۵۲۶) مجمع الفصحا

خلاصه : قصیده مخصوصاً باید دارای آغاز وانجام وحسن سیاق ونظام ادبی باشد هر چند در سایر اقسام نظم هم رعایت این مطالب شرط است .

غزل — در لغت بمعنی حدیث کردن با زنان[۱] و معاشقه با ایشان است و مغازله نیز عشق بازی و محادثه با زنان است — و در اصطلاح عبارت است از ابیاتی چند بر یك وزن و قافیه که بیشتر مشتمل بر مضامین عاشقه وتصویر احوال عشاق وجمال معشوق باشد ودو مصراع مطلعش نیز مانند مطلع قصیده در حروف قافیه موافقت داشته باشد — و گفته اند که عدهٔ ابیات غزل ازهفت تاسیزده است و در صورتیکه از سیزده تجاوز کنند و به بیست و یك نرسد (تغزل) نامیده میشود .

وجه تسمیهٔ غزل در اصل همین است — گاهی در ضمن ابیات غزل مضامین عرفانی و اخلاقی نیز گفته میشود ولی چون غلبه با همین مغازله است مجموعاً آنرا غزل میگویند .

مقتضب یا محدود

مرسوم است که شعرا در قصائد خودشان مقدمةً قبل از رسیدن

[۱] مغازلة النساء محادثتهن و الاسم الغزل محرّكة قاموس اللغه

بمقصود (ازقبیل مدح، مرثیه، هجو، حماسه[۱] الخ) شروع بچیز مناسبي از قبیل مغازله بامحبوب و بهاریه وخزانیه وطلوعیه و غروبیه شرح احوال محب ومحبوب وعاشق و معشوق و وصف دمن واطلال و باغ و بوستان و خمریه و امثال آنها می کنند که کاملاً با مقام مناسب باشد برای اینکه حواس شنونده را ازکلیهٔ شواغل منصرف سازند تا فکرش براي فهم مقصود و درك مراد آنها مهیا و آماده شود سپس با حسن تخلص و استطراد ملیحی شروع بمقصود میکنند — در السنهٔ بعضی از شعراي متأخرین این نوع از مقدمه به تغزل معروف است ولیکن بیشتر از ارباب ادب وعارفین باصطلاح این نوع از مقدمه را مطلقا **نسیب و تشبیب** خوانده اند ودراصطلاح هر قصیده که این نوع از مقدمه را نداشته باشد **محدود یا مقتضب**[۲] گویند ووجه این تسمیه محتاج بتفصیل وبیان نیست .

نسیب و تشبیب

معنای لغوی نسیب و تشبیب نزدیك بیکدیگر است زیرا معنای

(۱) حماسه بفتح حاء شدت در امر وشجاعت است وحماسه نزد شعرا این است که شخص خود را بشدت وشجاعت وصف کند - محیط المحیط

(۲) اقتضاب درلغت بمعنی بریدن است

آنها مغازله با زنان و حکایت حال عاشق با معشوق و وصف جمال محبوب است — و در اصطلاح بیشتر از شعرای مفلق[۱] هر غزل که دراول قصاید بر مقصود شعر تقدیم افتد از شرح محنت ایام وشکایت نکایت فراق و وصف دمن و اطلال و نعت ریاح و ازهار و غیر آن آنرا (**نسیب و تشبیب**) خوانده اند[۲]. — وبرخی مابین آنها فرقی قائل شده اند باینطور که غزلي که مشتمل بر وصف محبوب ومغازله مابین عاشق ومعشوق باشد ودرمقدمه قصاید واقع شود آنرا (نسیب) گویند — ودرصورتي غزل را (تشبیب) خوانند که حکایت حال واقعه خارجي باشد مثل اینکه شاعر حقیقةً عاشق کسی باشد و حسب حالی بگوید مانند اشعار کثیّر[۳]، مجنون[۴] ، قیس بن ذریح[۵] (از شعرای عشاق عرب که اخبار آنها در کتب ادبیه از قبیل اغانی

---

(۱) افلق الشاعر اتی بالفلق ای بالامر العجیب - محیط المحیط .

[۲] المعجم ص ۳۸٤

[۳] کثیر بن عبدالرحمن (متوفي ۱۰۵) معشوقه اش عزّه بوده وکثیر بتعصب در تشیع معروف است

[٤] مجنون بنی عامر قیس بن ملوّح ومعشوقه‌اش لیلی دختر مهدی بن سعد بوده است — دراسم مجنون واصل قصه او اختلاف بسیار است چنانکه بعضي گویند اصل قصهٔ مجنون جعلی است .

[٥] قیس بن ذریح رضیع حسین بن علی ع س بوده و معشوقه اش لبنی بنت حباب کعبیه است .

وعقد الفريد والشعر والشعراء وتزيين الاسواق مسطور است. — وهمچنين است وحشي بافقى[١] از شعراي فارسي. — محض نمونه چند شاهد ذكر مي كنيم: كثير عزه

ومشي الي لعيب عزة نسوة   جعل الاله خدودهن نعالها
ولوانّ عزة خاصمت شمس الضحى   في الحسن عند موّفق لقضى لها

﴿ مجنون ليلي ﴾

و اني لينسيني لقاؤك كلمّا   لقيتك يوماً ان ابثك مابيا
و قالوا به داء عياء اصابه   وقد علمت نفسي مكان دوائيا

﴿ قيس بن ذريح ﴾

يقولون لبني فتنة كنت قبلها   بخير فلاتندم عليها وطلق
فطاوعت اعدائى وعاصيت ناصحى   و اقررت عين الشامت المتملق

﴿ وحشى بافقى ﴾

(در صورتيكه واقعاً شخص معيّنى را در نظر داشته باشد)

دوستان شرح پريشانى من گوش كنيد   داستان غم پنهانى من گوش كنيد
قصۀ بيسر وسامانى من گوش كنيد   گفتگوى من وحيرانى من گوش كنيد

آخر اين قصۀ جانسوز نگفتن تاكى
سوختم سوختم اين راز نهفتن تاكى

(٥) وحشى بافقى اراهل بافق از توابع كرمان مداح شاه طهماسب بزرك صفوى است وفات او را صاحب قاموس الاعلام (٩٩٢) نوشته است .

روزگاری من ودل ساکن کوئی بودیم　　ساکن کوي لت عربده جوئی بودیم
عقل ودین باخته دیوانه روئی بودیم　　بسته درسلسله سلسله موئی بودیم

کس درآن سلسله غیر از من ودل بند نبود
یك گرفتار از ین جمله که هستند نبود　الخ

ممکن است اشعاري را که نظامی از زبان خسرو وشیرین وفرهاد و لیلي و مجنون ساخته است بتکلف تاویل و تنزیل از این قبیل شمرد و شواهدش بسیار است .

مقدمات ادبی که در فرامین و پارهٔ از مکتوبات دیگر بمناسبت با مقصود مینویسند در اصطلاح (تشبیب سخن) نامیده میشود .

صاحب المعجم مینویسد (ص ۳۸۷) (بعضی اهل معنی فرق نهاده اند میان نسیب و غزل و گفته اند معني (نسیب) ذکر شاعر است خلق وخلق معشوق را و تصرف احوال عشق ایشان در وی و غزل دوستی زدن است و میل هوای دل بر ایشان و بافعال و اقوال ایشان) .

رباعی — که بعضی آنرا (ترانه) یا (دو بیتی) نیز خوانده اند

عبارت است از دو بیت (چهار مصرع) بر یك وزن ـ که غیر از مصراع سوم در قافیه با هم متفق باشند بعبارة اخری بیتي مصرّع وبیتی مقفّی [۱]

---

[۱] سابق معنی مصرّع نوشتیم - مقفی آنست که ضرب و عروض درحروف مختلف باشند مثل : نام یکی کرده بد ز آدمي　به کز او ماند سرای زر نگار .

باشد و ممکن است که چهار مصراع در قافیه متفق شوند — و بتقریب [۱] گویند که وزن رباعی (لاحول ولا قوة الا بالله) است .

وزن رباعی وزنی است بغایت مطبوع ومقبول و برای هر قسم مضمونی مستعد و مهیاست و رباعی خوب گفتن در حقیقت بحر را در کوزه گنجانیدن است و از اینجهت خیلی دقت و استادي لازم دارد که کاملاً خالي از حشو و زوائد بوده مطلب بزرگی در عبارت کوچکی تأدیه شود .

رباعي یا دو بیتي از مخترعات شعراي فارسي است و صاحب المعجم چنین پنداشته است که رودکی مخترع این جنس ازشعر است و عقیده

[۱] بنا بر تحقیق اوزان رباعی بیست وچهار است و ارباب فن عروض براي ضبط اوزان رباعی دوشجره وضع کرده اند یکي موسوم به (سحرهٔ احرب) ودیگري موسوم به (شجره اخرم) — اوزان رباعي مستخرج از بحر هزج است (اجزاء بحر هزج چهار بار مفاعیلن مفاعیلن است) بدینطریق که ابدأ مصراعهای رباعی یا مفعولُ باشد که آ را احرب گویند یا مفعولن که آنرا اخرم خوانند — در صورتیکه صدر مفعول باشد جزو دوم مفاعیلن سالم است یا مفاعلن مقبوض یامفاعیلُ مکفوف ـ درصورتیکه صدر مفعولن باشد جزو دوم مفعولن باشد یامفعول اخرب یافاعلن اشتر — وچون جزو دوم مفاعیلن یا مفعولن باشد جزو سوم مفعولن باشد یا مفعول در صورتیکه جزو دوم مفاعلن یافاعلن یا مفعول باشد جزو سوم مفاعیلن یا مفاعیل باشد — و قافیهٔ مفاعیلن ومفعولن فع ابتر باشد یا فاع ازل و قافیهٔ مفاعیل و مفعول فعول اهتم یا فعل مجبوب باشد . پس مجموعاً ۲٤ میشود . مأخوذ از المعجم ومعیار الاشعار .

دارد که در اوزانی که بعد از خلیل بن احمد [۱] اختراع شده است هیچ وزنی بدل نزدیکتر ودر طبع آویزنده تر از این وزن نیست — راجع بسبب استخراج و منشأ اختراع این وزن چیزي مینویسد که ملخص آن این است که :

رودکي روزي از ایام اعیاد در یکی از گردشگاههای غزنین می گشت وتماشاي مردم و احوال آنها را میکرد . در ضمن لیکدسته از کودکان برخورد که مشغول گردو بازی بودند — در آنمیانه کودك ده یازده ساله با نهایت ملاحت و صباحت منظر موقعی که یکی از گردکان از چاله [۲] بیرون افتاد و بقهقري هم بجایگاه باز غلطید از سر ذکای طبع وصفي قریحت گفت :

غلتان غلتان همی رود تا بن گو

شاعر این کلمات را مطبوع یافت و پس از رجوع بقوانین عروضي از فروع بحر هزج این وزن را استخراج کرد والله اعلم .

و بعد از آن مینویسد (ص ۹۰) « و بحکم آنکه ارباب صناعت موسیقی بدین وزن الحان شریف ساخته اند وطرق لطیف تألیف کرده وعادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس بر ابیات تازي سازند آنرا (قول) خوانند وهرچه بر مقطعات پارسی باشد آنرا (غزل) خوانند

[۱] خلیل بن احمد مخترع فن عروض (متوفي ۱۸۰ ﻫ)

[۲] در عبارت المعجم کوگوز نوشته وکو بفتح کاف مغك و گوز بفتح کاف فارسی گردکان و معرب آن جوز است .

اهـل دانش ملحونات این وزن را (ترانه) نام کردند و شعر مجرد آنرا (دو بیتی) خواندند برای آنکه بنـاء آن بر دو بیت بیش نیست و مستعربه آنرا (رباعی) خوانند.»

عربها دو بیتی را از فارسیها گرفته اند [۱] ودر قدیم مابین آنها معمول نبوده است .

برخی از ادبا مابین رباعی و دو بیتی فرق میگذارند باینکه هر گاه چهار مصراع بر یکی از اوزان مخصوصه (بیست و چهار وزن از فروع هزج) مثل لاحول ولا قوة الا بالله باشد آنرا (رباعی) مینامند و اگر بر این اوزان نباشد آنرا (دو بیتی) میگویند .

مثال رباعی : خیام

این چرخ جفا پیشه عالی بنیاد هرگز گره کار کسی را نگشاد
هر جا که دلی دید که داغی دارد داغ دگری بر سر آن داغ نهاد

مثال دوبیتی: باباطاهر [۲]

دل عـاشق به پیغـامی بسازد خمـار آلوده با جامی بسـازد
مرا کیفیت چشم تو کافی است ریاضت کش ببادامی بسـازد

مثنوی — آنرا دراصطلاح (مزدوج) نیز خوانند عبارت

[۱] علم‌الادب تألیف اب لویس شیخو ص ۴۲۰ ج ۱

[۲] بابا طاهر عریان همدانی از اجلهٔ عرفا و دانشمندان درزمان دیالمه بوده و در (۴۱۰ ه) وفات یافته است مجمع الفصحا

است از ابیاتي که هر کدام مستقلا مصرّع باشند و هر بیتی را دو قافیه لازم است مانند شاهنامه فردوسي وخمسهٔ نظامی :

فردوسی

میازار موری که دانه کش است که جان دارد وجان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنك دل که خواهد که موری شود تنکدل

نظامی (درمخزن الاسرار)

جام سحر در گل شبرنك ریخت جرعهٔ آن در دهن سنك ریخت
ز آتش وآبي که بهم درشکست پیه درو کرده یاقوت بست [۱]

قطعه — چند بیت است که داراي مطلع مصرّع نباشد — و بعض اساتید معتقدند که باید عدهٔ اشعار قطعه از دوازده بیت تجاوز نکنند و هر قدر که شاعر بتواند مطلب خود را درکمتر از دوازده بیت بپروراند بهتر است . — واغلب این شعر جنس درمورد حکمت وپند وتاریخ واندرز وتقاضا وهجو ومراسلات منظوم بکار میرود مانند :

سعدی (متوفي ۶۹۱)

اگر ز باغ رعیّت ملك خورد سیبی بر آورند غلامان درخت را از بیخ

[۱] معنای این دوبیت مخصوصاً تشریح شود ودر معضی نسخ بجای پیه پنبه نوشته شده است .

به پنج پیضه که سلطان ستم روا دارد　　زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

ابو المفاخر رازي

(معاصر محمد بن ملکشاه ۵۱۱-۴۹۸) در ري بسلطان مسعود بن محمد ابن ملکشاه فرستاده

ای خسرویکه سائس حکم تو برفلك　　برتر زطاق وطارم کیوان نشسته است

لطفت تا آستین کرم پاك میکند　　گردی که برصحیفهٔ دوران نشسته است

برتخت ري توسا کن واز حکم نافذت　　درملك چین بمرتبه خاقان نشسته است

شاها سپاه توکه چوموروندوچون ملخ　　برگرد دخل ودانه ودهقان نشسته است

باران عدل بارکه این خاك سالهاست　　تا بر امید وعدهٔ باران نشسته است

وگاه باشد که در آغاز یا اثناء قصیده چند شعر کاملاً بسته و مربوط بیکدیگر است و شاعر در ضمن آنها مطلبي را که یك بیت گنجایش اداي آن را نداشته است بیان میکند — این چند بیت را نیز شعرا قطعه میخوانند مانند:

ظهیر فاریابي (متوفی ۵۹۸)

خود از برای سرزره از بهر تن بود　　تو جنگجوی عادت دیگر نهادهٔ

در برگرفته دل چون خود آهنین　　وان زلف چون زره را برسرنهادهٔ

امیدی رازی [۱]

برآنسرم که اگر همتم کند یاري　　زبار منت دونان کند سبکباری

---

[۱] امیدی طهرانی از شاگردان ملا جلال دوانی و معاصرشاه اسمعیل صفوی است مجمع الفصحا.

اگر کنی ز برای یهود کناسی — وگر کنی ز برای مجوس گلکاری
در این دو کار کریه آنقدر کراهت نی — در این دو شغل خسیس آنمثابه دشواری
که در سلام فرو مایگان صدر نشین — بروی سینه نهی دست وسر فرود آری

این نوع از قطعات در قصاید خیلی ملیح واقع میشود — وقتی که شاعر استاد میخواهد قطعهٔ مستقلی نگوید نخست معنی ولفظ وقافیهٔ معینی را درنظر میگیرد که عمدهٔ توجهش بآنهاست نظیر بیت القصیده [۱] بعدازآن تبع ومناسبت آنها وزن وقافیهٔ قطعه‌را انتخاب میکنند مثل اینکه اول مصراع مادهٔ تاریخ را درست میکنند و بعدازآن یك قطعه بوزن وقافیهٔ آن میسازد .

مسمط — سمط درلغت بمعنی رشتهٔ نظم ونوعی از قلاده است [۲] — و تسمیط در اصطلاح شعرا این است که ابیات هم وزن یك قصیده را لخت لخت و دسته دسته کنند بطوریکه مصراعهای آخر

---

[۱] بیت القصیده آنست که در ابتدا یك معنی را شاعر در نظر میگیرد وآن را نظم میکند وبناء قصیده را بر آن میگذارد و ممکن است درقصیده اش شعر بهتر از آن باشد و عامهٔ شعرا بیت القصیده شعری را میگویند که بهترین ابیات قصیده باشد و قول اول اصح است — مثل گفتهٔ شرف الدین شفروه (اي چو دریا سخی چو شیر شجاع چون قضا چیره وچو چرخ مصاع تا آنجا که میگوید کر نکرده وداع معذورم نیست برمکیان طواف وداع بنای قصیده را برعین نهاده است برای اینکه نمیخواسته است عذر وداع را باین عبرت بخواهد که (نیست برمکین طواف وداع) المعجم ص ۳۹۷ .

[۲] السمط بالکسر خیط النظم وقلاده اطول من المخنقه قاموس

لختها درقافیه موافق باشند وسایر مصراعهای هردسته درقافیه بایکدیگر موافق و بامصراعهای آخر مخالف باشند — مثل اینکه در لخت اول پنج مصراع [۱] متفق القوافي بیاورند و مصراع ششم در قافیه با آنها مخالف باشد و همچنین درلخت دوم پنج مصراع بیاورند که قافیهٔ آنها بایکدیگر موافق باشد ومصراع ششم با آنها مخالف ولی مصراعهای ششم لازم است که در قافیه متفق باشند. — و هر لختي ممکن است که بیشتر یا کمترازین مقدار مصراع داشته باشد و تسمیه به (مُخمّس) و (مُسدّس) و (مُثمّن) از روی تعداد مصاریع است. — بلی بر سبیل تفنن ممکن است که تمام مصراعهاي یك لخت متفق القوافي باشند. — ماري این جنس از شعر را (مسمط) گویند زیرا ما بین منظومات رشتهٔ کشیده شده است که بنای شعر بر آن است.

این جنس ازشعرمخصوص پارسیان نیست بلکه درعرب هم معمول است. مسمطات منوچهری [۲] مشهور است محض نمونه لخت اول ازمسمط رائیه خزانیه ذکر میشود :

خیزیدوخزآریدکه هنگام خزان است　　بادخنك از جانب خارزم وزان است

---

[۱] مصراع در لغت لنکهٔ دراست و وجه تسمیه این است که همانطور که دو لنکه در با یکدیگر باید کمال تناسب را داشته باشند دو مصراع بیت نیز لازم است کمال مناسبت داشته باشند و بعضی در وجه تسمیه غیر ازین گفته اند رجوع بکتب عروض شود.

[۲] ابوالنجم احمد بن یعقوب وفاتش را در (۴۳۲) یا (۴۴۰) نوشته اند

آن برك رزانست كه ارشان رزان است   گوئي بمثل پيرهن رنگرزان است

دهقان بتفكر سر انگشت گزان است

كاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار [١]

مثال تازي از امرؤ القيس [٢]

و مستلئم كشفت بالرمح ذيله   اقمت بغضب ذي سقاسق ميله

فجعت به فى ملتقى الحى خيله   تركت عتاق الطير تحجل حوله

كان على اثوابه نضح جريال

تركيب بند ـ ترجيع بند

صاحب المعجم ما بين آنها فرق نگذشته وهردو را ترجيع ناميده است وميونيسد " ترجيع آنستكه قصيده را برچند قطعه تقسيم كنند همه در وزن متفق و در قوافي مختلف و شعرا هر قطعه را از آن (خانهٔ) خوانند — آنگاه فاصلهٔ ميان دو خانه بيتي مفرد سازند و آن بيت را (ترجيع بند) خوانند پس اگر خواهند همان بيت را ترجيع بند همه خانه ها سازند و در آخر هر قطعه [٣] و اول ما بعد

[١] دربعض نسخ بجاي گلنار گلزار نوشته شده است .

[٢] امرء القيس بن حجر كندى از مشاهير شعراى جاهليت وفاتش در حدود (٥٦٠ م) واين اشعار را بعضي غير او نسبت داده اند .

[٣] مراد ازقطعه دربن عبارات معني اصطلاحي آن نيست بلكه معني لغوي مراد است

آن بنویسند و اگر خواهند هرخانه را ترجیع بندی علی حده گویند و اگر خواهند ترجیع بند ها بر یك قافیت بنا نهند «قطعه مفرد باشد» .

ولي بعض دیگر مانند صاحب جامع الصنایع فقط آن قسم را (ترجیع بند) مینامند که یك شعر در فواصل قسمتهاي قصیده مکرر شود و سایر اقسام را (ترکیب بند) گویند — ظاهر تسمیه همچنین می فهماند که یك بند ترجیع شود مگر اینکه در وجه تسمیه چیز دیگري بگوئیم [۱] والله العالم .

این جنس از شعر در اشعار اساتید ازقبیل جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی [۲] و پسرش کمال الدین اسماعیل [۳] وخاقانی [٤] وعبید زاکانی (از زاکان قزوین وازشعراي مائهٔ هشتم هجري معاصر سلمان ساوجي) بسیار یافت میشود .

ازترجیع بند های خوب معروف ترجیع بند هاتف اصفهانی است (سید احمد متوفي در بلدهٔ قم ۱۱۹۱ ه) وابتدای آن این است .

[۱] ترجیع بمعنی تردید صوت است در حلق و ترجیع در اذان بمعنی تکریر شهادتین است و این معني مأخوذ است از رجوع بمعنی برگشتن — و اگر بگوئیم وجهِ تسمیه درترجیع بند تکرار بیت نیست بلکه انصراف ورجوع باول وازسرگرفتن مطلب است شامل ترکیب بند باصطلاح متأخرین هم میشود

[۲] جمال الدین محمدبن عبد الرزاق اصفهانی متوفي (۵۸۸) .

[۳] کمال الدین اسمعیل متوفي (٦۳۵)

[٤] متوفی بنا براصح (۵۹۵) .

اي فدای تو هم دل و هم جان   اي نثار رهت همين و همان الخ

و بند ترجيعش اين است :

كه يكي هست وهيچ نيست جزاو   وحده لا اله الا هو

و از تركيب بندهاي بسيار خوب مطبوع تركيب جمال الدين محمد عبدالرزاق است در نعت پيغمبر (ص ع) و ابتداي آن اين اشعار است :

اي از بر سدره شاه راهت   وی قبه عرش تكيه گاهت

اي طاق نهم رواق بالا   بشكسته ز گوشهٔ كلاهت

مه طاست گردن سمندت   شب طرّه پرچم سياهت الخ

آنچه مشهور از اجناس نظم است همين است كه ذكر شد — ولى هر نوع تفنن درنظم ممكن است مثل اينكه قصيده بگويند كه تمام مصراعهای اول با هم متفق القوافي باشند و مصراعهای دوم قافيهٔ ديگر داشته باشند و بيشتر اين نوع از تفننات لصنايع بديعيه نزديك است .

نثر

نثر — كلامي است كه مقيد بوزن و قافيه نباشد و قسم اوليه نثر سه است [۱] .

---

[۱] جواهر الادب هاشمی ص ۳۳۳ .

محادثه ـ خطابه ـ کتابت

محـادثه — عبارت از عبارات منثوري است که درمحاورات معمول است و مردم براي تفهيم مقاصد و رفع حوائج و تأديه ما في الضمير بايکديگر بکار ميبرند ومکالمه ميکنند .

خطابه — عبارات فصيح موثری است که شخص بليغ بنيه الشاني راجع بامر مهمی بجماعتي القاء ميکند .

کتابت — عبارت از رسائل و مرقوماتي است که برای تفهيم مقاصد يا حفظ مطالب واغراض ديگر نوشته ميشود .

نثر مرسل ومسجع

درهريك از اقسام سه گانهٔ سابق الذکر نثر ممکن است کاتب و متکلم ملتزم تقفيه اواخر فقرات نشود و ممکن است که التزام سجع نشده باشد — در صورت التزام آنرا (**نثر مسجع**) —ودرصورت عدم التزام آنرا (**نثر مرسل**) خوانند — بنا بر اين اقسام نثر شش تا ميشود .

اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان[۱]

اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیین چهار قسمت :

تاریخ – قصص ـ فصاحت ـ رسائل

تاریخ – حکایت حوادث عالم ونتایج آنهاست بطوریکه قضایای واقعیه بخوبی از عبارات مفهوم گردد. – مثل تاریخ بیهقی

قصص – نوشتن احادیث مخترعه ونقل افسانها و داستانهای جعلي است که برای تعلیم وتفهیم مطالب اخلاقي یا غراض دیگر مرتب میشود – مانند کلیله و دمنه و رمانهای اخلاقی وسیاسی و مذهبي و غیره .

فصاحت – عبارات وجمل موثری است که برای قناع مستمع و تلقین مقصد و اغراض عمده از قبیل مقصد سیاسی و فصول مذهبی ودعاوي حقوقی شخص ناطق ادا میکنند و بکار میبرد. – فصاحت بسه شکل وجود میگیرد که آنها را قسم فصاحت باید دانست :

۱ ـ فصاحت مواعظ دینیه – در موقع وعظ و تعلیم وتشریح قوانین واصول مذهبی – که واعظین و متکلمین زبر

---

[۱] دائرة المعارف فرید وجدی .

دست در منبر ها دارند .

۲ ــ **فصاحت سیاسی** – از برای تعلیم. و بیان جهات سیاسی – مانند نطقهای سیاسي نافذ باأثری که خطبا و ناطقین بزرك در مجامع و محافل عمومی ایراد میکنند – و اغلب اتفاق افتاده که اینگونه نطقها مقدمهٔ انقلاب و نهضت سیاسي عظیمی را فراهم ساخته است .

۳ ــ **فصاحت محامات** – از برای اثبات دعاوی حقوقي وجزائی که وکلای بلیغ ماهر درمحاکمات قضائی بکار میبرند .

رسائل – مکاتبات و مراسلاتي است که مابین طبقات مردم معمول است .

فن رسائل باعتبار موضوع بسه قسم منقسم میشود[۱] :

۱ ــ **رسائل اهلیه یا شوقیه** – وآن عبارت است از مراسلاتی که مابین خویشان ودوستان مبادله میشود مشتمل براشتیاق ملاقات ، شکایت از جدائی استعطاف، ارسال هدایا ، احوال پرسی و امثال آنها .

۲ ــ **رسائل متداوله** – عبارت ازمراسلات معمولي

---

[۱] جواهر الادب احمد هاشمی ص ٤٠ .

عمومی است از قبیل مکاتبات اداری وتجارتی ومعاملات معهوده بین الناس ـ مانند بیع و نکاح و صلح و امثال آنها و از قبیل رقعهٔ تهنیت ، تعزیت ، وصلت ، شفاعت ، تقاضا ، دعوت و نظائر آنها که طرز نوشتن و جواب فرستادن و حفظ القاب و مناصب هر کسی و بالاخره مقتضیات و رسوم و آداب هر مقامی را شخص دبیر باید مراعات کنند . .

۳ ـــ رسایل علمیه – عبارت است ازمقالاتی است که درمطالب علمی و مسائل ادبی نوشته میشود[۱] .

آنچه در اینجا از اقسام نظم و نثر گفتیم فقط برای استطراد بود وگرنه تحقیق علمی درعلم نظم و نثر و اصول نظم و انشاء ومواد وخواص وطبقات و محسن وعیوب آنها محتاج بتألیف جدا گانه است اکنون جای آنست که بتعریف (شعر) واقسام آن بپردازیم

شعر

بعضی احتمال داده اند که لفظ شعر اصلاً عربی نباشد بلکه معرّب شیر باشد و شیر در لغت عبری بمعنی سرود و آواز است و (شور)

---

[۱] لانها سميت بالرسالات لان اصحابها يرسلونها الى من اقترحها عليهم و يسلك فيها صاحبها منهج الاسترسال و انحصرت الصيغه جوهر الادب احمد هاشمى ص ۱۸۷ .

دست در منبر ها دارند .

۲ ــ فصاحت سیاسی — از برای تعلیم. و بیان جهات سیاسی — مانند نطقهای سیاسي نافذ باأثری که خطبا وناطقین بزرك در مجامع و محافل عمومی ایراد میکنند — و اغلب اتفاق افتاده که اینگونه نطقها مقدمهٔ انقلاب و نهضت سیاسي عظیمی را فراهم ساخته است .

۳ ــ فصاحت محامات — از برای اثبات دعاوی حقوقي وجزائی که وکلای بلیغ ماهر درمحاکمات قضائی بکار میبرند .

رسائل — مکاتبات و مراسلاتي است که مابین طبقات مردم معمول است .

فن رسائل باعتبار موضوع بسه قسم منقسم میشود[۱] :

۱ ــ رسائل اهلیه یا شوقیه — وآن عبارت است از مراسلاتی که مابین خویشان ودوستان مبادله میشود مشتمل براشتیاق ملاقات ، شکایت از جدائی استعطاف، ارسال هدایا ، احوال پرسی و امثال آنها .

۲ ــ رسائل متداوله — عبارت ازمراسلات معمولي

[۱] جواهر الادب احمد هاشمی ص ٤٠ .

عمومی است ازقبیل مکاتبات اداری وتجارتی ومعاملات معهوده بین الناس ـ مانند بیع و نکاح و صلح و امثال آنها و از قبیل رقعهٔ تهنیت ، تعزیت ، وصلت ، شفاعت ، تقاضا ، دعوت و نظائر آنها که طرز نوشتن و جواب فرستادن و حفظ القاب و مناصب هر کسی و بالاخره مقتضیات و رسوم و آداب هر مقامی را شخص دبیر باید مراعات کند .

۳ ـ رسایل علمیه – عبارت است ازمقالاتی است که درمطالب علمی و مسائل ادبی نوشته میشود[۱] .

آنچه در اینجا از اقسام نظم و نثر گفتیم فقط برای استطراد بود وگرنه تحقیق علمی درعلم نظم ونثر واصول نظم وانشاء ومواد وخواص وطبقات و محسن وعیوب آنها محتاج بتألیف جداگانه است اکنون جای آنست که بتعریف (شعر) و اقسام آن بپردازیم

شعر

بعضی احتمال داده اند که لفظ شعر اصلاً عربي نباشد بلکه معرّب شیر باشد و شیر در لغت عبري بمعني سرود و آواز است و (شور)

[۱] لانما سمیت بالرسالات لان اصحابها یرسلونها الی من اقترحها علیهم و یسلك فیها صاحبها منهج الاسترسال و انخاطبات المبلغه جواهر الادب احمد هاشمی ص ۱۸۷ .

مصدر آن است — و مبداء شعر درهرملتي سرودهاي ساده طبيعی و مذهبي و ملّی و عشقي وغيره بوده است و رفته رفته تكميل شده ووسعت يافته است . — و در فارسی ميگويند غزلی سرود يا سرائيد ودر تازي گويند **انشد شعراً** [۱] و انشاد بمعني سرودن است .

در صورتيكه لفظ شعر عربی وبمعنی فهم باشد مقصود فهم عمومی نيست بلكه مراد يكنوع الهامات لطيف و ادراكات مخصوصي است كه يكدسته ازبركزيدكان افراد بشر **(شعرا)** دارند طبقهٔ شعرا از هر چيزی علاوه برآنچه عموم مردم مي فهمند دقايق و لطايف ديگري احساس ميكنند كه مخصوص بآنهاست — ازمحسوسات وآثار طبيعيه خارجي نكات ورموزی را می بينند وادراك ميكنند كه فهم عموم از درك آنها عاجز است و آنچه را كه شاعر مي فهمد ميتواند با بيان رسای شيرين بديگران بفهماند — شاعر در حقيقت دو چشم دارد — دريك چشم باديگران شريك است ودريك چشم ازآنها ممتاز و همچنين زبانی دارد كه ديگران از آن محرومند . — مثلاً هر كسي كل نركس را مي بينند ولي بيماری زردي و رنجوری ، تكيه كردن بعصا ، چشم مست ، سر كراني مستی ، قدح می ، چند درم پاي قدح نهادن ، ديده بر آسمان

---

[۱] جرجی زيدان باين استعمال ربط شعر را با موسيقي بيان ميكنند ولي بايد دانست كه مابين انشاد وانشاء عرفاً فرق موجود است .

دوختن ، تاج بر سر نهادن آن را — ودرجاي ديگر: چشم دريدگی وگستاخي ، سر گراني از غرور چند درم داشتن ، ادب نگاه نداشتن [۱] وغيره آنرا نمي بينند وهمچنين اغلب اشخاص ممكن است درازی شبي را طالب باشند وسياهي شب را ببينند ولی دوختن سياهی چشم را بر دامن شب براي دراز شدن همه كس تصور نمی كند — و بر فرض اينكه تصور كند قوهٔ اين را ندارد كه تصور خود را عيناً با بيان دلچسب مناسب بديگري بفهماند باينطور كه :

عاشق شب وصل يار بگزيدهٔ خويش از بهر قرار دل غمديدهٔ خويش
تا آنكه دراز تر شود مى دوزد بر دامن شب سياهی ديدهٔ خويش

وهمچنين هر كسی كج وراست شدن وچم وخم رفتن يكعده درخت سرو را از اثر وزيدن باد می بيند ولي مانند بودن اين حالت را بحالت چند دختر سبز جامه زيبا صورت خوش اندام كه براى معانقه سرها را نزديك يكديگر بياورند ورخجالت عقب بكشند — تصور نمي كنند وبرفرض اينكه چنين معنی بخاطرش بيايد قادر براين نيست كه آنرا اينطور بيان كنند كه :

---

[۱] هر كدام از آنچه ذكر شد اشاره بمضمون شعری است مانند :
بدور چشم تو بيمار شد چنان نرگس كه تكيه زد بعصا آنكه اززمين برخاست
رسيد موسم آن كز طرب چو نرگس مست نهد بپای قدح هر كه شش درم دارد
شوخی نرگس نگر كه پيش تو شكفت چشم دريده ادب نگاه ندارد
مؤلف
روزي از باغ گذشتي وز رشك نكهت نرگس ازديدهٔ حسرت نگران است هنوز

حفت بسرو كالقيان تلحفت خضر الحرير علي قوام معتدل
فكانها والريح جاء يميلها تبغى التعانق ثم يمنعها الخجل

بالاخره قريحه و ذوق شاعرانهٔ يكنوع چيز هاى رقيق دقيقى را مى فهمد و عين آنها را مى فهماند كه ديگران ندارند و بر فرض داشتن قوهٔ تفهيم آنرا ندارند احساسات نازك شاعرانه ازمواهب طبيعي و ودائع الهيه است كه بدستهٔ مخصوصى عطا شده و ما آنها را شعرا مينامیم . — اين الهامات بر ذهن شاعر هم در هر وقتى نميشود و همچنين كلمات وجملى كه در يكوقت از قلم و زبان شاعري تراوش ميكند ممكن است در وقت ديگر و ساعت ديگر از او صادر نشود — مثلاً شايد اگر نظامى ميخواست خسرو و شيرين ديگرى يا فردوسى شاهنامهٔ آخرى يا سعدى غزلهاى ديگرى بر همان وزنها وقافيه ها مثل همين خسرو وشيرين وشاهنامه وطيّبات وبدايع بسازند ممكن نميشد— زيرا اين دسته از خاطر هاى قلبي و بيانات وافي در شعرا نيز مرهون باوقات است .

شعر — نتيجهٔ انفعالات وتأثرات شخص متأثر است — شعر نمايندهٔ عواطف و احساسات رقيقه انسان متفكر است — شعر لغت نفس است — شعر نقوش ظاهره وصور آشكارى است از حقايق مرموزه غير مرئى — بالاخره **شعر تصوير جمال طبيعت است.**

شاعر — صورت بند معانی ناپیدای نهانی است — شاعر — جمال طبیعت و مکنونات عالم وجود را با نقوش الفاظ مجسم میسازد — طبیعت را بخیال مصوّر ساخته عواطف و احساسات درونی را در عبارات وکلمات جلوه کر مینماید .

نقاش — بوسیلهٔ رسم اشکال وخطوط ورنك آمیزي جمال طبیعت را نشان میدهد . — موسیقيّ دان بواسطهٔ نغمات و الحان از جمال طبیعت تعبیر میکنند . — شاعر — با الفاظ و معاني جمال طبیعت را مصوّر میسازد — .

در تعریف شعر حدود جمع و مانعی ذکرکردن مثل اینکه علم هندسه و نحو را تعریف میکنیم خیلی مشکل است و تنها

(مدرك حقیقت شعر ذوق است وبس)

واز این جهت است که صاحب البیان و لتبیین [۱] شعر را سر بسته اینطور تعریف میکنند که (لشعر شیئی تجیش به صدورنا فتقذفه علی السنتنا) و حاصل مرادش این است که شعر از هیجان خاطر و سر چشمهٔ قلوب تراوش میکنند وبر زبانها جاري میکردد — واین خود تعریف مبهمی است .

اهل منطق شعر را از صناعات خمس [۲] میدانند — و میکویند

[۱] مؤلف این کتاب ابوعثمان جاحظ است (متوفی ۲۰۵) ه .

[۲] برهان — شعر — خطابه — جدل — مغلطه

شعر از مقدمات تخییلیه تألیف میشود [۱] — و مخیلات عبارت است ازمقدمات خیالیه که موجب انقباض یاانبساط ونفرت یارغبت میگردد مثل اینکه عسل را برای نفرت دادن طبع امرّه صفرا تشبیه کنند و برای ترغیب تهور را بشجاعت و جبن را باحتیاط مانند نمایند [۲] — و بالاخره قیاس شعري در اصطلاح ایشان عبارت از قیاسی است که ترکیب یافته باشد از مقدمات خیالیه بطوریکه منشاء انقباض و انبساط باشد .

از آنچه کفتیم معلوم میشود که شعر مشروط بوزن وقافیه نیست — بلي وزن وقافیه بر حسن و طلاوت آن می افزاید و طبع را براي قبول بهتر حاضر میسازد .

و آنچه در تعریف شعر کفته اند که (کلام موزون مقفي است) حقیقةً [۳] واضح نیست واین تعریف نظم است — و ممکن است کلام شعر باشد ونظم نباشد بلکه شعر منثور « Vers libres » باشد — و همچنین ممکن است که نظم باشد ولي شعر نباشد . — پس بقول اهل منطق نسبت شعر با نظم و نثر نسبت عموم وخصوص من وجه است [٤]

---

[۱] منطق شفای ابوعلي سینا .

[۲] نجات شیخ الرئیس .

[۳] مجازاً اطلاق شعر بر نظم صحیح است .

[٤] عموم وخصوص من وجه این است که دو مفهوم با یکدیگر طوري باشند که گاهي هردو باهم دروجود مجتمع باشند ووجود هرکدام ازآنها بدون دیگری ممکن باشد مثل سپیدی وحیوانیت که درحیوان سفید مجتمع ودر کاغذ وحیوان سیاه مفترقند .

موسیقی هم در شعر حکم وزن و قافیه را دارد — اثر شعری که باساز وآواز توام باشد البته بیشتر ازشعری است که ساده خوانده میشود — وکمال تأثیر ومقبولیّت شعر در موقعی است که با وزن و قافیه مطبوع وساز وآواز خوش آهنك همراه شده باشد. — از این جهت است که درشعرای قدیم غالب ملل اشخصی مانند رودکي و فرخي وجود داشته اند که اغلب اشعار خودشانرا بآواز خوش و نواي چنك و امثال آن درحضور بزرگان و سلاطین یا مجامع ملّی مي خوانده اند — گذشته ازاینها اصلاً لهجهٔ شیرین وطرز ادای کلام خیلی در تأثیر معنی دخالت دارد. — و درقدیم چنین مرسوم بوده است که از آواز خوش و فن موسیقی و بالاخره شیرینی لهجه محروم بوده اند شخصی را بنام قوّال [۱] یاراوی وراویه برای ینکار استخدام میکرده اند مثل راویان یونانی « Rhapssdistes » [۲].

خلاصه: شعریت شعر بمعنی است نه بوزن و قافیه ومعنی شعری کاهي در قالب نظم وکاهی در قالب نثر ریخته میشود — و اموریکه موجب مزید تأثیر معاني شعریه میکردد از قبیل وزن وقافیه و نغمات و الحان موسیقی ومناسبت مقام وحالات خواننده وشنونده از حقیقت شعر خارج وجزء تزیینات یا تفقات محسوب میکردد.

---

[۱] قوّال فصیح جید الکلام قاموس

[۲] مشهورترین رواة قدیم یونان رواة ایلید وتاریخ هرودت هستند.

اقسام شعر

بعد از اینکه بالنسبه از تعریف شعر فارغ شدیم بذکر اقسام و انواع آن می پردازیم .

شعر را چند طور تقسیم کرده اند .

ادبای قدیم ما مانند ادبای عرب انواع شعر را برحسب مقصود وغرض شاعر تقسیم کرده اند به : **تغــزل و تشبیب ، مدح ، مرثیه ، هجو ، حماسه ، وعظ وحکمت ، مطایبه ، وصف ، حکایت ، تعلیم ، عتاب و شکوی** وامثال آنها ازاغراضی که شعرا دارند ومعانی وشواهد آنها معروف است [۱] .

---

[۱] بطور لف و نشر و مرتب مثل : غزلهای سعدی ، مدائح عنصری و انوری ، مراثی عمعق وخاقانی وغیره ، هجوهای انوری و هجو فردوسی ، حماسه نظامی (ملك الملوك فضلم بفضیلت معاف الخ) و عبد الواسع جبلی (بر نسبت من است هنرهای من گوا) ، مواعظ وتنبیهات وحکم بوستان شیخ سعدی و مثنوی مولانا جلال الدین بلخی ، مطایبات وهزلیات سوزنی و عبید زاکانی ، هلالیه و طلوعیه وغروبیه وبهاریه وخزانیه وامثال آنها در اشعار ظهیر فاریابی وجمال الدین اصفهانی ومنوچهری وغیره ، داستانهای شاهنامه و حکایت بوستان و منطق الطیر

بعضي[۱] اساس شعررا برسه قسم تقسیم کرده اند (۱) ـ اشعار اخلاقی (۲) ـ اشعار وصفی (۳) ـ اشعار روائی

اشعار اخـلاقی — راجع است بتشریح صفات ممدوحه و مذمومه و ترغیب مردم بفضائل اخلاقي و پیروي از اصول پسندیده .

اشعار وصفی — عبارت است از اشعاري که شاعر در آنها نقاشی طبیعی وجسمانی یا روحانی و نفساني میکند مانند: اشعـار رزمي ، بزمی ، وصف شکار ، بیـان حالات عاشق ومعشوق ، تعریف شب ، ماهتاب ، طلوع ، غروب ، بهار ، خزان و امثال آنها .

اشعار روائی — عبارت است از داستان سرائی و ذکر وقایـع تاریخي وشرح احوال تاریخی که شاعر ازخود یاازدیکري میگوید .

شاهنامه فردوسی متضمن تمام این سه قسمت بحد کامل هست .

اقسام شعر مطابق تقسیم اروپائیان [۲]

اروپائیان شعر را بر سه قسم تقسیم میکننند : ۱ — شعر قصصی

بقیه از صفحهٔ قبل

شیخ عطار و غیره ، کلشن راز و نصاب الصبیان ، حبسیه مسعود سعد سلمان و خاقانی ومرض درد چشم کمال الدین اسمعیل اصفهني وامثال آنها .

[۱] دانشکده شماره ۷

[۲] جرجی زیدان

(Epique) ٢ – شعر غنائی (Lyrique) ٣– شعر تمثیلي (Dramatique) .

شعر قصصی — عبارت است از افسانها و روایات تاریخی و شرح وقایع خواه در کلام موزون باشد وخواه در غیر موزون .— شعر قصصی همان شعر روائی است که قبلاً ذکر کردیم .

شعر غنائی یا موسیقی — اشعاری است که حاکی ازعواطف و احساسات روحی است — فخر، حماسه، حکمت و تعلیم، مدح، هجا، رثاء، تشبیب، وصف مناظر ونظائر آنها تمام داخل دراین قسم است .

شعر تمثیلي — فن نمایش است وتئاتر نویسی [١] . — و آن چنان است که برای تحریك عواطف بشري فضائل ورذائل اخلاقی

[١] یونانیهاي قدیم باین فن درمابین سایر ملل مختص بوده اند و مخصوصاً در عصر پریکلس (قرن پنجم ق م) تئاتر نویسی دریونان رواج واهمیت یافته و شعرای بزرکي در آن عصر پیدا شده اند و تئاتر نویسان مشهور آن عصر عبارت هستند از شعراي ثلاثه - اشیل (Echile ٥٢٥ — ٤٥٦ یا ٤٥٧ ق م) سوفوکل (Sophocle ٤٩٥ — ٤٠٥ ق م) اوري پید (Euripide ٤٨٠— ٤٠٦ ق م وابن هر سه ازشعرای تراژدي هستند — اریستفان (Aristophane ٤٤٥ — ٣٧٥ ق م) از کمدی نویسهای معروف این عصر است تیاتر نویس فرانسه بیشتر از یونانیها اقتباس شده وبعد از قرون وسطي مابین آنها اهمیت یافته ورفته رفته تکمیل شده است مثل کمدی که درفرانسه قرن ١٥ میلادی خیلي رونق گرفته است

وغیره را در خارج مجسم میکنند و در صحنه هاي نمایش حقایق سیاسی و معنوی و اجتماعي را مشهود و محسوس میسازند و مضار و منافع هر چیزی را بالعیان بمردم نشان میدهند — تأثیر این نوع از اشعار در قلوب عموم بیشتر از سایر اقسام شعر است زیرا اثري که ازدیدن قضایا درخاطر متمکن میگردد از شنیدن حاصل نمیشود — ازاینجهت متفکرین از شعرا بیشتر باین قست اهمیّت داده اند .

درام (Drame) نیز ازحیث اغراض ومقاصد وطرزنمایش انواع واسامي مخصوصی دارد .— دوقسمت تراژدی (Tragédie) وکمدی (Comédie) خیلی مشهور است .

نمایش مضحك یانیازکمیك (Comique) سه نوع مشهوردارد:
۱ — اخلاقی (Moralité) ۲— مسخره (Sattie)
۳— مضحکه (Farce) .— وتنها مقصود ازاین نمایشها همان تصویر مطالب و تنبیه تماشاچیان است .

واز جمله اقسام شعر تمثیلی درام مذهبی است که بدرام لي‌تورژیك معروف است (Liturgique) [۱] بعضی اقسام مشهور شعر را شش تا شمرده اند [۲] :

---

[۱] در قرون وسطی فرانسویها مانند یونانیها این قسم نمایش مذهبي را داشته اند ومعمول چنین بوده است که در روز های عید کشیشها در کلیسا مطالبی را از عهد عتیق وجدید وتاریخ حواریون گرفته در اثناي موعظه نمایش میداده اند .
[۲] دائرة المعارف فرید وجدی درلفظ ادب .

غنائی – قصصی – تمثیلی – تعلیمی – (Didactiqne) رعائی – شرود (Fugitve)

و می گوید هر ملتی که از وحشیت بتمدن میرسد باین انواع شعر بر میخورد: غنائی – ترنم و سرود است – قصصی – تواریخ وخرافات وعجایب داستانی است – تمثیلی آنست که در ملاعب نمایش داده میشود – تعلیمی شعری است که برای تعلیم مطالب علمی است – رعائی – عبارت است از تصویر عهود قدیمه و زندگانیهای طبیعی ساده – شرود عبارت است ازقطعه های کوچکی که متضمن آراء حکیمانه یا نکات ادبیه است .

بنا بر اینکه اقسام اولیه شعر را بیش از همان سه قسم سابق ندانیم (قصصي – غنائی – تمثیلی) اقسام تعلیمی و رعائی و شرود داخل در نوع (غنائی) خواهد شد .

آغاز پیدایش شعر در اقوام و ملل عالم و احوالی که بر آن وارد شده است

شعر همزاد بشر است – از وقتی که بشر درعالم وجود قدم نهاده شریك عواطف و احساسات بوده است – انسان از آغاز خلقت دارای

انفعالات و تأثرات بوده ، غم و شادی ، رغبت و نفرت ، امید و آرزو
ملالت و مسرت ، ترس و بیم ، دوستی و عداوت ، شوق و بیزاری
بالاخره حالات نفسانی داشته است . — بشر از آغاز خلقت تا انجام
در تمام ادوار حیاتش محکوم عواطف قلبی و احساسات معنوی است .

بشر — همان بشری که در غارها و جنگلها بسر میبرده — همان
آدمی که با پوست و برگ درختان لباس برای خود فراهم میساخته —
همان انسانی که با میوه های جنگلی و حبوبات و گوشت بعضی حیوانات
تغذیه میکرده — بالاخره همان بشری که در عداد سایر حیوانات و
بتعبیر بعضی در صف وحشت و بربریت شب و روز میگذرانده —
دارای ذوق طبیعی و عواطف روحی و مدرکات و عواطف فطری بوده
است . — مظاهر فرح انگیز میدیده مسرت و مصائب گوناگون می
کشیده است . — روشنائی را دوست میداشته ظلمت و تیرگی وحشتناک
میشده و میهراسیده است — از هوای شفاف ، فضای فرح زای صاف
درخشندگی کواکب فروزنده آسمانی ، پرتو فلکی خورشید جهانتاب ،
مناظر دلگشا ، دشتهای وسیع سبز و خرم ، صدای آبشار ، نغمات
مرغان و بلبلان خوش الحان ، نسیم ملایم عطرآمیز ، گلهای رنگا
رنگ ، الوان گوناگون ، نواهای موزون ، هوای نشاط انگیز فصل
بهار خلاصه از دیدار جهان طبیعت و تماشای مظاهر زیبا و تجلیات
روح افزای طبیعی : لذت میبرده و حالت طرب و نشاطی در او وجود
میگرفته است . — و بالعکس از دیدن مناظر زشت ، خلقتهای مهیب ،

صداهای هولناك ، مظاهر غصب و عـداوت ، ظلمتهاي دهشت آميز حالت نفرت ورعبي در او حادث ميشده واز آنها ميكريخته است .
باری : احساسات وعواطف روحی و انفعالات و تأثرات قلبي از وجود بشر غير قابل انفكاك است . بعد از آنكه اين مقدمه معلوم شد حال ميگوئيم : بديهی است كه اين نوع از عواطف و ادراكات بطوری از انسان نمودار وجلوه كر ميشود . — آيا نمايندهٔ اين تأثرات دربشرچيست ؟— البته يا كرداراست يا گفتار— زيرا انسان مقاصدومكنونات خود را يابوسيلهٔ الفاظ بطربق مكالمه آشكار ميسازد يابواسطهٔاعمال خارجي .
اولين نمايندهٔ احساسات بشردرچنين حالاتي : شعر ، تغنی ، رقص است .
در (شعر) بواسطهٔ الفاظ — در (تغني) بوسيلهٔ آهنك صدا— در (رقص) بواسطهٔ حركات و سكنات حالات وعواطف روحی نشان داده ميشود .
پس (شعر وموسيقی ورقص زادگان يك مادرند) و فرزندان يك حالت — اين هر سه مولود عواطف اند و مادر طبيعت آنها را بيك شكم زائيده است — همان معلمی كه شاعری را ببشر آموخته است رامشكري ووجد را نيز باو ياد داده . آدمي زاده دردبستان طبيعت ازعشوه وناز كل ونوای بلبل

و آواز برگها و چم و خم شدن نونهالان دشت وچمن و صدای خوش آینــد جریان آبهاي روان هم صنعت شعر را آموخته است هم فن موسیقی ورقص را — از این جهت است که ارسطو رقص را از فنون جمیله [۱] دانسته ومیگوید شعر و رقص دو شاخه از یك ریشه اند.
— و بعضی میگویند که «رقص شعر متحرك است».

خلاصه: از بدو خلقت این سه چیز بیکدیگر آمیخته بوده است واثبات تقدم زمانی بعضي بر بعضی خیلي مشکل است [۲]. — و جای تردید نیست که این سه چیز از قدیم ترین آداب ملل عالم است وشعر بمعنی حقیقی مخصوصاً از موسیقی بمعنی عام جدا نبوده است.

در اقوام قدیمه (مانند یونانیها ومصریهای قدیم [۳] چنین مرسوم

---

[۱] رقص که منظور ماست نه رقص لهو و لعب وخلاعت است زیرا این قسم از رقص جزو قبیح اعمال شمرده میشود و تعریف رقص بوجهة فلسفي این است که (رقص حرکت فطري است که از تراکم قواي حیوانی در جسم پیدا میشود زیرا تزاید قوی بدرجه میرسد که قابل تحمل نبوده برای تخفیف راهي میطلبد و بنا بر این حرکاتي که طفل میکند نیز داخل در رقص است) ولغویین رقص را بصور دیگر تعریف کرده اند که شامل وجهة فلسفي آن نیست.

[۲] شاید بعضی احتمال بدهند که رقص طبیعی تر و از این جهت قدیمتر از موسیقي وشعر باشد ولي جای تردید است.

[۳] وهمچنین هبکل اورشلیم وبابل ومعابد هند وزردشت وژوپیتر و زهره وغیرها تماماً منبع این سه چیز بوده است (هلال شماره ۱ سنه ۳۰)

بوده است که در معابد ومجامع مذهبی برای اظهار تخشع و عبودیت و ابراز عواطف دینی رقص میکرده اند و با آهنگهای غنائی شعر میخوانده اند .

وزن شعر

جای این سؤال باقی است که آیا اشعار اولیه دارای وزن بوده اند یانه وبر فرض که دارای وزن نبوده است در چه وقت دارای وزن شده است ؟ جواب این سؤال بطور اختصار این است که تشخیص وزن بمعنی عام شمولی و تمیز موزون از غیر موزون طبیعی بشر است و موزونیت بالذات ملایم با طبع انسانی است — انسان سالم تام و تمام چیزهای موزون را می پسندد و بر ناموزون ترجیح میدهد — وزن چیزی نیست که بدستیاری صنعت برای بشر درست کرده باشند و اندك اندك با آن انس گرفته و در طبع او گوارا شده باشد بلکه التذاذ از موزون مقتضای آفرینش بشر تام الخلقه است — آدمیزاد بالطبع اگر شخصی را به بیند که یك چشمش سفید وکوچك وگرد وچشم دیگرش سرخ و بزرك ودراز باشد و همچنین یك ابرویش راست وپهن ودارای موهای زرد وابروی دیگرش کج وباریك ودارای موهای بنفش و همچنین یکدستش سطبر و تا سر زانو و دارای ده انگشت و دست دیگرش لاغر وتا وسط پهلو ودارای پنج انکشت باشد — تعجب می کند ودر طبعش گوارا نیست — وبالعکس ازتناسب وموزونیت اندام

واعضای شخص متناسب الاعضا طبعاً لذت میبرد ودرطبعش گوارا است.
— باری از ذوق طبیعی وحس آزاد بشر طبعاً حتی المقدور چیزهای
موزون تراوش میکند — پس چگونه ممکن است که بگوئیم اولین مظاهر
ذوق طبیعی بشر (شعر — موسیقی — رقص) دارای وزنی نبوده
است — نهایت امر اینکه اوزان اولیه اوزان مخصوصی بوده اند که
رفته رفته بواسطهٔ نهضت تمدن و تصنعات علمی وخروج از حالت طبیعی
اولیه درمدت قرون تکرار وتبدیل باوزان دیگری شده است بطوریکه آنچه شعرای
اولیه از شعر خود شان با آهنگهای مخصوص میخوانده اند و حس
موزونیت از آنها میکرده اند اگر ما بخوانیم شاید خیلی بیمزه و
خالی از وزن و تناسب تصور کنیم . چنانکه می بینیم قوم و ملل
والسنه عالم در اشعار مختلف اند مثلاً چند جمله در زبان و ذوق یک
ملت شعر مطبوع است و از شنیدن آنها لذت میبرند و در نزد ملت
دیگر خوش آیند نیست و از آنها احساس موزونیت ومطبوعیت نمی
کنند وهمچنین درالحان موسیقی و از اینجاست که بعض بحور عروض
مثل قریب وجدید ومشاکل مخصوص زبان فارسی وبعضی نظیر بسیط
ووافر وکامل مخصوص زبان عرب است و بالجمله زبان ولهجه و
ذوقیات ملل عالم از تشخیص مطبوع و غیر مطبوع وموزون و غیر
موزون دخالت تامه دارد و هرچیزی که مثلاً درزبان فرانسه و نزد
فرانسویها مطبوع است از شعر و موسیقی ممکن است در زبان فارسی
و فارسی زبانها مطبوع وگوارا نباشد . پس چه مستبعد نیست

اگر بگوئیم که اشعار و غناهای اولیه در نظر شعرا وملل قدیمه دارای وزن و آهنك متناسب مطبوعی بوده است که ممکن است ما ادراك آنها را نکنیم و از شنیدن آنها چندان لذت نبریم واین بامدعای ما تنافی ندارد. — مراد ما از (وزن) وزن بمعني اعم است که ما بین دو لهجه و دو جمـله و دو کلمه وجود میگیرد هر چند بامدّ و قصر حروف و سرعت و بطوء اداى کلمات و تمدید صوت و امثال آنها باشد. — ومدعای ما این است که شعر وموسیقی با آن ربط موکدی که مابین آنها موجود است هیجوقت از این جنس موازنه خالي نبوده است . و هر چند مخصوص بذوق و زبان قوم مخصوصی باشد . ملخص سخن آنکه شعر وموسیقی ورقص از آغاز پیدایش بایکدیگر وجود گرفته اند وقوانین و قواعد مضبوطه نداشته است و متدرجاً از یکدیگر تفکیك شده و هر کدام از آنها فن جدا کانه ودارای قوانین واصول مخصوصه شده است و ار باب این صنایع از هم جدا شده و از یکدیگر دور افتاده اند — معذالك درموقع اجتماع شعر کنونی باموسیقی ورقص کنوني حس میکنیم که طبیعي تر وباذوق ملایمتر میشود .

باید دانست که هر قدر شعر وموسیقي بمرور ایام ازحالت اولیه خارج شده است جنبهٔ اصلي و معنوی خود را از دست داده و بیشتر روح تصنع بخود گرفته است — هر قدر بقهقري بر میکردیم می‌بینیم که روح عواطف واحساسات طبیعی درشعر غلبه دارد برروح علمیت

وصنعت کاری — دخالت اصول خشك علمی درشعر و موسیقي روحانیت و آزادی و معنویت آنها را گرفته و در عوض محدودیت و تقید بقیود ظاهري و آداب علمی را بآنها داده است — بالاخره بشر هر اندازه که باتمدن ظاهری وبراهین عقلی وعلوم جافه آشنائی پیدا کرده است از سادگی و بساطت اولیه بیگانه گشته و بهمان نسبت مظاهر ذوق و رشحات طبیعی او نیز تابع تغییرات و تبدلات او شده از عالم آزادگي اصلی بیرون آمده لمحیط تمدن و حدود وقیود زندگاني ادبی نزدیك شده است تاحدی که برای یك قطعه چند بیتی چندین کتاب قانون براي مفردات ومرکبات ووزن و قافیه آن وضع شده است .

بلی : بعد ازاینکه بشر وضع زندگي وطرز اولي خود را عوض کرده و بتمدن نزدیك شده وحس ریاست وجهانگیری وجنك وفتح پیدا کرده است شعر هم از حالت صحرا نشیني اولی خارج شده و با بدائرهٔ شهر و اقلیم و مدنیت نهاده واحساسات قوم درآن اثر کرده حالت مدح ، حماسه ، فخر ، رثاء و نظیر آنها را بخود گرفته است — هر قدر دائرهٔ تمدن وسیعتر شده دائرهٔ شعر هم وسعت یافته است وعلوم وصنایع والفاظ مستحدثه وغیره در آن راه یافته و وضع شعر بکلی عوض شده است ورسیده است بدانچه رسیده است .

در ابتداي امر بشر حالت طبیعي داشته ولغات بحد احتیاج طبیعی و شعر زبان طبیعي بوده است ولیکن هیچکدام بوضع اولي خود باقي نمانده بلکه در اثر توارد حالات وتغییرات بشر لغات نیز تبدیل

یافته و احتیاج موجب وضع لغت جدیده شده وعدّهٔ آنها روز بروز زیاد گشته وکلمات شعر هم اغلب تغییر وتبدیل پیدا کرده و عاقبت بزبان علمي و صنعتي نزدیکتر شده است تا بعواطف طبیعی و احساسات معنوی .

کلیات احکامی که ذکر شد نه تنها مخصوص شعر و موسیقی زبان فارسی است بلکه تقریباً در تمام ملل والسنه عالم جاری است — چیزي که هست این است که فارسیها بذوق سرشار طبیعی مابین ملل عالم ممتازند و زبان فارسی زبان شعري ادبي است و عمدهٔ منظور ما همین زبان است .

نظم وعروض فارسی امروزی

در اینکه رتبهٔ طبیعی پیدایش نظم وعروض متاخر از شعر و موسیقی است تردیدی نیست و در زبان فارسی هم همینطور است — ودر اینکه فارسیها قبل از اسلام شعر داشته اند تقریباً جای شك باقی نیست چنانکه بعد از این خواهد آمد — وطن قوی میرود که نظم هم قبل از اسلام وجود داشته و آثار آن از بین رفته است . — ولي عروض کنوني را ایرانیها از عربها گرفته وازخود رفته رفته در آن تصرفاتی کرده اند و اوزان مخصوصه بخود شان دارند (مانند بحر مشاکل) .

اول کسی که در مسلمین تدوین علم عروض کرده است خلیل

بن احمد است [۱] که دوائر پنجگانه را وضع و پانزده بحر اختراع کرده است و بعد از آن دیگران از قبیل اخفش [۲] بحور دیگر را استخراج نموده و فن عروض اندك اندك علم مستقلي شده و بالنسبه وسعتي يافته و اصول و قوانيني پيدا كرده است .

اصل وزن شعر را در عرب بعضی [۳] اعتقاد کرده اند که مأخوذ از توقیع سیر شترها در بیابان باشد واعراب بیشتر با ناقه و جمل سر وکار داشته اند — و مؤید این احتمال این امر را قرار داده است که رجز اول چیزي است که عرب براي راندن شتر استعمال کرده است — و بعد از حدوث وزن شعر اوزان و بحور عروضي را هر کدام براي حالي از احوال وضع کرده اند مثل اینکه بحر طویل بحماسه و وافر بفخر ورمل باحزن یافرح مناسبت دارد .— وبعداز اینکه اوزان وضع شده است غناء دارای الحان معین شده است و هر وزنی مخصوص غناء وخني شده است مثل اینکه هزج غناي آهسته است که بدان رقص میکنند .

[۱] وفات او را جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغه العربیه (۱۸۰) هجری ضبط کرده است و در سابق هم چنین نوشته ایم ولي در این خلکان (۱۷۰ ۱۷۵) و اقوال دیگر نقل شده و مطابق هیچ قول (۱۸۰) را ضبط نکرده است .

[۲] ابوالحسن اخفش درعروض بحر خبب را زیاده کرده (متوفي ۲۱۵ ه)

[۳] جرجی زیدان .

نظر برابطهٔ اکیدی که فن عروض باعلم ایقاع موسیقی دارد [۱] بنظر بنده اگر بکوئیم اصلاً این فن بالاخص بعد از اسلام از روي موسیقی ایجاد وتدوین شده است چندان ازطریق صواب دور نیفتاده‌ایم — زیرا تقطیعات عروضی تقریباً شبیه مقاطیع موسیقي است بلکه با نظر دقیقی عین یکدیگرند والله العالم بالصواب .

تاریخ پیدایش اقسام شعر

از نقطهٔ نظر آثار و علائم تاریخی میتوان گفت که (شعر ابتدائی همان سرودها بوده است که باچنك وغیره توام میشده است [۲] واغلب این سرود ها مذهبي بوده است که باتغنی ورقص طوائف مختلفه در معابد خودشان برای اظهار تخشع و شکر نعمت و ابراز بندکی و خضوع براي الههٔ خودشان میخوانده اند — و یك قسمت هم داستانهای مذهبي بوده‌است که بطل آن افسانها خدایان وارباب انواع بوده اند . — قدیمترین شعري که ازملل گذشته باقی است همین سرود های مذهبی وغیره و همین دسته از اشعار است که ذکر شد مانند ایلیاد و ادیسه همرو و داوگاتاهاي اوستا [۳] — و اشعار اولیه شعراي قدیم فرانسه

[۱] رجوع شود بمعیار الاشعار منسوب بخواجه طوسي

[۲] بعضی چنین گویند که دریونان قدیم اغلب شعر خواندن مخصوص‌اشخاص موسیقي دان ساز زني بوده است که کور بوده اند والله العالم .

[۳] شرح ایلید وادیسه وداوگاتا در ذیل کتاب ذکر خواهد شد انشم .

به شانسن (Chanson) یعني آواز وسرود معروف است که آنها را شعرای شمال (ترووِرها) (Trouvères) و شعرای جنوب (ترُوبادورها) (Troubadours) کفته اند .

بعد از آنکه رفته رفته ملل عالم پا بمرحلهٔ تمدن گذاشته اند نوع دیگري ازشعر وجود گرفته است ازقبیل مدح ، حماسه ، فخر ، رثاء وامثال آنها . — وچون تنها کلام را برای تحریك عواطف بشري کافی ندیده اند شروع بتصویر و تجسیم مطالب کرده اند . — پس شعر قصصی مقدم برشعر غنائی وشعر غنائی مقدم برشعر تمثیلی است (بهمان معاني که در ابتدای تقسیم شعر بنا بر مذهب اروپائیـان ذکر شد) .

بی مناسبت نیست که در اینجا قدیمترین منظومه که از ملل عالم باقی است یاد کنیم .

قدیمترین منظومات[۱]

مشهور این است که منظومهٔ ایلیاذ و ادیسه (از آثار همر) قدیمترین کتاب شعری عالم است و این منظومه داراي چهار ده هزار بیت است — ولیکن این عقیده بنظر اشتباه میآید زیرا ایلیاذ همر درحدود قرن نهم قبل از میلاد نظم شده ولیکن کتاب مقدس براهمه

[۱] این قسمت را عیناً از تاریخ اداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۵۹ ج ۱ کرفته ایم بدون اینکه از خود اظهار عقیده کنیم و الله اعلم .

(ودا Védas) که داخل در نظم موسیقی است بعضی گویند در حدود قرن دوازدهم قبل از میلاد منظوم شده است — و بعلاوه از مصر قدیم آثار نظمی باقي است که بعهد رامسس دوم میرسد (در حدود قران ١٤ ق م) . — سفر ایوب از تمام این آثار چند قرن قدیمتر است — بنا براین درصورتیکه سفر ایوب عربی الاصل باشد ثابت میشود که قدیمترین آثار شعری که در عالم باقی مانده است از عربهاست .

اقسام شعر ونثر درفارسی

بعقیدهٔ ما زبان فارسی از تمام اقسام شعر ونثر بهره منداست اما مطابق تقسیم ادباي ایراني محتاج ذکر نیست و نزد همه کس معلوم و واضح است .

واما مطابق تقسیم اروپائیان آن هم با توجه مختصری واضح خواهد شد — زیرا اقسام مشهور نثر :

۱ — تاریخ (L'histoire) ۲ ـ قصه (Roman)

۳ ـ فصاحت (L'éloquence) بتمام اقسام سه گانه:

فصاحت مواعظ دینی - L'éloquence de la)

chaire) فصاحت منابر سیاسی (L'éloquence

(L'éloquence فصاحت قضائی de la tribune)

درزبان (La lettre) رسائل ـ ٤ du barreau)

فارسي وجود داشته ودارد مانند تاریخ بیهقی، هزار افسانه، اختیار نامه، مرزبان نامه، چهل طوطی، منبرهاي وعظ مذهبي و روضه خوانی، نطقهای مهیج سیسیّون، وکالتهاي شرعی و قانونی که از زمان قدیم تا کنون درزبان فارسی موجود بوده است وهمچنین منشآت خواجه نظام الملک وقایم مقام و امثال آنها .

و در وجود اقسام شعر از قبیل : قصصی (Poésie

(Poésie lyrique غنائی épique ou épopéc)

تعلیمی (Poésie didac tiqe) نیز جاي تردید نیست —

زیرا در این قسمتها آثار برجسته از قبیل: شاهنامه اوستا، آثار شعرائي از قبیل نظامي، سعدي، خیام دریم — بلکه شعر فارسي نظر بپارهٔ جهات در بعض این اقسام بر آثار ملل دیگر تفوق دارد. — تنها چیزیکه شاید بر بعضي مجهول باشد و تصور کنند ادبیات فارسی از آن محروم است قسمت شعر تمثیلي است (Poésie dramatique) — و براي اثبات این قسمت مخصوصاً ترازدي وکمدي (Comédie tragédie) باید اقسام بزرگ را در

عروسي[۱] و طرز معرکه گیریهائي که تا چندی قبل در ایران خیلي رائج بوده است در نظر گرفت — زیرا یك یا چند نفر کاملاً اکثر معرکه وبازی میشدند وحرفهاي شیرینی میزدند وحرکات مضحکی میکردند که بیشتر متضمن دقایق اجتماعي بود. — وگاهي صورتهای مصنوعي میگذاشتند وبقول خود شان تقلید درمیآوردند وخیلی مرسوم بود درویشها در معرکه ها افسانهای اخلاقی و اجتماعی وداستانهای مذهبی میگفتند و در ابتداي معرکه مسخره ها برای جمع آوری مردم حرفها و اعمال خنده آوری داشتند وگاهي تقلید نوکر وارباب درمیآوردند وجسته جسته وضع حکام و روسای عوام فریب مذهبي را مجسم میکردند و بطور تلویح از اعمال آنها انتقاد میکردند — وبعلاوه خیلی از مسخره ها وبذله گویان در دربار سلاطین ورجال راه پیدا کرده و مقرّب بوده اند که احیاناً از آنها کمدیهای اخلاقي هم بروز میکرده است .

خلاصه اگر وضع معرکه گیري دراویش و قصه سرایان ایران را درمیدانها ومجامع عمومی وحرکات بازیگرها ومسخره ها را دراین معرکه ها در نظر بگیریم تصدیق خواهیم کرد که فضای معرکه صد نفری یابیشتر عیناً صحنهٔ نمایش کنونی است و آنچه شاید بنظر بعضي قابل اعتناً نباشد ریشهٔ همان چیز هائي است که بنظر متفکرین امروزهٔ

[۱] اقسام بازي اسامي مخصوصی دارد از قبیل بازي سرخوانچه ، پردهٔ شاه سلیم ، وغیره وفعلا چون اغلب آنها موقوف شده است اسامی آنها نیزفراموش‌شده. و در این اواخر کریم بشر از آکترهاي معروف بود .

دنیا خیلی بزرگ و شایان اهمیّت است — چیزیکه هست این است که این امور هم در عداد سایر چیزها وضع ظاهری خود را عوض کرده و بالباسی که مناسب این دوره است جلوه گر شده یا بتعبیر دیگر متدرجاً تکمیل شده و در تحت اصول وقوانینی در آمده است. — بیش از این نخواستم سخن دراز شود و گرنه شمّهٔ از اوضاع و سیرتها واشخاص بازیگر وحرفها ورفتارهای آنها را دراینجا مینگاشتم تامطلب واضحتر گردد. — وهمچنین تعزیه (شبیه خوانی) که برای عزاداری مذهبی تاچندی قبل بدستگاه مخصوص بسیاری درایران خیلی معمول بود و هنوز هم در بعض بلاد وقصبات وقری آثاری از آن باقی است ترا ژدیهائی است که در نوبهٔ خود خالی از اهمیّت نیست و برای مجسم ساختن وقایع مخصوصاً قضیهٔ کربلا وتهییج حس عصبیت دینی وتشریح مظالم یزید بن معویه ومطاعن بعضی از بنی امیه وغیر از آنها و نشان دادن عواقب ظلم و خودسری و بالاخره محسوس کردن یک سلسله از حوادث تاریخی وغیره وضع شده است — ومعلوم است که در ابتدای تأسیس خیلی ساده تر از این بوده است که در اواخر معمول شده و بتدریج وسعت یافته است.

شروع بمقصود

تصور میکنم بیشتر از اموری که بعقیدهٔ ما دانستن آنها پیش از شروع بمقصود اصلی لازم بود در مقدمات گذشته ذکر شده باشد—

و بعد از ین نیز در طی مطالب اشاره بپارهٔ از امور دیگر خواهد شد انشا. — اینك جای آنست که مقدمات را کافی دانسته وسخن را کوتاه کرده باصل مقصود یعنی تاریخ ادبیات ایران ازازمنهٔ تاریخی قدیم تا عصرحاضر بپردازیم .

تاریخ ادبیات ایران

تاریخ ادبیات ایران طبعاً بدو قسمت مهم تقسیم میشود : دورهٔ قبل از اسلام و دورهٔ بعد از اسلام .

دوره قبل از اسلام

دورهٔ قبل ازاسلام بسه قسمت منقسم میشود (۱) — دورهٔ قدیم اول (از قدیمترین ازمنهٔ تاریخی تا سال ۳۳۱ قبل از میلاد) — (۲) — دورهٔ فترت و انحطاط ادبی (از سال ۳۳۱ ق م تا سال ۲۲۶ میلادی) (۳) — دورهٔ قدیم دوم (از سال ۲۲۶ میلادی تا سال ۶۵۰ میلادي) .

دوره قدیم اول

این دوره شروع می شود از قدیمترین ازمنهٔ تاریخی تا سال ۳۳۱ ق م که داریوش سوم بقتل رسیده ودولت هخامنشی که مبدأ

تأسیس آن بدست کورش کبیر تقریباً بسال ۵۵۰ قبل از میلاد است
بدست اسکندر مقدونی منقرض شده است .

ایرانیها در این دوره اندك اندك بتمدن نزدیك شده واز حالت
صحرا نشینی خارج گشته اند و رفته رفته دولتی یافته اند (دولت
هخامنشی) که از مقتدرترین دول روی زمین و آداب وعلوم ورسوم
مذهبی و اجتماعی داشته اند که سر مشق تمام ملل عالم بوده است —
در این عهد صیت قدرت و تمدن ایرانیان سرتاسر دنیای متمدن را فرا
گرفته وتقریباً بر تمام ملل ودول جهان آن عصر فرمانروائی وتسلط
داشته اند — در همین ایام بوده است که پرچم قدرت وسطوت وعلم
عالمگیری و جهانبانی (ایران) گاهی در کنار شط سند وسیحون و
زمانی بر فرق رود نیل و دانوب و جیحون در اهتزاز بوده و پنداری
مادر کهن سال طبیعت تنها قدرت و همت خود را مصروف پرورش
دادن آب وخاك پاك ایران وتربیت نوجستگان این مرز وبوم ساخته
وهر چه از ذخایر گرانبها و ودائع پرقیمت عزت ، شجاعت ، همت ،
بزرگواری ، دانش ، افتخار داشته نثار راه آن کرده است و هنوز
خرابه های قدیم ایران دهنها باز کرده و میگویند

ازنقش ونگار در ودیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را

چیزی که هست این است که آثار این عهد بکلی محو شده و
چندان چیز مبسوطی باقی نمانده است که بر جزئیات آداب وعلوم آن
عصر دلالت داشته باشد وغلبهٔ اسکندر ونااهلی زمامداران بعد چیز

مهمی در دسترس ما نگذاشته است که ازروی آنها بخوبي بتوانیم از کلیهٔ اوضاع علمی وادبي نیاکان خود مان اطلاع صحیحي بدست بیاوریم — ازین جهت ناچار باید متشبث بیکدسته از بقاي جزئی و امور تخمینی بشویم که آن هم قابل اهمیّت است .

زبان دردوره قدیم اول

باید دانست که بشر از بدو تکون براي اظهار مقاصد وتفهیم و تفهم بتکلم محتاج شده است — طبیعت قوهٔ نطق را بانسان عطا کرده و اورا بوضع لغات قادر ساخته است — هوائي که از گلو خارج و بیکی از مخارج دهن مصادف میشود تشکیل حرف میدهد وازانضمام حروف بیکدیگر کلمات وازتألیف کلمات بیکدیگر جمله وکلام درست میشود . — انسان بالطبع برای تأدیهٔ مکنونات ضمیرش خود بخود بقسمتی از لغات متکلم شده است [۱] — وهمچنین اصواتی را که از

[۱] عقیدهٔ ما در خصوص وضع لغات اولیه همین است نه اینکه یکنفر مثلا اول فکر کرده باشد ولغتي را وضع کرده بدیگران آموخته باشد مثل طفلی که خود بخود لغتی را براي مقصودی وضع میکند — بلی وضع لغت بطریق دوم لابد در هر زبانی شده است ولی مقصود ما لغات اولیه است نه لغاتی که تدریجاً درزماني وجود گرفته نظیر زبانهاي کنوني دنیا — و تکلم اولی در انسان نظیر اصوات باقی حیوانات است واینکه دربدو امر چرا فلان لفظ مثلا برای فلان معنی بزبان او جاری شده است علت طبیعي نهانی دارد و عوامل خارجي دخالت عمده دارند — لاختلاف لهجه ها ولغات بواسطهٔ اختلاف طبایع ونژادها وآب وهوا وپارهٔ ازعوامل دیگر است والله العالم .

حیوانات وغیرها شنیده است حکایت کرده و از اینجا هم یکدسته از کلمات پیدا شده است — و بالاخره جمل وکلمات وحکایت اصوات بایکدیگر جمعشده تشکیل زبان مخصوصي داده اند. — و زبان اولی بتدریج ومرور دهور شعب و فروعی پیدا کرده ومادر چند زبان شده است. — و بعد از اینکه افراد بشر از هم جدا شده و قوامی تشکیل یافته و بتمدن نزدیك شده اند درصی دوار مدنیت لغات مستحدثه را وضع کرده اند و همچنین از اختلاط قومي با قوم دیگر لغات دخیله پیدا شده است.

باری برویم بر سر مطلوب خودمان — (ایرانی) اصلاً از نژاد آرین [۱] و از هشت شعبهٔ مردمان هند واروپائي است [۲]

[۱] لفظ ایران مشتق است از (آرین) و کلمهٔ آرین جمع (اریه) است که بزبان سانسکریت و اوستا بمعنی پاك و نجیب است — بنا براین آرین بمعني نجباست — پارسی هم ایر پارسی بمعنی نجیب و عفیف است — قوم آرین در ابتدای اقامت در فلات ایران اسم خود را ایران گذاشته و آن خطه را (اریانه) یعني ولایت آرین نام گذاشتند و بمرور ایام و تغییرات لهجهٔ (ایران) و رفته رفته ایران و ایران شده است چنانکه بعضی مورخین یونانی در قرن سوم ق م اسم اینجا را آرین نوشته — لفظی که در اوستا برای این خطه استعمال شده است (ایران ویژه) یعنی جایگاه نجباست زیرا ایره بمعنی نجیب و ویژه اصلا (ویج) بمعني خلاصه و نخبه است و بعضی (ایران واج) ضبط کرده اند.

[۲] نژاد سفید پوست بسه قسمت تقسیم میشود: هند و اروپائي که آنرا

(Indo-européen) — این مردمان پیش از چهار هزار سال قبل از میلاد بایکدیگر بقول بعضی در آسیای وسطی و بقول بعضی در سواحل رود ولگا وبقول برخي سواحل دریای بالتیك و بحدس بعضی تقریباً در شبه جزیره اسکاندیناوی زندگاني میکرده اند — شعبهٔ آرین درحدود سه هزار سال قبل از میلاد از باقي شعب جدا شده و بطرف جنوب رفته وباز بچند شعبه تقسیم شده‌اند : شعبهٔ هندی — شعبهٔ

بقیه از صفحهٔ قبل

هندو ژرمانیك (Indo-germanique) نیز میکویند — سامی یعني بني سام که اکثر در عربستان و شامات وبین النهرین و آفریقای شمالي مسکن داشته اند و ملل سامی نژاد قدیم کلدانیها و آسوریها وفینیقی ها وبنی اسرائیل ویهود وآرامیها واعراب هستند — حامی یعنی بنی حام که توراة آنهـا را از اولاد حام بن نوح دانسته — اهالي قدیم مصر وقبطي ها وبربریها ابتدا و حبشی ها از بنی حام هستند — وهند و اروپائی هشت شعبه میشود — اریاني — یونانی ومقدونی — ارمني — آلبانی (در شبه جزیرهٔ بالکان) — ایطالیائي — سلتي (بومیهای اروپای غربی) — ژرمني (آلمان و انگلو ساکسونها و غیره) لیتوانی و اسلاوی — مردمان هند واروپائي مردماني هستند که مساکن آنها از هند تا اقصي بلاد اروپاست یعنی دراروپا کلیهٔ سکنهٔ آن باستثنای مردمانیکه از نژاد های دیگر در اقلیت اند و درآسیا فقط هندیهای اریاب وایرانیهاي بمعني اعم یعني کلیهٔ مردمانی که از شاخهٔ ایرانی اریانها منشعب شده اند .

(تاریخ مشیر الدوله)

ایران – سکائی[۱]. — زبانهای ایرانی وهندی بعد از اینکه ازشعب دیگر هند واروپائی جدا شده اند مدتها بعقیدهٔ بعضی مابین رود آمویه وسیحون باهم زندگانی کرده وهمزبان وهم کیش بوده اند — بعد از مدتی این دو دسته نیز بواسطهٔ تنگی محل یا جهات دیگر ازآسیای وسطی مهاجرت بباختر کرده اند و از آنجا نیز دو دسته شده اند . یکدسته بعقیدهٔ برخی از طریق پامیر بطرف هند ودرهٔ پنجاب رفته و در آنجا مسکن گرفته اند که بشعبهٔ (هندی) موسومند و دستهٔ دیگر بفلات ایران آمده اند که بشعبهٔ (ایرانی) معروفند — بعضی احتمال داده اند که مهاجرت شعبهٔ آریانهای ایرانی بفلات ایران در دو هزار سال قبل از میلاد باشد[۲] و برخی این عقیده را تقویت کرده اند که از قرن چهاردهم ق م شروع و تا قرن هشتم ق م امتداد یافته است[۳] .

دراینکه آریانهای ایرانی وهندی مخصوصاً مدتها با یکدیگر همزبان وهم مذهب بوده اند هیچ تردید نیست چنانکه باشعب دیگر هندواروپائی

[۱] بعضی گویند که این دسته از ایرانیهای شرقی بوده اند — داریوش اول در کتیبه های خودش این مردم را (سك) و (سکا) نامیده است . (تاریخ مشیر الدوله) .

[۲] درراتیجان .

[۳] تاریخ مشیرالدوله.

زبان مشترکي داشته اند ولي حقیقت امر و اینکه چند مدت وچه زمانی بوده است مستور است و آثاري در دست نیست — همین قدر معلوم است که براي تبدیل لهجه و زبانی بلهجه وزبان فرعی دیگر قرنها لازم است — بلی بعضی[۱] بقرینهٔ تاریخ کتاب مقدس هندیها (ودا) و قرائن زبان شناسی حدس زده اند که اریانها درحدود ۲۴۰۰ ق م زبان مشترکی داشته اند .

از بیانات فوق ربط دیرینهٔ ایرانیها باهندیها معلوم شد وواضح گشت که این دودسته مخصوصاً از حیث زبان وآداب ابکدیگر خیلي نزدیکتر از ارتباط آنها باسایر شعب هند و اروپائی است — چنانکه تاحدود (۱۳۵۰ ق م) هم مذهب بوده اند و بحدس بعضي ما بین قرن نهم وچهار دهم جدائي مذهبی میان آنها رخ داده است .

زبانهای آرین (Aryenne)

ما در تمام السنه عالم غیر از زبان چینی وسریانی و عبری وعربي

[۱] زمان انشأ کتاب ودا بقرن ۱٤ ق م صعود مکند واز قرن ۸ ق م پائین تر نمي آید و اگر در قرن چهار دهم قبل از میلاد زبان آریانها یکی بود این کتاب بزبان مشترکي نوشته شده بود و بعلاوه مطالعه در تمدن اروپائیها خصایصی را نشان میدهد که مدتها لازم است تا آنها حاصل شود — پس باید هزار سال عقب تر رفت و گفت در (۲٤۰۰) ق م تقریباً اریانها زبان مشترکی داشته اند (مأخوذ ازتاریخ مشیر الدوله) .

زبان (آرین) است — راجع بمرکز اولی این زبان هر کس برای خود چیزی بتخمین گفته است — چیزیکه هست این است که کلمهٔ آرین چنانکه اشاره باشد بلفظ ایران خیلی مناسبت دارد ٠

چنانکه اشاره شد بعضی گویند که زبان آرین ابتدا (تقریباً در حدود سه هزار سال قبل از میلاد) در وسط آسیا در میان قومی زراعت پیشه متمدن بوده است — بعد از تفرق آنها هر کدام بسمتی از کرهٔ ارض با همین زبان تکلم کرده اند وتدریجاً بواسطهٔ تأثیر آب وهوا وعوامل دیگر در لغات آنها تغییر پیدا شده است — از اینجهت باز دیده میشود که بارهٔ از لغات آنها شبیه بکدیگر است مثل اینکه: در فارسی (پدر) ودر فرانسه (پر) (Pére) ودر انگلیسی (فدر) (Father) ودر سانسکریت (پتیری) ودر شکلي (پیتر) ودر لاتيني (پتر) (Pater) گفته میشود .

زبان اصلی (آرین) مطابق شجره السنة که بعض اروپائیان رسم کرده هفت شاخه بریشه بزرگ جدا میشود که یکی از آنها زبان اریا (ایراني) است . — و آن هفت شعبهٔ بزرگ عبارت هستند از

۱ — سلتی (Celtique) ۲ — اسلاوی (Slave)

۳ — اریا (Aria) ٤ — سانسکریت (Sanscrit)

٥ — یونانی قدیم (Grecque) ٦ — لاتین (Latin)

۷– توتونیك (Teutonique) . – و هر کدام ازاینها نیز ما در چند زبان هستند مثل اینکه زبان آریا مبدأ زبان فارسی

پهلوی ، ارمنی ، سکزی ، سغدی ، پاستو

(زبان افغانی) است– وتوتونیك مبداء زبان ژرمني وهلندي– ولاتيني منشاء زبان فرانسه و انکلیسی – و اسلاوی مادر زبان روسی – و سلتي منشاء بریتانی قدیم .

زبان زند و سانسکریت

آریهای هندي و ایرانی برسایر شعب هند و اروپائی از حیث ادبیات مقدم هستند زیرا آثار تاریخی و ادبي آنها از قرن چهار دهم قبل از میلاد شروع میشود مانند ریگ ودا که یکی از چهار قسمت کتاب مقدس هندیها (ودا) است [۱] – واین کتاب بلغت سانسکریت نوشته شده است واین زبان بازبان زند ایرانیان دو برادر خیلي نزدیك وشبیه بیکدیگرند – ودر قرن ۱٤ ق م زبان معمول ایرانیها با زبان برادرشان هندیها تقریباً یکی و بر فرض تفاوت فرق مختصری مابین

[۱] چهارقسمت کتاب ودا عبارت است از (۱) ریگ (راک) ودا (۲) ساماودا (۳) یاجورودا (٤) اتارواودا ـ شرح این اقسام درذیل کتاب انشه خواهد آمد .

آنها بوده است .

زبان سانسکریت (Sanscrit) – لغتی است که کتاب ودای براهمه بدان نوشته شده است – اصل این کلمه مرکب از دو کلمه (سن) بمعنی کامل و (کریت) بمعنی آفریده است – پس این کلمه درزبان سانسکریت بمعنی آفریده شده کامل است .– سانسکریت دو قسم میباشد : یکی سانسکریت خالص اصلی که مشابه زبان گاتهای زردشت است و قسم دیگر سانسکریت مخلوط که سانسکریت تاتاري هم میگویند وشباهت بزبان لاتینی و یونانی دارد [۱].

زبان زند (Zend) – قدیمترین زبانی که از ایرانیها مخصوصاً باقی است زبان زند است – و آنرا (باکتریانی) قدیم (Bactriane) نیز میگویند زیرا (باختریان) در مشرق ایران بدان تکلم میکرده اند – اصطلاح زند از اروپائین است .

زبان زند زبانی است که کتاب اوستا (Avesta) بدان نوشته شده و کتاب اوستا کتاب مذهبي زردشتیان و از قدیمترین آثار ادبی ومذهبي ایرانیان است .

فصول مختلفهٔ اوستا در زمان ساسانیان جمع آوري شده و چند قسمت است :

۱ – **یاسنا** مشتمل بر آداب مذهبي مثل ادعیه که درمقابل

---

[۱] فروغ مزدیسني .

آتش خوانده میشود — گاتاها (گاتها) یعنی سرود های مذهبی جزو (یاسنا) است. — (۲) ویسپرد — که حاوی آداب عبادت است واین قسمت متمم (یاسنا) است. (۳) وندیداد — دستور العملهائي است برای غلبه بر دیوان یعنی قوای زشت و بد — ومشتمل است بر قوانین اخلاقی و تزکیهٔ نفس واخباری که راجع بخلقت عالم است، — (٤) یشت — سرود هائی است راجع به (آمش سپنتان) یعنی (جاویدانهای مقدّس ومجردات عالي خلقت) وهمچنین به (یَزت) ها که (بعد ها یزد وایزد شده است). — (٥) خرده اوستا (یعني اوستای کوچك) کتاب دعا و حاوي بعض ادعیهٔ کوچکی است که در ماه ها و روز ها خوانده میشو.

قسمت (وندیداد) تقریباً بالتمام باقی مانده وچیزي از آن مفقود نشده است. — و قسمت (خورده استا) بعد ها در زمان شاپور دوم تالیف شده است.

بعضی [۱] اقسام اوستا را اینطور نقل کرده اند ۱ — وندیداد

---

[۱] برای این تقسیم وتقسیمات دیگر رجوع شود به (مجلهٔ دانشکده) ومقالات مسلسل (مادرنظر دیگران) ودربعضی از کتب زردشتیان اینطور نوشته شده است که: تعلیمات زردشت عبارت است ازنخستین (یسنا) یا (یشت) که قسمت اولش (گاتا) ست وقسمت دومش مناجاتها و

۲ -- ویسپرد ۳ -- یاسنا -که گاتا جزو آنست ٤ -- خرده اوستا مشتمل بر ادعیهٔ کوچك ویکقسمت (یشت) یعنی سرود های ستایش -- وبرخی طور دیگر تقسیم کرده اند -- ووجهي را که در اول ذکر کردیم مطابق نقل محققین است .

باری شکی نیست که زبان زند با سانسکریت خیلی ارتباط دارد (مخصوصاً قسمت گاتاها) وشاید ارتباط این دو زبان بایکدیگر بیشتر از ارتباط زبان یونانی با لاتینی وعربي باعبری باشد -- این زبان بازبان سانسکریت ازحیث قدمت بقول بعضي [۱] رقابت بلکه دراساس قدمت برسانسکریت ترجیح دارد . -- بهر حال ریشهٔ زبان زند وسانسکریت یکی است واین دو زبان با زبان فرس قدیم که عمّا قریب ذکر خواهد شد سه برادرند از زبان مشترك اینها که درحدود (۳۰۰ ق م) معمول بوده واز روي تحقیق معلوم نیست که آن زبان اصلی چه بوده است ؟

بقیه از صفحهٔ قبل

عبادتهای مخصوصه است بعد از دو قسمت (یسنا) قسمت (ویسپرد) است که عبارت است از مجموعهٔ پرستش ونیایش و سرودهائي که پیش از نماز وتسبیحات ادا میشود -- و بعداز گاتها (وندیداد) است که مبني بر شریعت آشوئی و پاکي ظاهر وباطن است ودیگر -- (خرده اوستا) است که ادعیه ونماز هائی است که اغلب مخصوص موبدان ست و قسمتي هم آداب دینی زردشتیان است .

[۱] دانشکده ص ٦٦ .

وتاریخ نوشته های مردمان اریانی شاید از (۱٤۰۰ ق م مانند ربك ودا) بالاتر نرود [۱] .

زبان زند تقریباً درحدود هزار سال قبل از میلاد در ایران معمول بوده وشاید تا سال (۵۵۰ ق م) زمان تشکیل دولت هخامنشی امتداد یافته باشد زیرا قدیمترین قسمت اوستا [۲] کاتاهاست

[۱] تاریخ مشیر الدوله) .

[۲] محض نمونه این فقره از گاتهای اوستا دراینجا ذکر میشود نقل از بعضی کتب زردشتیان :

اَهیا یاسا نَمَنگها ــ اُستا نِز سُتور فِد دریا ــ مَنیه اُش مِزْداو پواُرویم ــ سِپنتا اشاویسپی انگ شیوتنا ــ وَنگهی اُش خَرتوم مننگهو یا ــ خَشنه و یسا گی اُشچا اُرْوانم. یعنی ایخداوندمهربان با زبانی آرزومندانه پر از احترام نمازترا ادا میکنم و بنیروی اعمال پاکی که فرمان تو بریسندیدگی آن جریان یافته است روح خود را بمقام اعلي علیین پرواز داده شادي عظیم خود را در پرستش تو میدانم که تو اي داناي برتر مطلق فوق همه قدسیانی و برکت اعظم تو را که خود برترا ست استقبال کرده میستایم تا بوسیلهٔ آن جهانرا بشارت شادمانی جاوداني دهم .

که از خود زردشت پیغمبر قدیم پارسیهاست . و در وجود زردشت شکی نیست ولی در زمان وجودش خیلي اختلاف است [۱] آنچه بالاخره جمعي تصدیق کرده اند این است که زردشت معاصر افلاطون « در حدود ۶۱۰ ق م » بوده وپادشاه آنوقت درایران (ویشتاسب) باو ایمان آورده — ارجاسب شاه توران با ویشتاسب جنك کرده و در حدود « ۵۸۳ ق م » قشون کشیده و « بلخ » را که بزبان اوستا « باخدی » یا بخدي است متصرف شده و شهر را غارت و معبد را خراب و مؤبدان را مقتول وخود زردشت را نیز که در آنوقت هفتاد

---

[۱] در محل تولد زردشت اختلاف است جمعی از روی ادله و براهین ثابت کرده اند که مولدش کنار دریاچهٔ ارومیه آذربایجان است و برخی گویند محل تولد او در اوستا (رغ) است که بزبان پهلوی (رگ) و بزبان امروزي (ری) باشد — و بعضي گویند زردشت در (۶۰۰۰ ق م) و برخي از روی گفتهٔ ارسطو (۹۶۰۰ ق م) بوده و بعضی بالاتر ازین وبرخی کمتر گفته اند — آنچه فعلا عقیده بسیاری است این است که مولدش نزدیك دریاچهٔ ارومیه و زمانش (۶۵۳ — ۵۸۳ ق م) بوده است — زردشت را بعضی معاصر گشتاسب کیاني دانند و گویند چند سلسلهٔ سلاطین بعد از کیان بوده اند که اسامي آنها محو شده است — و بعضي بوجود چند زردشت قائلند و گویند اززردشت آخری تامیلاد مسیح ۴۰۰۰ سال است — زردشتیان گویند زردشت ازطایفه (مهابادیان) است و مهاباد از (مه‌آبود) است که بزبان اوستا روشن ضمیر بزرك میشود (مه — بزرك وبود — روشن ضمیر) ورفته رفته مها بود ومهاباد شده واو را جمع بسته اند بمه بودیان یامهابادیان .

ساله بوده است روی پله های معبد بقتل رسانده است [۱] — بنا بر این زمان زردشت در اواخر مائه هفتم واوائل مائهٔ ششم قبل از میلاد میشود و مطابق قول محققین ولادت او در قرن هفتم ووفاتش در اوائل نیمه اول قرن ششم ق م است چنانکه ذکر شد ودرصورتیکه «گاتا» از آثار مائهٔ هفتم ق م باشد ثابت میشود که لا اقل این زبان در مائه دهم ق م وجود داشته است .

«دار مستتر Darmestetere» «ازمتشرقین قرن نوزدهم میلادی» و بعضی دیگر گفته اند که «اوستا» بزبان مدیها [۲] «زبانی که در مغرب ایران معمول بوده» نوشته شده است — و برخی شدیداً این عقیده را انکار کرده مرکز زبان زند را بطور تحقیق مشرق ایران «باکتریان» دانسته اند . ولی جای تردید نیست که زبان مدیها

[۱] دانشکده ص ۳۰۵ .

[۲] شاید زبان مدی مادر زبان کردی کنونی باشد — مدیها قومی بوده اند اریائی نژاد که درحدود قرن (۱۰ ق م) بطرف مغرب ایران آمده و در آذربایجان وکردستان مسکن گرفته اند ودر اوائل قرن هفتم ق م سلطنت مدی را تشکیل داده اند و تا حدود (۱۵۰) سال درآذربایجان وکردستان و غیره سلطنت کرده اند — مد اصلی عبارت از آذربایجان وکردستان وعراق عجم بوده وبعد از آن بقول بعضی وسعت دولت مدی از رود هالیس تارود آموجه بوده است — بعضی جغرافیون اخیر بدو مد قائل شده است : مد بزرگ یاعراق عجم (کروس ، همدان کرمنشاهان ، قزوین ، عراق ، اصفهان ، نهاوند ، ری و بالاخره تادر بند بحر خزر) و مد کوچك (آذربایجان) — تاریخ مشیر الدوله .

با فارسیها تقریباً یك زبان بوده و بشهـادت استرابون [١] پارسیها و مدیها زبان یکدیگر را میفهمیده اند — وشاید تفاوت مابین آنها مثل تفاوت مابین زبان فارسي کنونی در دو شهر یا شهر وقریه بوده است.

در پایان این مطلب این نکته را خاطر نشان مینمایم که اصطلاح (زبان زند) در زبان اوستا چندان خوب نیست — زیرا لفظ (زند) علم نیست واصلاً بمعني ساده کردن وتفسیر الفاظ مشکله است ولفظ (اَوستا) مرکب از (اَ) حرف نفی و (وستِه) بمعنی دانسته است ومجموعاً لفظ (اوستا) بمعنی نامفهوم است (زیرا برای هر کسی مطالب و حقایق آن واضح و معلوم نیست) . — اوستا در زمان ساسانیان بلغت پهلوي تفسیر وضمیمهٔ اوستا شده است — بلکه بعضی معتقدند که بر اوستا دو (زند) یعنی دو تفسیر نوشته شده است — نخستین بار در عصر اوستا تفسیري ساده بزبان خود اوستا بر آن نوشته شده وضمیمهٔ اوستای اصل شده و رفته رفته بمرور ایام چون زبان اوستا نامفهوم ومخصوص یکدسته از موبدان شده است چنان تصور کرده اند که شرح اوستا خود مقالات وکتب مستقلی است ومجدداً درزمان ساسانین زند جدیدی بزبان پهلوی برهردو نوشته اند وآن ترجـمه را (زَند) نامیده اند وآنچه اکنون معروف به (زند) میباشد همان تفسیر

---

[١] Strabon معقب بپدر جغرافیا — در ایالت سیواس عثمـاني در سال (٥٠) قبل از میلاد متولد شده و در اواخر عمرش در رم اقامت نموده — مولفات تاریخیه اش مفقود وکتب جغرافیائی او موجود است .

زمان ساسانیهاست (۲۲۶ م — ۶۵۰ م) .— و بهر حال کتاب کنونی اوستا بیك زبان و راجع بیك زمان نیست بلکه مرکب از چند زبان است که در قسمتها و زمانهاي مختلف در ایران معمول بوده است چنانکه اصل اوستا باقطع نظر از شرح آن نیز در یك زمان تألیف نشده است — مثلاً قسمت (گاتا) بنا بر مشهور متعلق بزردشت است ولی قسمت (خرد اوستا) در زمان شاپور دوم تألیف شده است وزبان اوستای اصلی بازبان زندي که درزمان ساسانیان نوشته شده است خیلی فرق دارد وبخوبی میتوان قسمتهای قدیم آنرا ازقسمتهای جدید امتیاز داد . — بنا براین زبان اصلي اوستا را (زبان زند) نامیدن چندان مناسبتی ندارد واین اصطلاح (یا اشتباه) از بعض متشرقین از قبیل انکتیل دوبرون (در قرن ۱۸ میلادی) و پیروان او ناشی شده است [۱] .

دخالت لغات توراني

وسمیتی درزبان ایرانی

نظر باینکه مملکت ایران درازمنهٔ قدیم محدود بمملکت (تورانی) یا (ترکستان) وسمیتکی [کلده — آشور — عیلام) بوده است — در

[۱] دانشکده در ذیل عنوان (زند اوستا غلط مشهور است) ص ۲۱۵ شماره ٤ .

اثر مجاورت و آمیزش با آنها مخصوصاً در دورهٔ تسلّط آشوریها و عربها یکدسته از کلمات (مثلاً عادات و آداب) آنها داخل زبان خالص ایرانی شده است. — دخول لغات تورانی وسمیتیت [۱] در لغت ایرانی خالص قطعاً قبل از قرن ششم قبل از میلاد است.

دخول لفظ و آداب آشوری وسمیتکی در کتاب (اوستا) هم اثر کرده — چنانکه می بینیم قسمتی از آنها داخل (اوستا) شده است.

خلاصه

لذا براینکه قدیمترین قسمت اوستا را از آثار مائهٔ هفتم قبل از میلاد بدانیم وبگوئیم مهاجرت ایرانیها بفلات ایران از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع شده وتاقرن هشتم قوم امتداد یافته است [۲] میتوانیم تاریخ لغت ایران را (با قطع نظر از دورهٔ که تمام طوائف هند واروپائی زبان مشترکی داشته اند و این خود دورهٔ محسوب می

---

[۱] Sémititique یعنی بی سام است و از چند قوم تشکیل می یابد: آشوری، ربعی، فنیقی، سریانی، عرب و غیر از آنها از این نژاد — در رانیتجان.

[۲] مطابق عقیدهٔ که اخیر قوت یافته است تاریخ مشیرالدوله.

کرده) از قدیمترین ازمنهٔ تاریخي [۱] قبل ازمیلاد تاسال سیصد وسی و یك ق م (انقراض دولت هخامنشی) بچند دوره قسمت کنیم :

۱ — دورهٔ ایرانی و هندی

— زبان ایرانی ها با هندیها در این دوره کاملاً بدون اختلاف متحد بوده — این دوره شاید از قدیمترین ازمنهٔ تاریخی تا قرن ۱٤ ق م امتداد یافته باشد.

۲ — دورهٔ اوستا — یادورهٔ مخصوص ایرانی

— این دوره تقریباً شروع میشود ازقرن چهاردهم قبل از میلاد وممتد میشود تا اواخر قرن هشتم ق م — دراین دوره ایرانیها رفته رفته از برادران هندي جدا شده وبمرور قرون وتمادی ایام در پارهٔ از لغات وتلفظات ولهجهٔ اختلاف پیدا کرده اند و درنتیجهٔ هرکدام لغت مخصوصی ولي شبیه بیکدیگر پیدا کرده اند و بالاخره تدریجاً ایرانیها زبان مخصوص جدیدي تشکیل میدهند که قسمتی از اوستا (مانند گاتاهای منسوب بزردشت) بالنسبه نمونهٔ از آثار آن زبان است — زیرا زبانی که این قسمت باآن نوشته شده قطعاً قبل از آن وجودهم داشته است هرچند درقسمت مخصوصی ازایران باشد.

۳ — دورهٔ ایرانی مخلوط

— و بتعبیر بعضي

[۱] براي ضبط مطالب اگر از باب مثال مبدأ این تاریخ را از دوهزارسال قبل از میلاد (قرن بیستم ق م) قرار بدهیم بي مناسبت نیست.

(عصر سمیتکی) — این دوره عصر مخصوصی درمقابل دوره سابق ندارد بلکه از اواسط دورهٔ دوم یعنی از قرن دهم قبل از میلاد شروع میشود و بنیمهٔ قرن ششم قبل از میلاد یعني (۵۵۰ ق م) زمان تأسیس دولت هخامنشي در ایران ختم میشود — در این دوره بواسطهٔ تسلّط آشوریها پارهٔ از الفاظ (سمیتکی) و کلمات آشوری داخل زبان خالص ایرانی میشود — بلکه قسمتي از آداب و عادات سامی نیز جزء آداب ایرانیها میگردد . — و چنانکه سابقاً اشاره کردیم اثر دخالت الفاظ و آداب اجنبی در کتاب (اوستا) نیز ظاهر است .

دورهٔ فرس قدیم — از نیمهٔ قرن ششم تا سیصد و سی و یک قبل از میلاد — در این دوره زبان فرس قدیم در ایران معمول بوده است — ولي تکوّن این زبان متعلق بقبل از این وقت است زیرا اولین آثار این دوره باین زبان است و معلوم است که قبل از آن معمول بوده .

تبصره — آنچه ما وديگران درزمینهٔ آثار وتواریخ قدیمه مینویسیم بحدس و تخمین نزدیکتر است تا بتحقیق ویقین :

پشه کي داند که این دیر از کی ست در بهار زاد ومرگش در دی است

زبان فرس قدیم

زبان فرس قدیم ــ ازمشتقات زبان اریاني وبراد سانسکریت واوستا وبدر زبان پهلوي وجدّ زبان فارسي کنونی است

این زبان دردورهٔ سلطنت هخامنشی (۵۵۰ ق م تا ۳۳۱ ق م در ایران معمول بوده است بعضی[۱] چنین حدس زده اند که زبان فرس قدیم مخصوصاً در اواخر دورهٔ هخامنشي مخصوص کتیبه ها و فرامین بوده و زبان متداول عمومي در اواخرآن دوره زبان پهلوی بوده است ولي تصدیق این حدس حتی مطابق مسطورات خود حدس زنند در خصوص زبان پهلوی خیلی مشکل است .

فرس قدیم با زبان زند بسیار مشابهت دارد وهردو دارای بیست و چهار حرف هستند ـــ چیزیکه هست این است که از زبان زند ساده تر وبدر تلفظ ازآن برای ما آسانتر است .

آثار فرس قدیم

یا کتیبه های دوره هخامنشی

کتیبه هائی از دورهٔ هخامنشی در ابنیهٔ قدیمه ایران باقی مانده است که بزبان فرس قدیم نوشته شده ـــ ازروی این کتیبه ها و

[۱] از روي مقایسهٔ کتیبه های هخامنشی باقواعد صرفي زبان فرس قدیم (تاریخ مشیر الدوله) .

اشیأ و آثار قدیمه دیگر (از قبیل گلدانها و مهرها) از دوران فرس قدیم کشف گشته است .

این کتیبه ها یادگارهای مهم پادشاهان هخامنشی ایران از قبیل: داریوش اول (٥٢١ — ٤٨٦ ق م) و کوروش موسس دولت هخامنشی (٥٥٩ — ٥٢٩ ق م) — و خشیارشا (٤٨٦ — ٤٦٥ ق م) وغیره است که در جاهای مختلف ایران باقی مانده است .— مثال اینکه در پاسارگاد (مشهد مرغاب پای تخت قدیم سلسله هخامنشی) جای مهمی است که مشهور است به (قبر مادر سلیمان) [١] ومحققین آنجا را قبر کوروش دانسته اند وقسمتی بخط میخی در آنجا نوشته است

(اَدَمْ کُوروش خَشایثی هَخامنشی)

یعنی من هستم کوروش (کیخسرو) پادشاه هخامنشی (کیان) . — و در نقش رستم [٢] از مقابر شاهان هخامنشی ٩ قبر در سردابی واقع

[١] قبر مادر سلیمان قلعهٔ است شش صفه ومدرج که از سنکهای بسیار بزرگ ساخته شده است — این قلعه نزدیک قریه (شیحان) از دهات بلوك مشهد مادر سلیمان یا (مشهد ام النبی) واقع است — این بلوك سرد سیر ومشتمل بر شش پارچه ده و درسمت شمال شرقی شیراز تقریباً بمسافت بیست فرسخ واقع است (آثار العجم) .

[٢] نقش رستم در طرف جنوب تخت جمشید تقریباً بمسافت سه ربع فرسخ است — کوهی که کتیبه نقش رستم بر آن کنده شده است سابقاً به (تپهٔ شاهی)

است و دخمه ها در آنجاست ودر دخمه سوم وبالای مقبره داریوش کتیبه هست — و ازجمله ترجمهٔ خطوط میخی دخمهٔ سوم این است که : من هستم داریوش پادشاه بزرك و شاهنشاه حاکم ولایات تمام طوایف و هم دور تر از این ولایات پادشاه این جهان بزرك پسر ویستسپا پسر هخمنیسیا فارسی — و نیز از ترجمهٔ آنها این است که : داریوش پادشاه میگوید این کارها که کردم همه از عنایت اورمزد کرده ام — اورمزد برای من حافظ بود تا وقتی که کار را تمام نمودم [۱] — و همچنین درتخت جمشید (پرسْ پلیس Persépolis) پایتخت جدید هخامنشی که در قرن ششم قبل از میلاد بنا شده (تخت جمشید غیر از استخر است و بنای استخر لا اقل متعلق بدو هزار سال قبل از میلاد میباشد [۲]) آثاری از فرس قدیم هست که عمدهٔ آنها را داریوش اول وخشایارشا بیادکار گذاشته اند .

بقیه از شماره قبل

معروف بوده است (زیرا مقبرهٔ سلاطین درآنجاست) و اکنون (کوه حاجی‌آباد) مشهور است (زیرا قریب بقریهٔ حاجی آباد است) — و این کوه غیر از کوه تخت جمشید است و مابین این دو کوه رودخانهٔ سیوند است — قطعهٔ از کوه که نقش رستم بر آن حجاری شده است (آق تپه) مینامند — ولفظ (نقش رستم) از اصطلاحات عوام است (آثار العجم) .

[۱] این ترجمه ها زیاد است ودر کتاب آثار العجم ضبط شده است ص۲۹ .

[۲] تاریخ مشیر الدوله ص ۱۲۹ .

وهمچنین کتیبه های دیگر مثل کتیبه الوند (نزدیک عباس آباد قریب اهمدان) وکتیبهٔ وان (در ارتو قپو).

ودرخارج ایران هم از کتیبه های هخامنشی کشف شده است — مانند کتیبه که بامر داریوش برای رابطه دریای مغرب بادریای احمر راجع به (کانال) در تنگهٔ (سوئز) کنده شده است — این کتیبه وضع رفتار داریوش را در ممالک تابعه نشان میدهد [۱].

دارای کتیبه هائی که تاحال کشف شده چه بر لندها وچه بر آثار و اشیاء حجاری راجع است [۲].

خط و زبانهای کتیبه های هخامنشی

کتیبه های هخامنشی عموماً باستثنای زبان آرامی بخط میخی نوشته شده است (ترتیب خط میخی خواهد ذکر شد). — و بعضی فقط بزبان فرس قدیم و برخی بسه زبان: پارسی قدیم — عیلامی — آسوری. — و برخی بچهار زبان: پارسی قدیم — عیلامی — آسوری آرامی نوشته شده است. — در حقیقت یک مضمون را بچند زبان برای فهم عموم اهالی ممالک تابعه و بهمه آن عصر نوشته اند و زبانهای دیگر بمنزلهٔ ترجمه زبان پارسی قدیم است. — ولی کتیبهٔ که بچهار زبان نوشته شده باشد نیست تا آنچه تاکنون کشف شده خیلی

[۱] تاریخ ایران مشیر الدوله.

[۲] تاریخ ایران.

نادر است .

قسمتی از ترجمه دو کتیبهٔ مهم بیستون و نقش رستم

بیشتر از کتیبه های مهم هخامنشی از آثار داریوش بزرك (۵۲۱ — ۴۸۶ ق م) میباشد — از آنجمله دو کتیبهٔ بسیار مهم ومفصل است:
یکی کتیبهٔ (بیستون) که ازحیث جهات تاریخی وتفصیل درجهٔ اول از اهمیت وشهرت را حائز است .— ودیگر کتیبهٔ (نقش رستم) که رتبهٔ آن بعد از رتبهٔ کتیبهٔ بیستون است .

اما (کتیبهٔ بزرك بیستون) بسه زبان پارسي قدیم وعیلامی و آسوری کنده شده است .

قسمتی از ترجمهٔ نسخهٔ پارسی (خطوط میخی پارسی را ویسباخ کویند) این است [۱] :

داریوش شاه میکوید این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم — بود کمبوجیه پسر کوروش از دودمان ما که پیش ازین شاه بود — ازاین کمبوجیه برادري بود (بردیَ) نام از یك مادر یك پدر با کمبوجیه — بعد کمبوجیه بردیارا کشت — با اینکه کمبوجیه بردیارا

[۱] این قسمت از تاریخ ایران مشیر الدوله مأخوذ است و این ترجمه نزدیکتر است بزبان پارسی تا آنچه که در آثار العجم فرصت ضبط شده .

کشت مرده نمیدانستند او کشته شده پس از آن کمبوجیه بمصروفت مردم بد دل شدند اخبار دروغی در پارس ومدد و سایر ممالك منتشر شد. — داریوش شاه میگوید پس از آن مردمي (مغي کئومات) نام از (پی سی ي اووده) برخاست کوهی است (اركادرس) نام از آنجا در ماه ویخن [۱] در روز چهار دهم برخاست مردم را فریب داد که من بردیه پسر کوروش برادر کمبوجیه هستم پس از آن تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند وپارس و مدو نیز سایر ایالات بطرف او رفتند او تخت را تصرف کرد در ماه گرمه پد [۲] روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد — پس از آن کمبوجیه مرد — بدست خود کشته شد — داریوش شاه میگوید این ایکه سلطنت که گئوماتی مغ [۳] از کمبوجیه نزع کرد از زمان قدیم درخانواده ما بود بعد براین گئوماتی مغ پارس و ماد و ممالك دیگر را از کمبوجیه انتزاع کرد بخود اختصاص داد او شاه شد — داریوش شاه میگوید کسی از پارس و مد یا از خانواده ما پیدا نشد که این سلطنت را از گئوماتی مغ باز ستاند مردم از او میترسیدند چه عدهٔ زیاد از اشخاصي که بردیه را میشناختند میکشت — از اینجهت میکشت که خیال میکرد کسی مرا نشناسد نداند من پسر کوروش نیستم — کسی جرئت نمیکرد چیزی

---

[۱] ماه آخر زمستان .

[۲] ماه اول بهار .

[۳] این لفظ درترجمه آثار العجم (ماکوشي کمانا) ضبط شده است .

درباره گئوماتای مغ بگوید تااینکه من آمدم — از اهور مزد یاري طلبیدم اهور مزد مرا یاری کرد — در ماه باغ یادیش [۱] روزدهم من با کمي ازمردم این گئوماتای مغ را با کساني که سردستهٔ همراهان او بودند کشتم — درماد قلعهٔ هست که اسمش (سی کَ یَ هواتیش) ودر بلوك نی سای است [۲] آنجا من او را کشتم پادشاهي را از او باز ستاندم بفضل اهور مزد شاه شدم [۳]. — داریوش شاه میگوید ساطنتي را که از دودمان ما بیرون رفته بود بر قرار کردم — آن را بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد اینطور کردم معابدي را که گئوماتای مغ خراب کرده بود براي مردم مرمّت کردم — بازار وحشم و مساکنی را که گئوماتاي مغ از طوائف گرفته بود بآنها ردّ نمودم — مردم پارس وماد وسایر ممالك را بحال بدش برگرداندم — بفضل اهور مزد اینکارها را کردم — آنقدر رنج بردم تا طایفهٔ خود را بمقامی که پیش داشت رسانیدم ٠

در قسمت اول این کتیبه داریوش نسب خود را ذکر مي کنند

[۱] ماه اول پائیز .

[۲] جائی بوده است نزدیك همدان .

[۳] کلمهٔ اهورا مزدا مرکب است از اسم و صفت زیرا (اهورا) بمعني خداوند روح و حیات است و مزدا در اصل مرکب از دولفظ (مه) بمعنی بزرك و (زدا) بمعنی داناي مطلق است و بکثرت استعمال (آهورامزدا) یعنی خداوند بزرك دانا شده است .

باینطریق [۱] : من هستم پادشاه بزرك داریوش پادشاه پادشاهان پادشاه پارس وتوابع پسر ویستاسب نبیره ارشامای هخمنیسیا — داریوش پادشاه میگوید پدر من (ویستاسب) است پدر آن (ارشام) بود پدر او (اریارام) پدر آن (جشپش) پدر آن (هخمنیسی) — داریوش پادشاه میگوید که از این سبب ما را هخمنیسی میگویند که از عهد قدیم بدست کسی مغلوب نشده ایم واز پدر بپسر سلسلهٔ ما ها پادشاه بوده اند — بعد از این قسمت شرح وسعت مملکت خویش را میدهد و واقعه مردیای دروغی [۲] را که شرحش ذکر شد بیان میکند وشورشهائی که در ابتدای سلطنت او روی داده و بتغییب از قبیل (نتی تیرا) در شط فرات و (مرتیه) در هوز و (فرورتش) درمملکت ماد و (ستراکی) و (وهیزدد) در پارس وغیر از آنها و شرح لشکر کشی خود را بطرف برای دفع شورشها وغیرآن ذکر میکند و بالاخره میکوید که عمدهٔ این شورشها وسلطنت در عکه آن اشخاص رخ داده بود زیرا هر کدام در ایالت خود دعوی شاهی کردند و خود را از نژاد شاهان خواندند ومردم را فریب دادند .

بالاخره این کتیبه بنصیحت و دعا ختم میشود باینطریق: ای آنکه پس از این شاه خواهی بود بتمام قوی از دوزخ بپرهیز اگر فکر کني چه کنم تا مملکتم سالم بماند دروغگو را ببرز پرس در آو

[۱] این قسمت بیشتر از آثار العجم فرصت مأخوذ است .

[۲] لفظ بردیه در ترجمه آثار العجم (برتیه) ضبط شده است .

— دروغگو و آنکه را بیداد کنند دوست مباش ار آنها با شمشیر باز خواست نما — داریوش پادشاه میگوید اي که آثار و تصویر ها را مي بيني اگر آنها را محافظت کنی اورمزد یار تو باشد عمر تو دراز کردد و اگر محافظت نکنی اورمزد دشمن تو باشد .

و اما (کتیبهٔ نقش رستم) در اهمیّت وتفصیل رتبهٔ آن بعد ازرتبهٔ کتیبهٔ بیستون است قسمتی از ترجمهٔ آن این است که : خدای اهورمزد بزرگی است که این زمین را آفریده که آن آسمان را آفریده که بشررا آفریده که خوشي را برای بشر آفریده که داریوش را شاه کرده — یگانه شاهي از بسیاری قانون گذاری از بسیاری — منم داریوش شاه بزرك — شاه شاهان — شاه ممالك — شاه این بوم پهناور تا آن دورها — پسر ویشتاسپ — هخامنشی — پارسی پسر پارسی — آریائي از نژاد آریائی .

-- داریوس شاه میگوید با اراده اهورمزد این است علاوه بر پارس ممالکی که درتصرف من است و بر آنها حکومت میکنم و بمن باج میدهند و آنچه فرمان من است اجراء میکنند و در آنجا ها قانون من محفوظ است .

مـادَ — اثورا ــ خوَجَ — اَربَایَ —

پَرثوَ ــ مودْرایا (یَه) — هَرای وَ ــ اَرْمینَ

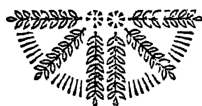
باخــتریشْ ــ کتَ پَ توكَ ــ سوغودَ —

سپرد ـ خوارزمیش ـ یئون ـ زرنک
ـ سکاتی یتردریا ـ هرخوواتیش ـ سکودر
ـ ثتگوش ـ یئوناتکبرا ـ گندار
ـ پوتی یا ـ هیندوس ـ کوشیا (کوشا) ـ
سکاهوم ورک ـ مکیا (مچیا) ـ سکاتیگر
خئودا ـ کرخا (کرکا) ـ بابیروس [۱]

---

[۱] این قسمت از ترجمه اسامی ممالک و بلاد مأخوذ است از تاریخ ایران قدیم مشیر الدوله ـ و اسامی قدیمهٔ این بلاد و ممالک بترتیب الف و شماره مرتب تطبیق میشود با اسامی جدیده ذیل : ممالک ماد ـ آسور ـ خوزستان ـ عربستان ـ پارت (خراسان و گرگان) ـ مصر ـ هرات ـ ارمنستان ـ باختر (بلخ) ـ کاپادوکیه (قسمت شرقی آسیای صغیر) ـ سغد (بخارا سمرقند) ـ مغرب آسیای صغیر یا شهر سارد ـ خوارزم (خیوه) ـ یونانیهای آسیای صغیر ـ سیستان ـ سکهای آنطرف دریا ـ رخج (افغانستان جنوبی تا قندهار) ـ مقدونی ـ پنجاب هند ـ یونانیهای سردار (ترکیه امروزی) ـ کابل و پیشاور ـ سومالی و عدن امروزی ـ سند ـ حبشستان

ـ سکهاي ماوراء سیحون ـ برَقه ـ سکهای ماوراء سیحون ـ قرتاجنه ـ بابل . ـ ودر کتاب آثارالعجم فرصت درضمن ترجمهٔ کتیبه بیستون اسم بیست و سه محل را که درتصرف داریوش بوده است باینطریق در متن وحاشیه ضبط ومعنی کرده است : پارسا (پارس) ـ اووازا (شوش) ـ باببروش (بابل) ـ اثرا (محدود بشامات) ـ اربایا (عربستان ـ مدرا یا (مصر) ـ سپاردا (بلغار) ـ یونا (یونان) ـ ارمنا (ارمنستان) ـ کاتاپا (از شهر های فلسطین) ـ تهوکا (از شهر های فلسطین) ـ پارثوا (نزدیك عشق آباد کنونی) ـ زارانکا (نزدیك سیستان) ـ هاروا (خراسان) ـ اوا «؟» ـ رازمیب (خوارزم) ـ باکتریش (باختر) ـ سگدا (سغدیا ماوراء النهر) ـ ساکا (سیستان یاتوران) ـ باتاکوش «درکابلستان» ـ هارا «هرات» اواتش «سیستان حالیه» ـ ماکا «مکران» والله العالم ـ واین نکته را خاطر نشان میکنم که سین سانکریت غالباً به (هاء) اوستاوزند تبدیل میشود مثل (دس) هندی و (دَسه) زند و (ده) فارسی ـ و همچنین (آسورا) درسانسکریت و (اهورا) در اوستا ـ ازاین جهت است که مملکت (سند) درکتیبه های قدیم تقریباً (هند) نوشته شده وهر دو یکي است .



نمونهٔ از لغات وترکیبات زبان فرس قدیم (هخامنشی)

بعضی گویند که مجموع کلماتی که از فرس قدیم تاکنون کشف شده است از چهار صد زیاد تر نمیشود — ما در اینجا محض نمونه عدهٔ از لغات وتراکیب فرس قدیم را ذکر میکنیم [۱] .

اورمزد — خدا	دا — دانا	آه — بودن
ورَ — آقا	دَرَوْکا — دروغ	تَرْس — ترسیدن
آبی — آب	دَوستا — دوست	کار — کردن
آدم — من	کاتو — آتشکاه	کارْب — گرفتن
ایم — این	کا — کی چه وقت	کوُب — گفتن
آوا — آن	کَوْفا کو وکجا	اَکُونوَمْ — من میکنم
اِیْدا — اینجا	مَزْ — بسیار	تَتئی — میفرماید
اُو — خوب	وَسْب — اسب	ترسم — ترسیده
اُسکا — خشت	هَخمنیشیا — هخامنشی	کوَتَئیي — میگوید
خسیایثیه — پادشاه		

[۱] نقل از آثار العجم .

وازتراکیب آن زبان مثلاً این است (آدم کوروش هخمینسیا) یعنی من هستم کوروش پادشاه هخامنشی — ومانند این کلمه که نخستین مکتوب خوانده شده از کتیبه های استخر فارس است [۱] : داریائوش ، خشایاثیانام ، خشایا ثیا داهیونام ، ویشتاسپا هیاپوترا ، هخامنشیا هیا ایمام ، چارام ، اگونائوش .

که ترجمهٔ آن اینست : دارا پادشاه بزرك شاهنشاه ایالتها پسر کشتاسب هخامنشی است که این عبادتخانه را بنا نموده است .

خط در دوره قدیم

همانطور که بشر طبعاً براي اظهار افکار وخیالات خود بکلمات وآهنکهائی متکلم شده و اشاراتی بکار برده است — برای نشان دادن تصورات و محسوسات خود علائمي را وضع کرده و آنچه را که بزبان میکفته است بطوری در خارج مرتسم میساخته هر چند بوسیلهٔ تصویر اشیاء یابخطوط درهم و برهم کج و معوج وقلمش انکشتان و لوح کاغذش صفحهٔ خاك باشد و صورت درخت ومرغ را برای

[۱] نمونهٔ ادبیات ایران .

نمونهٔ خطّ میخی پارسی - از کتاب کوسوّویچ (کتیبه های هخامنشی)

نشان دادن آنها نکشد ومانند کودکان خرد سال درودیوار را پرنقش و نگار سازد — بالاخره قوهٔ کتابت در ردیف زبان از ودایع آلهیه بشر است وهمانطور که نطق از خصائص ذاتیهٔ انسان است کتابت نیز از اعراض ذاتیهٔ او محسوب میگردد . — باری اقوام بشر از قدیمترین ازمنه بعدّهٔ مخرج حروفي که طبعاً داشته اند یابیشتر و یا کمتر وبرای خصوصیاتی که در تلفظ بکار میبرده یکنوع علائمی رسم میکرده است — واین نوع از علائم که برای حفظ یافهماندن مکنونات خود استعمال کرده اند بهر نحوی که باشد خواه بتصویر (مانند خطوط مصری قدیم) وخواه بطریق دیگر (خط) نامیده میشود. — واینکه از چه تاریخ در بشر ایجاد خط شده و ابتدا در کدام قومي خط معمول بوده است بطور تحقیق معلوم نیست و (کس ز آغاز وزانجام جهان آگه نیست اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است) — بلی بعضي از روی آثار باقیه وعلائم تاریخی گفته اند که مخترع خط فینیقی ها هستند . — بدیهی است که در ابتداي امر خط بهر نحوی که بوده است منظم نبوده و بتدریج نظم پیدا کرده ونزد یکدسته عموماً رواج یافته است . — چنانکه السنه و لهجه های اقوام عالم مختلف است — خطوط نیز مختلف است — مثل اینکه بعضی از چپ براست و بعضی برعکس و عدّهٔ ارقام حروف یکی کم و دیگری زیاد، شکل حروف وحرکات وعلائم دیگر در برخی بطوري ودر بعضی طور دیگر است . — بیشتر علل این اختلاف را اگر همان علل اختلاف السنه

از قبیل نژاد ومقتضیات محیط و غیره بدانیم چندان از حقیقت دور نشده ایم — و بعلاوه می بینیم که پارهٔ از حروف و مخارج آنها در یك زبان نیست مثل مخرج (ضاد عربی) در فارسی و گاهی بعضي از آهنگها بچند شکل نوشته میشود وتقریباً یك طور تلفظ میشود مانند بعض حروف زبان فرانسه . — این امور و جهات دیگر دست بهم داده منشأ اختلاف املاء ووضع کتابت خطوط اقوام مختلفه را فراهم ساخته است .

خلاصه : زیاد ازمطلب دور نشویم . — آرینهاي ایرانی قطعاً ازدیر زماني مانند زبان خط مخصوصی داشته اند چیزیکه هست آثار آن دراثر انقلابات و تطورات زمانه ازبین رفته است راجع بخط اوّلی ایرانیها قبل از دورهٔ هخامنشی اثر تاریخي تاکنون بدست نیامده است — وخطي که زبان خیلی قدیم ایرانیان بدان نوشته میشده است معلوم نیست ونمیدانیم زبان قدیم را تحقیقاً بچه خطي تحریر میکرده اند .

خط میخی پارسی

قدیمترین آثار خطی که از ایرانیان باقی است (خط میخی) میباشد که در کتیبه های هخامنشی دیده میشود — این خط در دورهٔ هخامنشی در ایران معمول بوده وآثار مکتوبه که ازقرن ششم قبل ازمیلاد است باین خط است (مانند کتیبه هاي هخامنشی) و قطعي است که این خط قبل از آن هم وجود داشته و باید گفت که خط میخي

و آرامی در دورهٔ تسلط بی ساه در ایران (۱۰۰۰ — ۵۵۰ ق م) از مغرب فرات در ایران انتشار یافته است [۱] — چیزیکه هست این است که در دورهٔ هخامنشی تصرفاتی در آن شده واز وضع مشکلی بوضع آسانی تبدیل یافته و بالاخره طرز مخصوصي بخود گرفته است که بنام (خط میخي پارسی) مشهور است و تقریباً برای هر صدائی در این خط علامتي مخصوص وضع شده است و از این جهت خط میخی پارسی بمراتب از خط میخی عیلامی و آسوري سهلتر است — وبرای خواندن و نوشتن این خط دانستن چهل و یك علامت یا پایه کافی است [۲] .

آنچه بعضی[۳] راجع بخط میخي نوشته اند بطور تلخیص در اینجا نقل میکنیم :

« حروف خط میخی (بضمیمهٔ حرف ش که در کتیبهٔ مادر سلیمان در لفظ کوروش هست) مجموعاً بیست و یك وهر کدام صورت مخصوص ومخرج علیحده دارند — بعضی از این حروف با دو یا سه رقم نوشته میشود (برای مضموم ومفتوح ومکسور) و آنچه فقط یك رقم دارد مثلاً همیشه مفتوح است ومکسور ومضموم نمیشود مگر درکلمهٔ مخصوص که در آنجا معلوم است که فقط مضموم یا مکسور است — وهمچنین

---

[۱] دانشکده .

[۲] تاریخ ایران قدیم .

[۳] فرصت الدوله شیرازی در آثار العجم و کتب میخی .

آنکه دو رقم دارد . — و گاهی از نزدیك بهم نوشتن یا دور از هم نوشتن کلمات حرکت وسکون معلوم میشود. — و براي کسره مخصوصاً علامتی داشته اند و بعلاوه در فواصل جمل علامتي میگذاشته اند . — گاهی یك حرف را مثل (ش) چند طور مینوشته اند . — و عموماً خط میخي بسه طرز نوشته میشده است : عراقي ، بابلي ، طرز دیگر — و اختلاف طرز ها مانند اختلاف خط نسخ و نستعلیق است . — بیست و یك حرف خط میخی عبارت است از : ا ، ب ، پ ، ت ، ثر ، ث ، ج ، خ ، د ، ر ، ز ، س ، ف ، ك ، گ ، م ، ن ، و ، ه ، ی ، ش و چند حرف است که در آن یافت نمیشود : چ ، ح ، ذ ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، غ ، ق ، ل باینمعني که در کلمات فرس قدیم هخامنشی این حروف وجود نداشته واز اینجهت درخط میخی آن عصر هم علامتي برای آنها وضع نشده است » .

چنانکه در عهد هخامنشی زبان فرس قدیم معمول بوده و رفته رفته تغییراتي در آن راه یافته تا آنکه بالاخره مبدل بزبان پهلوي شده است — خط میخي پارسی قدیم نیز رفته رفته پیروی لغت را کرده و تغییر یافته تا آنکه بالاخره این خط از بین رفته و بجاي آن خط پهلوی در ایران رایج شده است — و بعضی[١] گویند که تا زمان اردشیر بابکان (٢١٢ — ٢٢٦ میلادی) خط میخی معمول بوده و در زمان او متروك شده وخط پهلوی رواج یافته است — راجع بخط

[١] آثار العجم .

پهلوي بعد از این شرح خواهیم داد .

کشف زبان فرس قدیم

و قرائت خط میخی

عدهٔ کثیری از مستشرقین اروپ در راه اکتشاف زبان فرس قدیم و قرائت خط میخی بذل مسعي کرده و زحمتها کشیده اند — شاید اروپائیان تقریباً از حدود قرن شانزدهم میلادی متوجه این کار شده باشند و هر کدام بنوبت خود زحمتی کشیده اند تا اینکه بالاخره در قرن نوزدهم میلادی کاملاً موفق بکشف زبان و خط قدیم فارسی شده اند .— اولین دفعه کسی که موفق بقرائت کتیبه هاي هخامنشي شده است گرت فند (Grotefend) میباشد — وطریقی که اورا باین مقصود رسانیده این بوده است که قبل از اوسیلوستر دوساسی (S. de sacy) یکی از کتیبه هاي دورهٔ ساساني را که با ترجمه یوناني همراه بود بوسیلهٔ قرائت خط یوناني خواند — این کتیبه مفتاح قرائت سایر کتیبه های ساساني و همچنین کتیبه هاي هخامنشي گشت — و گرت فند که از تاریخ قدیم ایران اطلاعي داشت از روی نسبت کتیبهٔ ساساني کتیبهٔ هخامنشي را قرائت کرد و بعد از آن مستشرقین دیگر از قبیل بورنوف فرانسوي (burnouf) و اپرت فرانسوي (Oppert) و دیگران همت گماشتند و در این زمینه تحقیقات کردند تا اینکه

راولن سن انکلیسی (Ravolinson) درقرن نوزدهم میلادي بالنسبه موفق بتکمیل شد و کتیبهٔ بیستون را کاملاً ترجمه ومنتشر کرد . —
از جملهٔ اشخاص دانشمند که از زبانهای اریاني اطلاع داشته و در راه اکتشاف خطوط میخي تخت جمشید و غیره وزبان قدیم جدیت کامل بخرج داده وتحقیقاتش مفید واقع شده است (اسپیکل زرمنی) (Spiegel) است که در سال ۱۸۶۷ میلادي درصدد این کار برآمده واز مملکت خود خارج شده و بسیاحت ایران و هندوستان مشغول شده و از زبان زند و سانسکریت بخوبی اطلاع پیدا کرده و مالاخره تاحدي بمقصود خویش نایل کشته است[۱] .

شعر در دوره قدیم اول

تصور میکنم مقدماتی که سابقاً در حقیقت شعر کفته ایم مبتنی بر اینکه (شعر) مظهر روح و عواطف انسانیت و مواود احساسات میباشد و از وقتی که مظاهر حسن و لطافت در دنیا وجود داشته و تا وقتي که درمغز بشر جوشش عشق واحساسات وجود دارد وبالاخره از ابتداي آفرینش تا آخرین دقایق حیات بشر (شعر) بمعنی اعم در در عالم بوده و همیشه زنده جاوید خواهد بود — مطلوب ما را اینجا اعني وجود شعر در دورهٔ قدیم ایران (ازازمنهٔ قدیمی تاریخی تا ۳۳۱ ق م) بخوبي اثبات مینماید . — این مطلب را هم ضمیمهٔ

[۱] آثار العجم ص ۱۴۳ .

مطلب گذشته میکنیم که ایرانیها از حیث ذوق سرشار طبیعی و طبع شاعری درطبقهٔ اول از ملل عالم واقعند — و از وجود اخلاقی از قبیل رودکی و فردوسی و سعدی بی لحاظ اسلاف میتوان برد — چگونه میتوان گفت که اجداد و نیاکان صدها از امثال اینگونه نوابغ از شعر بی بهره بوده اند. — و علاوه چنانکه قبلاً ذکر شد نزدیک اصول این است که جدائی آرینهای ایرانی از آرینهای هندی از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع و تا قرن هشتم ق م امتداد یافته است و از طرف دیگر می بینیم که تاریخ تألیف ودا قطعاً ما بین این دو قرن است زیرا از قرن چهاردهم بالاتر نمیرود و از قرن هشتم پائین تر نمی آید وقدیمترین قسمت ودا که عبارت از (ریگ ودا) است شاید متعلق بقرن ١٤ ق م باشد — و در این تاریخ کاملاً جدائی ما بین آرینهای ایرانی وهندی رخ نداده است و تا چند قرن بعد از آن نیز جدائی محسوس نبوده است. — بنا بر این شاید ممکن است کسی حدس بزند که مخصوصاً قسمت قدیم ودا از آثار ادبی آرینهای هندی و ایرانی باشد و مخصوص بیکدسته از آنها نباشد ولی جای این حرف باقی است که این قسمت درکجا تألیف شده وچه شده است که فقط بدست آرینهای هندی افتاده است ؟ درصورتیکه ودا مخصوص آرینهای هندی باشد — آیا می توان گفت که برادران آنها در آن ازمنه از این آثار محروم بوده اند؟ باری هرچند بصورت قیاس تمثیلی ظنی باشد باید گفت که ایرانیها هم از اینگونه آثار داشته اند. — وقسمت (ریگ

ودا) تماماً اشعار وسرودهائي است که از زمان خیلی قدیم بیادکار مانده است .

دراشعار قدیمهٔ ایرانیها ازهمه واضحتر قسمت (کاتا) های اوستاست که شرح آن در سابق گذشت . — درشعر بودن (گاتا) هرچند شعر منثور باشد ودر این که داخل در شعر قدیم ایرانیان است جاي تردید بیست — بعضي میکویند که این قسمت داخل در شعر موزون است و علاوه بر شعریت بنظم بودن آن هم قائلند . — مؤید شعر بودن (گاتا) این است که مردم آنرا با آوازه میخوانده اند ومسعودی صاحب تاریخ مروج الذهب [۱] میکوید که عوام کتاب زردشت را زمزمه مینامند . — و مورخین اسلامي کتاب اوستا و زند را (فصیح) مینامند — و و در السنه شعرا بلبل و مرغ خوش آواز را (زند خوان) و (زند باف) و (زند لاف) گفته اند چنانکه نظامی درقصیدهٔ که وصف خود را کرده میکوید :

جو قوارع زبوری بفصاحت اندر ارم   ببرم زبان موبد زنشید زند خواني [۲]

نثر وتاریخ وخطابه

سبك نثر نویسی وانشاء دورهٔ قدیم از روی ترجمه کتیبه ها که

[۱] علي بن حسین بن علي — از مورخین مشهور اسلامي است که مدتها در استخر فارس مقیم بوده و از نسل عبد الله بن مسعود است — وفاتش (۳٦۳ ه) .

[۲] قسمت عمدهٔ این مویدات ماخوذ است از مجلهٔ دانشکده .

سابقاً ذکر کردیم معلوم میشود . — وهمچنین فن تاریخ نویسي که در کتیبه هخامنشی بکار برده شده است مخصوصاً کتیبهٔ مفصل بیستون — و در حقیقت میتوان گفت که داریوش اولین مورخ نامي ایران است که آثارش بقلم برجسته سرلوحهٔ دفتر تاریخ ایران است .— وهمچنین خطابه های اخلاقي وسیاسی که مضامین آنها براي تشجیع مردمان پارسي و تحذیر آنها از دروغ گفتن وغیره در آن کتیبه ها مسطور است (مثل اینکه وقتی که می پنداری میداني چه قدر ولایتها بودند که پادشاه داریوش در آنها سلطنت میکرد — نگاه کن ببین که تخت مرا بر میدارند تا آنها را بشناسی آنوقت هم هنوز نخواهی دانست که نیزهٔ مردان فرسی تا دور میرسد وهنوز نخواهی دانست که مرد فارسی دور از ایران مجادله ها کرده و جنگ نموده است [۱] . — علاوه براینها تا آنجا که میشناسیم خود زردشت در قرن هفتم ق م یگانه خطیبی بوده است که به خطابه هاي مذهبي و اخلاقی مردم را بکیش خود دعوت میکرده — بعد از او هم داعین مذهب او در حقیقت خطبائی بوده اند که به عبارات بلیغ و مضامین دلچسب مردم را به پیروي مذهب زردشت ترغیب مینموده . — واین مطلب واضح ودر محل خود مبرهن است که هیچ دعوت مذهبی خالي از خطابه نمی شود .

---

[۱] آثار العجم در ضمن ترجمهٔ خطوط نقش رستم .

علوم در دوره قدیم اول

مطابق روایت پارسیان زردشت بعد از خود بدست تو یك کتاب گذاشته است مشتمل بر علوم مختلفهٔ مذهبی و طبیعی وفلسفه و غیره که روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بوده است و در حدود سه قرن قبل از میلاد بواسطهٔ غلبهٔ اسکندر بر ایران تمام این آثار محو شده است :

با قطع نظر از این روایت میدانیم که ایرانیهای قدیم از علوم فلسفه وریاضی ونجوم وطبیعی وغیره بحد کافی بهره داشته اند ویادگارهای باستانی این دوره از قبیل عید نوروز .و اسامی فارسی ماههای رومی مانند (کانون — ارار — ایار — آب — نیسان) بخوبی دلالت دارد بر اینکه ایرانیهای دورهٔ قدیم اول از هیئت و نجوم مطلع بوده اند — و بعلاوه اهالی کلده که مخترع علم نجوم و کائنات جوّ هستند در آن زمان مانند سایر ملل متمدنهٔ آن عصر از قبیل مردم بابل وفلسطین وفینیقی ولیدي و شوش تابع مملکت ایران و در تحت نفوذ این دولت بوده اند — واهالي این ممالك بیشتر از تمدن وآداب وعلوم طبیعی وریاضی وفلسفه وغیره بهره مند بوده اند . — پس چگونه میتوان گفت که مابین ایرانیها با آنهمه ذوق سرشار و هوس فطری (لو کان العلم في الثریا لناله رجال من اهل فارس) که داشته اند اینگونه از علوم هر چند بوراثت باشد رائج نبوده است ؟ ! —

بلکه ایرانیها آنچه که خود نداشته اند در آنوقت از دیگران اقتباس نموده آنرا تکمیل کرده اند . — بعقیدهٔ بعضی علاوه بر علوم دیگر مخصوصاً ریاضیات - در ازمنهٔ قدیم رتبهٔ عالی داشته و ملل متمدنه عالم از این حیث رهین منت ایرانیها هستند وشمار اعشاري و آحاد و عشرات ومآت از ایرانیها بملل دیگر رسیده است — وقصهٔ جام جهان نما که نقشهٔ هفت اقلیم در آن ترسیم شده بوده است حکایت میکند که نقش نمایش زمین بشکل کره معلوم بوده .[۱] چنانکه افسانهٔ ولادت رستم که پهلوي مادرش را شکافتند و وی را بیرون آوردند و پر سیمرغ و مهرهٔ گشتاسب وپیشداروي سهراب که در افسانه هاي قدیم ایران باقی مانده است بقول بعضي تصور کلي میشود که فن جراحی وپزشکی در آن عصر وجود داشته است .

و بعضی عقیده دارند که لفظ آسترنومی یونانی (Astronomie) ولفظ مکانیک (Mékkanê) یونانی ومکانیت (Mécanique) از (ستاره نامه) و از منگنه، فارسی گرفته شده است [۲] .

و اینکه ایرانیها ستارگان آسمان را تقدیس میکرده وآنها مظاهر انوار الهی میدانسته اند بخوبی دلالت دارد براینکه متوجه باجرام علویه بوده اند وفقط قانع بموجودات ارضیه نبوده اند — وبرخی گویند که

[۱] دانشکده .

[۲] این قسمت از قسمت انجمن علمی اردشیر ورزن دری مأخوذ است از آئینهٔ اسکندری وعهده دار صحت وسقم این حدسیات مولف آن کتاب است و الله اعلم . -

قبل از اردشیر درازدست در همدان انجمن علمي از دانشمندان تشکیل میشده ودر زمان او بریاست حکیمی (زاب) نام درنزدیکی سارو این انجمن تجدید شده است و از آثار این انجمن انتخاب زبان عمومی رسمی برای دربار پادشاهي بوده است بنام زبان (دري) .

باصرف نظر ازهر چیز تنها وجود زردشت و تعلیمات عالمانه حکیمانهٔ او براي اثبات وجود علوم مخصوصاً بسط فلسفه و حکمت در آنزمان کافي است — زیرا در اینکه زردشت مرد حکیم دانشمندی بوده است اختلافي نیست و آثار فیلسوفانهٔ او بخوبی از مقام فلسفه و خردمندي او حکایت میکند وسرتاپا تعلیمات مذهبي او مملو ازفلسفه وحکمت است بلکه میتوان گفت که مذهب او یکنوع طریقهٔ فلسفی است — در ضمن تعلیماتش اصول نجومی و طبیعی و غیره از قبیل حقایق عناصر وثوابت وسیارات و اهتمام بعلم هیئت خصوص برای زراعت پیشکان دیده میشود . — آیا با وجود نشر آراء فلسفي زردشت مي توان گفت که ایرانیها در آن عصر از علم بي بهره بوده اند ؟ ! .

و بعضي گویند که درزبان آرین (مُغ) و (مازْ) و (ماگوش) که معرّب آن مجوس است بمعنی شخص خارق العاده و دانشور بزرك میباشد و رئیس مغان درفارسی (مؤبد) و (مُغبد) نامیده میشده است — و لفظ مازْه (Mage) و مازْیك (Magique) که درزبان خارجه بجاي چیز فوق العاده حیرت انگیز استعمال میشود وتسمیهٔ کتاب (مجسطی) وبطلمیوس بهمین مناسبت است و مغها همان

دانشمندان و فرزانگان بوده اند[۱] .

باري دراینکه، تا زمان غلبهٔ اسکندر مقدونی ایرانیها کتب مذهبی وادبي وعلمی مفصل داشته اند محل تردید نیست .

در عصر هخامنشی[۲] علاوه بر ترقي علوم و اداب پارهٔ ازصنایع مستظرفه در ایران نیز خیلي اهمیت داشته است از قبیل حجاری و کنده کاري ومجسمه تراشی از سنك وکاشی سازي وغیره که آثار آنها از تخت جمشید و نقش رستم و سروستان وفیروز آباد (در راه شیراز به داراب گرد وبندر عباس) وحفریات شوش و آتشکده هائی که در جاهای مختلف ایران بوده است نظیر (تخت طاوس) در پاسارگاد و همچنین جاهای دیگر که بنام (آتشگاه) معروف است بخوبی آشکار وهویدا است . — وربط شعر بموسیقی موید این است که فن موسیقی هم دراین دوره وجود داشته است -- ولابد خط خوش بمعنی خوشنویسی نیز در آن معمول بوده است وکتیبه ها بخط خوب آن عصر نوشته شده است والله العالم .

---

[۱] وجه تسمیه و اشتقاق لفظ مغ و مز و مزدست منقول است از کتاب (آئینهٔ اسکندری) و فائدهٔ این نقل در اینجا فقط تشحیذ ذهن خوانند است ولی مسئول صحت و اعتبارش مولف آن کتاب است والله اعلم .

[۲] تعبیر دولت هخامنشی وصرف نظر ازاستعمال لفظ کیان وسلطنت پیشدادیان ومهابادیان بمتابعت مورخین این عصراست — واین بنده را درخصوص اسامی پادشاهان قدیم ایران و تاریخ باستانی عقیده است که اینجا محل اظهارش نیست .

کتاب آثار العجم

درپایان این مبحث لازم است محض تذکار بگوئیم مرحوم میرزا آقا فرصت در تألیف کتاب آثار العجم الحق زحمتی بسزا کشیده است — محض اینکه یادی از او کرده باشیم در این کتاب از مسطورات او مطالبی نقل کردیم .

ولی معلوم است که اغلب این مطالب باتحقیقاتی که بعد از او شده است فرق دارد — از اینجهت چندان یقین قطع بصحت واعتبار مندرجات آن کتاب نیست والله العالم .

دوره فترت وانحطاط ادبی

از سال (۳۳۱ ق م) تا (۲۲٦ میلادی)

دورهٔ دوم قبل از اسلام شروع میشود از موقع انقراض دولت هخامنشی (۳۳۱ ق م) تازمان شاهنشاهی اردشیر بابکان ساسانی (۲۲٦) میلادي . — این دوره نامیده میشود به (**دورهٔ اسکندری واشکانی**) یا (**دورهٔ انحطاط ادبي**) قبل‌ازاسلام .

پیش گفتیم که ایرانیان دورهٔ هخامنشی ازعلوم وصنایع وکمالات وادبیات بقدر کافي و موافق اقتضای آن دوره نصیب داشته اند بلکه از

هر حیث پیشرو ملل متمدنهٔ آن عصر بوده اند .

علبهٔ اسکندر مقدونی [۱] بر ایران و فوت داریوش سوم در سال (۳۳۰ ق م) دولت هخامنشی را در ایران منقرض و یکمی احوال عاوم و آداب ایرانیان را زیر و رو ساخت و انقلاب سیاسی و هرج و مرج وضع این مملکت مستدعی انقلاب دلی مهمی گشت (اسباب ضعف سیاسی و دلی در ایران اواخر دولت هخامنشی فراهم شده بود). — چنان صومار آثار دورهٔ قدیم درهم پیچیده گشت که اگر عنایت مدعی ایران لحفظ قسمتی از اوستا و وفاداری و پرجاثی قدر جبال واستحکام و تمکین کوههای تخت جمشید و مات دری خاك شوش وغیره درکار نبود لهیچوجه از آن دوره اطلاعی دردست نداشتیم. — آری: اخوق چ داشت که لباس خدمت ایرانیان قدیم که سراسر حیات معنوی و تمدن سیاسی بشر تا ابد رهین منت آنهاست گنجور طبیعت درمخزن خاك وشکاف خرابه‌ها ودرون سنگ قسمتی از گنجینه‌های ودایع گرانبهای آنان را پنهان کند و از چشم زخم روزگار و آفت برف و باران و دستبرد گردش لیل و نهار قرنهاي متمادي آنها را

[۱] اسکندر مقدونی پسر فیلیپ Philippe پادشاه مقدونیه و مادرش المپیاس Olympias بوده است — در (۳۵٦ ق م) در یکی از بلاد مقدونیه متولد و در (۳۳٦) بجای پدرش نشست — در (۳۳٤ ق م) با سپاهی از قشون عازم تسخیر ایران شد — در سال (۳۲۳ ق م) در بابل مرض ... مبتلا شده درگذشت — معلم اسکندر ارسطو حکیم یونانی بوده است

نگاه دارد و بالاخره به اخلاف آنان بسپارد : (بیستون را کمر از
بار امانت خم شد) [۱].

باری : بقول دستهٔ از مورخین بعد از آنکه اسکندر بر ایران
تسلط یافت هر چه از کتب علمي وادبي ایراني را بنظر خود پسندید
امر کرد که بیوناني ترجمه کنند و بقول نظامي در اسکندر نامه

﴿ خرد نامه را ز لفظ دري بیونان زبان کرد کسوت گری ﴾

سپس اصل این نسخ را با سایر آثار ونوشته ها و کتب ایراني محو و
نابود ساخت و درحالت مستي استخر را (پایتخت سلاطین هخامنشی)
آتش زد وخراب کرد و کتابخانهٔ آنجا را که مشتمل بر آثار نفیسهٔ
علمي و مذهبي و ادبي ایرانیان بود سوخت — این جنایت را با اغلب
آثار ایران قدیم معمول داشت .

جانشینهای اسکندر از قبیل سلوکیها [۲] چندان سلوك خوبی

---

[۱] بی مناسبت نیست که خوانندگان محض استفاده رجوع کنند بمکاتبهٔ
اسکندر وارسطو در خصوص ایران در شرح ابن ابي الحدید بر نهج البلاغه درضمن
شرح دستورات امیر المؤمنین (ع س) بمالك اشتر .

[۲] از سال (۳۱۲ ق م) تأسیس دولت سلوکی بدست سلکوس اول
(مدت سلطنت ۳۱۲ — ۲۸۱ ق م) شده است — و درسال (۲۵٦) ق م
اشك یاارشك اول باسلوکیها مخالفت کرد وبالاخره غالب شد و در سال (۲۵۰ق م)
یا (۲٤۹ ق م) دولت پارتي را درایران تأسیس کرد — و از پادشاهان سلوکی
چهار نفر بنام (سلوکوس) و سه نفر بنام (آنتیوخوس) در ایران سلطنت داشته
یا با اشکانیها طرف بوده اند .— وترویج علوم و آداب اگر از آنها صادر میشده

نشان نداده اعتنائی بعلوم و آداب ایرانیان نکردند . — و بالاخره
در اثر استیلای اسکندر و جانشینان او تمدن و زبان یونانی در ایران
رایج وجانشین تمدن ایرانی گشت — و بقول مورخین در نتیجهٔ انتشار
هلنیسم (Héllenisme) درمشرق (یعنی غلبهٔ تمدن وزبان یونانی)
لکلی ایران و آثار علمی و ادبی آن پایمال و مغلوب زبان و تمدن
یونانی شد و علوم یونانیان از قبیل طب و فلسفه وغیره ولغات یونانی
در ایران رواج کامل یافت . — و چنانکه بعضی مورخین نوشته اند
اسکندر وسلوکیها درجاهای مختلف ایران ازقبیل سیستان وافغانستان
و بلوچستان هفتاد شهر بنا کرده اند که در آنها عدهٔ مهاجرین یونانی
زیاد بوده است .

بر فرض اینکه بعقیدهٔ بعضی بگوئیم که اسکندر علم دوست و
ادب پرور بوده و کتابخانهٔ ایران را در حالت مستی بعلت حقد و کینه
دیرینه با ایرانیها یا بتحریک واشارهٔ دیگران بآتش سوخته است —
نفس غلبه وقتل وغارتها وهجوم چندین هزار عساکر یونانی (و قبایل

(بقیه از صفحهٔ قبل)

همان علوم و آداب یونانیها بوده است . — مبدأ تاریخ معروف به (رومی)
سال جلوس سلوکوس نیکاتر اول است (۳۱۲ ق ٠) و باشتباه بعضی این تاریخ را
باسکندر مقدونی نسبت داده اند — وعلت اینکه این تاریخ را (اسکندری) هم می
گویند برای آنستکه اسم سلوکوس اسکندر بوده — و اینکه آنرا (رومی)
گفته اند برای این است که دستهٔ از مورخین قدیم مقدونیه و یونان را از قلت اطلاع
جزو روم حساب کرده اند (در رایتجن) .

مختلفهٔ دیگر) در ایران و پشت پازدن جانشینهای او بتمدن وادبیات ایرانیان و هرج و مرج چندین ساله و اقامت مهاجرین یونانی در مواضع مختلفه این مملکت از هر آتشی خانمانسوز تر بوده است . — و این خود اثر وضعی این پیش آمد بوده است اگرچه بانظر تحقیقی بالاخره نفوذ تمدن یونانی درایران خیلی سطحی و کمتر از سایر ممالك از قبیل مصر وسوریه بوده است ومهاجرین یوناني درایران بعداز چند قرن در حقیقت ایراني شده وقومیّت خود را ازدست داده اند . — ویکی ازمقاصد مهمهٔ اسکندر مخصوصاً اختلاط ومواصلت ما بین ملل بالاخص دو ملت ایران ویونان بوده است وازهرجهت وسایل آنرا فراهم می کرده — بدیهی است که در این زمینه خواه و ناخواه تمدن و علوم و آداب ایراني نمیتواند حالات اولیهٔ خود را بتمام جهات حفظ نماید — و بر فرض اینکه خود اسکندر با نظر احترام بایرانیها مینگریسته و یونانی را بر ایراني ترجیح نمیداده است جانشینهای او این نظر را نداشته اند وقطعی است که حتي خود اسکندر ترقی یونان وترویج علوم و آداب یونانی را مقدم بر سایر ممالك میدانسته اند . — سهل است مطابق عقیده دستهٔ از موورخین مخصوصاً جانشینهاي اسکندر خیلی ایرانیها را تحقیر میکرده اند و بهیچوجه در حق آنها ملاحظه و رعایتی نداشته اند . — و بهر صورت (ملت مغلوب از ملت غالب تقلید خواهد کرد) — و همین اندازه هم در مدت

چندین سال برای رواج زبان وعلوم وتمدن یونانی در ایران کافي است.

وبعلاوه براي تأثیر آداب و اختلاط لغات یونانی با ایرانی وجود عده بسیاری از مهاجرین که اسکندر وسلوکیها از یونان بایران کوچانیده ودر مواضع مختلفه آنها را جا داده بودند وتشویق وترغیبی که نسبت تمدن یونانی میکرده اند کار خود را کرده است .

خلاصه بعد از اسکندر دوباره اوضاع ایران دچار اختلال شد و چندي لهرج ومرج طي شد تا اینکه سلوکیها روي کار آمدند و دربدو امر بابل را پای تخت خود قرار داده مدتي در ایران سلطنت کردند و بترویج علوم و معارف یوناني پرداخته تا اینکه سلطنت در ایران باشکانیان یا پارتي ها [۱] رسید. — این دسته هم تقریباً پنج قرن

---

[۱] پارت خراسان حالیه است — قوم پارت یا پارت از نژاد اسکیت واصلا آریائی هستند — و این دو که در لغت ایرانی بمعنی اسکیت یاتورانی است وتوران مشتق از تور (Tur) است که سغت سانسکریت بمعني شتاب است — توتورا بمعنی شتاب کردن — (تورا گ Turaga) بمعنی تند و اسب تند رو است — تورا درلغت زند بمعني شتاب است وتندروی ومقصود این است که وحشی وبی تمدن بوده اند — چنانکه ایران را بعضی از (Aria) بمعنی زراعت پیشه وشهرنشین کرده اند — و وجه تسمیهٔ این قوم به (اشکانی) این است که ارشک منسوب به (اردشیر) است واین قوم را منسوب باو میدانند ودر ابتدا ارشکان و بعد ها اشکان شده است — و برخي گویند محل این قوم آسك (قوچان حالیه) بوده است — از اینجهت اشك را (آرساك) یا (آرزاکس) نامیده اند .

(تقریباً از حدود ۲۵۰ ق م تا ۲۲۶ میلادی [۱]) درایران سلطنت کردند .

هرچند اشکانیها نسبت بایرانیان قوم اجنبي وسلسلهٔخارجي نبودند بلکه ازآرینهای ایراني بوده اند چیزیکه بوده است این بوده که وبواسطهٔ همجواری اخلاق وعادات سکیها در آنها اثر کرده بوده است وچنانکه بعضی گفته اند ارشك اول یا آرساس (Arsace) ازنسل پادشاهان قدیم ایران بوده است — و بعدار تسلّط دست یونانیها و سلوکیها را از ایران کوتاه کرده آنها را از این مملکت بیرون کرده اند — ولیکن پارتیها عموماً اهل جنك وتاخت وتاز بوده ازعلوم و آداب بهره مند نبوده اند .— از این جهت از علوم و آداب ایرانیان حمایت نکرده بلکه بعکس پیروی از تمدن وعلوم و آداب سایر ملل و ممالك از قبیل سوریه وروم وآسوریها و و مخصوصاً یونان کردند . — چنانکه از بدو تأسیس تازمان گودرز (متوفي ۵۱ میلادي) تمام سلاطین تمام همّ خود را صرف ترویج و اشاعه تمدن و زبان و علوم و آداب یوناني نموده و خود را محب یونان (Philhelléne) میخواندند و برای خودشان القاب یوناني ازقبیل (اپیفان) بمعنی جلیل القدر انتخاب کردند وتاریخ اسکندری یعنی سلوکیدی و اسامی ماههای آنها را [۲] معمول داشتند و روی

[۱] بعضی انقراض سلطنت اشکانی را درایران (۲۲٤) نوشته اند .

[۲] تاریخ معمولي اشکانیان تاریخ اسکندری یعنی سلوکیدي بوده — وآن تاریخ شمسي نیست و تطبیق آن با میلادي مشکل است فقط میتوان گفت که سال

ممکوکات خودشان خطوط وارباب انواع یونانی رسم کردند — وتحصیل زبان یونانی وتادب بآداب آنها را مایهٔ افتخار دانستند واغلب سلاطین و نجبای پارت زبان و ادبیات یونانی را خوب میدانسته و می فهمیده وبدان تکلم میکرده اند. — چنانکه ارد اول (مدت سلطنت ۵۵ ـ ۳۷ ق م) خودش از ادبیات یونانی بهره مند بوده و در مجلس و بازیهای یونانی از قبیل مؤلفات اوری پید را [1] نمایش میداده اند و در زبان یونانی تاریخی نوشته بوده است. — و همچنین سلاطین دیگر در ترویج و بسط علوم یونانی از قبیل طب وفلسفه و غیره وزبان یونانی دقیقهٔ فروگذار نمیکردند و یونانیها هم از دل و جان مایل بودند که تمدن وزبان و آداب خودشان را مابین ایرانیان منتشر سازند. — و در نیمهٔ دوم از مائهٔ اول میلادی رفته رفته این کار ضعف

بقیه از صفحهٔ قبل

صدم تاریخ سلوکید مطابق میشود باسال دویست وسیزده یادویست ودوازده قبل از میلاد وسال شکانیان دوازده ماه بوده است از این قرار: دیوس ـ آپلائوس ـ اودی نوس ـ پریتیوس ـ دیستروس ـ گزانتیکوس ـ آرته میزیوس ـ دازیوس ـ پانموس ـ لوس ـ گرپی آوس ـ هیپر بره تائوس ویکماه فوق العاده در هر چند وقت یکبار ملاحظهٔ فصول اختیار مینموده اند پس ماه این طایفه قمری بوده و فصول سیرش نداشته میبایست درهرسه سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی وفصول موافقت نماید واین ماه زیادی را آمبی بولیس مینامیده اند — درر التیجان.

[1] (Euripide) — یکی از شعرای معروف تراژدی یونان است (۴۸۰ — ۴۰۶ ق م).

پیدا کرده و اشکانیها بتمدن و آداب یونانی اعتنائي نداشته اند — چنانکه بعضي گویند در آن زمان دیگر اشکانیان از علوم و آداب یونانیان چیزي نمی فهمیدند [۱] .— از موقعی که سلاطین اشکانی باروميها ارتباط پیدا کردند [۲] رفته رفته مایل تتمدن و آداب آنها شدند — این بود که یك قسمت هم زبان و آداب رومیها دردربار سلاطین اشکاني رواج یافت . — پارتها قسمتي هم از آداب آرامي ها [۳] وقوم بني سام کسب کرده اند ..

زبان وخط وعلوم وآداب

در این دوره

در خصوص زبان در این دوره عقاید مختلف است : مثل اینکه بعضی گویند زبان رسمي اشکانیان زبان یونانی بوده — و برخي گویند مرکب از یونانی وایرانی بوده و برخي گویند مرکب از ایراني وتورانی

---

[۱] در رالتیجان .

[۲] نخستین ارتباطی که ایران باروم پیدا کرد در (۹۲ ق م) در ایام مهر داد دوم است — ولي ربط اکید ایران باروم بعد از آن وجود گرفته است .

[۳] آرامی ها از نژاد بني سام مابین دجله وشامات سکني داشته اند و زبان آنها دولهجه داشته است یکي شرقی یا (کلدانی) ودیگری غربی یا (سریانی) و خط آنها ازخط عبری منشعب شده است — وفعلا در بعض قرای شامات دستهٔ نزدیك باین زبان حرف میزنند .

بوده وزبان (دري) كه مخلوط از چند زبان است همان زبان پارتها بوده است . — و بعضى گويند زبان پارتها مخلوط از مدي و پارسي بوده است وزبان (پهلوى) را همين زبان دانسته اند[۱] — وهمچنين اقوال ديگر .

ولى بايد دانست كه براى تبديل زبانى بزبان ديگر قرنهاي متمادى لازم است — و اينكه زبان يونانى رسمى عمومي در آنوقت شده باشد خيلي مستبعد است و بمحض دانستن زبان يونان نمى توان گفت كه زبان رسمى معمولى آن دوره زبان يونانى بوده است — وچنانكه بعض مورخين نوشته اند چند نفر از شكانى زبان عبرى وكلدانى را هم آموخته بودند وليكن تحصيل السنهٔ خارجه فقط براى استفادهٔ علمى و دولى و رفع حاجت بوده است نه اينكه زبان رسمى عمومي باشد . — بلى در كثرت دخول لغت يونانى درزبان اشكانيان جاى ترديد و انكار نيست — ودر آن عصر زبان پارسها خيلى مخلوط با السنهٔ خارجه شده است چنانكه بعضى گويند در آن قرون زبان حيقيقي ايرانى فقط فارس و كرمان ولرستان واصفهان تكلم ميكرده اند ودرساير بلاد ايران مخلوط با السنهٔ ديگر بوده است ودر خوزستان زبان مخصوصى داشته اند مركب از كلدانى و ايرانى [۲] . — گرچه بعضي مستبعد نتوانسته اند كه يك

---

[۱] نقل اقوال را صاحب دررالتيجان مفصل كرده است .

[۲] دررالتيجان .

یك چند زبان وخط یونانی در آن دوره شایع وزبان وخط رسمی شده باشد و بعد از آن از بین رفته باشد و این مطلب را تنظیر کرده اند باینکه مدتی دراز بعداز اسلام زبان عربی در ایران زبان رسمی بوده وکم کم از بین رفته است ومیگویند اسکندر وخلفای او درمدت سلطنت خودشان از زبان و خط دورهٔ هخامنشی در ایران چیزی باقی نگذاشتند. — ولی تصدیق این مطلب محتاج بیقین قاطع است .

و همچنین راجع به (خط) در این دوره — برخی گویند که مانند زبان خط رسمي دولتي در عهـد اشکانیان خط یوناني بوده است (بقرینه بعض الواح و مسکوکات آن دوره) — و کلیهٔ مراسلات و فرامین واحکام را دبیران سلاطین این سلسله خواه متعلق بخارجه باشد و خواه بداخله بلسان یونانی مینگاشته اند . — و بعضی در این خصوص طور دیگر اظهار عقیده کرده اند .

خلاصه : عقیده را که اخیراً دستهٔ از محققین پسندیده وتقویت کرده اند این است که : زبان اشکانیان زبان (پهلوی) بوده است واصل کلمهٔ (پهلو) پَرْتَوْ یعنی (پارت) بوده است و لفظ (پَرْتَوْ) تبدیل به (پَرْهو) ورفته رفته به (پَلهو) و بالاخره به (پهلو) یافته است . — و لفظ (پهلوی) و (پهلواني) بمعنی منسوب به (پارت) میباشد — و شاهزادکان ونجباي پارتی از این جهت خود را پهلو وپهلوان مینامیده اند که منسوب بقوم پارت بوده اند [۱] . —

[۱] این قسمت مأخوذ است ازتاریخ مشیر الدوله — و مابعد از این درخصوص

و زبان (پهلوی) از اختلاط زبان ایرانی با لغات و اسامی سکائی تولید شده است — و اصل زبان پارتیها آریانی ایرانی بوده ولیکن بواسطهٔ همجواری آنها با قوم سکائی بالنسبه مخلوط با زبان سکائی شده است [۱]
وزبان پهلوی اشکانی با زبان پهلوی ساسانی اندك تفاوتي دارد ولي هر دو در حقیقت یك زبان است که ما بین فارسی قدیم و فارسی کنونی واقع است .

بلي : چنانکه سابقاً اشاره شد در نتیجهٔ آشنائی اشکانیان با تمدن وزبان و آداب یونانی ورومي قسمتي از لغات آنها نیز داخل دراین زبان شده و آداب آنها درمیان این قوم روح یافته است .

و اما راجع به (خط) دراین دوره — هر چند روی عمدهٔ مسکوکات اشکانیان خط یونانی است ولیکن تنها این مطلب دلیل قطع نمیشود که خط معمولي رسمي خط یونانی بوده است مگر اینکه دلائل محکم دیگری درکار باشد — زیرا چنانکه بعضی گفته اند درزمان حکومت زیت لن بیه در یمه ی فارس سکه ها ضرب نموده اند وخط آنها پهلوي وصورت یکی از سلاطین ساسانی روی آنها نقش شده است — با وجود

بقیه از صفحهٔ قبل
زبان پهلوي شرحی خواهیم نگاشت — و اینجا این نکته را گوشزد میکنیم که درزبان پهلوي راء ولام بیکدیگر تبدیل میشوند چنانکه بعضی نوشته اند .

[۱] در زمان قدیم قسمتی از سکاها موسوم بعشیرهٔ داهه مابین اراضی گرگان وطرف بحر خزر سکنی داشته اند — و این صفحه را دهستان مینامیده اند — بنابراین این قوم همجوار بوده و مابین آنها اختلاطی حاصل شده و از عشیرهٔ داهه طایفهٔ پارنی منشعب گردیده است — اشکانها نیز دسته از آنها بوده اند .

اینکه در آنموقع سلطنت عربی درکار بود، وزبان رسمی دولتی زبان پهلوی نبوده است . — و بعلاوه بعض سکه ها و آثار دیگر پیدا شده است که متعلق بدوره اشکانیان است که روی آنها کلمات پهلوی نوشته شده است باخط آرامی (مانند (سکه های مهرداد چهارم و بلاش اول وسوم وچهارم و پنجم) ونسخهٔ که دراورامان کردستان در ۱۹۰۹ م پیدا شده است [۱] .

باري: آنچه نزد پارهٔ از محققین مقبول است این است که خط میخی در دورهٔ اشکانیان بالمره متروك نبوده است و در بابل الواحی پیدا شده است باخط میخی متعلق بدورهٔ اشکانیان — ولي خط معمولي آن دوره (خط آرامي سرياني) بوده است نه خط میخی [۲] .

دلیل این قول نسخهٔ اورامان کردستان وسکه هائی است که دارای کلمات پهلوی باخط آرامی است .

بعقیدهٔ ما این دلیل هم بتنهائی برای اثبات قطعی این مدعا کافي نیست مگر اینکه ادلهٔ قاطعهٔ دیگري منضم باو باشد — زیرا مسکوکات پارتی باخط یوناني زیاد است وهمچنین لوحه هائي که متعلق بآن دوره است باخط یونانی مانند دو نسخه که در همان اورامان کردستان پیدا شده است که روی پوست آهو بخط یونانی نوشته شده است .

بلی : وجود این گونه آثار فقط حاکي ازاین است که درآن

---

[۱] تاریخ مشیر الدوله .

[۲] تاریخ مشیر الدوله .

زمان خط آرامي وزبان پهلوی اشکانی وجود داشته است مثل اینکه امثال
این آثار هم موجود است که دلالت بر وجود زبان وخط یونانی در آن عصر دارد
— واما این که حقیقةً کدام از آنها زبان وخط رسمی عمومی بوده
است از روی این گونه آثار بطور قطع معلوم نمي کردد. — وممکن است
کسی بگوید که هر کدام از آنها مدتي معمول بوده و یکی جانشین
دیگري شده است. — یا اینکه مثلاً خط عمومی خط میخي یا آرامی
بوده وخط یونانی مخصوص دربار سلاطین ومسکوکات ومراسلات خارجی
بوده است. — واحتمالات دیگر هم در این باب ممکن است وشاید در اینکه
خط اشکانیها ازروی خط آرامي اقتباس شده باشد کمتر جای تردید باشد.

درخصوص زبان در این دوره شاید مطلب روشنتر ازخط باشد وازروی قرائن
زبان شناسی این عقیده قوت داشته باشد که زبان عمومی آن دوره
همان زبان آریائی ایرانی بوده است ولیکن مخلوط با لغات السنهٔ دیگر
از قبیل سکائی و یونانی وغیره .

واما درخصوص علوم در دورهٔ اسکندری و اشکانی — معلوم
است که غلبهٔ سکندر وحکومت خلفای او در ایران تاحدّی که ممکن
بوده است ازعلوم وتمدن یونانی در این مملکت منتشر ساخته و طب
و فلسفه و نجوم یونانی را در ایران رواج داده است. — و همچنین
قسمتی از اشکانیان تا اندازهٔ که توانسته اند بنشر علوم و ادبیات یونانی
پرداخته اند. — ولیکن این حالت تا آخر دورهٔ اشکانیان برقرار نبوده
سکه چنانکه گفته شد اخیراً از یونانیها صرف نظر کرده بنشر تمدن

وعلوم سایر ملل از قبیل رومیها پرداخته اند . — بالجمله اشکانیان از هر یك ازملل مختلفهٔ یونانی ورومی وسوریه وآسوریها قسمتي کسب تمدن وعلوم کرده اند . — واین نکته را نیز نباید فراموش کرد که از بقایای دورهٔ اول در ایرانیان علوم وآدابی بوده است ولیکن نه باندازهٔ که در مقابل سیل تمدن وعلوم یونانی وغیره نمایشي داشته باشد — وبعد از غلبهٔ اسکندر تمدن وعلوم ایرانی بمنزلهٔ چراغ نیم مرده یامرده بوده است که مایهٔ چشم روشني نیست . — وشاید یکی از علل که وادار کرده است پارتیها را بمتابعت وپیروي تمدن وعلوم یونانیان همین امر باشد که آثار ایران را دولت اسکندر وخلفاي او محو کرده بودند ومطابق نقل مورخین اغلب کتب نفیسهٔ علمي وادبی کتابخانهٔ اصطخر در زمان اسکندر حمل بیونان وموجب رونق وبسط علوم وآداب یونانیان شده است . — وبرفرض که اشکانیان میخواستند باحیاي علوم وادبیات ایرانی بپردازند ممکن نبوده است . — از این جهت دست بدامان یونانیان زدند وآنچه ایرانیان قبلاً خود داشتند بعد ها از بیگانه تمنا نمودند .

خلاصه : اشکانیان چندان بعلوم وآداب ایراني وحفظ آثار ادبي وعلمي (ومذهبي) اعتنائي نداشته‌اند .— فقط یکنفر ازاشکانیان بلاش اول (مدت سلطنت ۵۱—۷۷ ق م) درصدد جمع آوري اوستا برآمده است . — بعضی گویند که کتاب (کلیله ودمنه) وکتاب (سندباد) از آثار نویسندگان دورهٔ اشکانیان است . — وبرخی عقیده

دارند که این دو کتاب در ایام سلطنت آنها از هند بایران آمده است نه در اواخر عهد ساسانیان [۱] . — و تصدیق این عقیده محتاج بدلیل قطعي است . — و در خصوص کتاب کلیله ودمنه بعد ازین شرحی خواهیم نگاشت .

دانشمندان دورهٔ اشکانیان اغلب (مُغها) بوده اند که علاوه برسمت روحانیت سمت معلمی نیز داشته وخواندن ونوشتن وحساب کردن را بمردم می آموخته اند و بالاخره معها طبیب ومدرّس ومعلّم و منجّم وسالنامه نگار نیز بوده اند .

صنایع — دردورهٔ اشکانین چندان اهمیّت نداشته وپست ترازدورهٔ هخامنشی بوده است .— واغلب روي پارچه وپوست آهو وکاغذ حصیری یا پپروس (یك قسم نی درحوالي بابل) چیز مینوشته اند — ونقاشی وحجاری و موسیقي و امثال آنها بندرت اگر یافت میشده است بیشتر بسبك یونانی و رومی شبیه بوده است — و آثار وابنیهٔ مختصری ازقبیل معبد کنگاور شبیه بمعابد یونانی و معبد ناهید یا (اناهتیا) در همدان بیکی از سبکهاي ستون سازی یونانی — ودر الحضر (هترا) قسمتی از معماري ایراني وقسمتی بشیوهٔ رومی — ودربیستون وغیره باشکانین منسوب است [۲] — و تنها چیز مهم از صنایع دورهٔ اشکاني همان سکه هست .

---

[۱] دررا یتجان .

[۲] تاریخ مشیر الدوله .

ابنیه و آثاری که منسوب باسکندر و خلفای اوست در ایران و غیره زیاد است .

در خاتمه این نکته را نباید فراموش کرد که آنهمه یا فشاریهای اسکندر و خلفای او و آنهمه بی اعتنائی پارتیها بالاخره نتوانست تمدن یونانی را در اعماق روح ایرانیان نفوذ بدهد — بلکه تأثیر آن سطحی بوده است .

دوره سوم قبل از اسلام

دورهٔ ساسانی از سال (۲۲۶) میلادی تا سال (۶۵۰) میلادی

این دوره شروع میشود از موقع انقراض دولت اشکانی در ایران (۲۲۶) میلادی و تأسیس دولت ساسانی بهمت اردشیر بابکان تا حدود انقراض دولت ساسانی وقتل یزدگرد سوم (۶۵۰) میلادی[۱] .

---

[۱] در حواشی سابق نوشتیم که بعضی انقراض دولت اشکانی را در ایران سال (۲۲۴) میلادی نوشته اند . — سال قتل یزدگرد سوم را در مرو بعضی سال (۳۱) هجری و (۶۵۲) میلادی نوشته اند — و بعضی مورخین در (۶۵۱) میلادی . — و ما در اینجا از تحقیق این مطلب صرف نظر کرده ایم زیرا یك یا دو سال قبل اهمیت نیست و یزدگرد برفرض حیات دراینموقع فراری وموارئ بوده و در حقیقت سلطنت بدست اعراب بوده است . — محض فائدهٔ طریق قربی

این دوره نامیده میشود به (دورهٔ ساسانی) یا (دورهٔ قـدیم دوّم) در مقابل دورهٔ هخامنشي یه قدیم اول

در این دوره کوکب طالع ایرانیان از حضیض وبال وتحت الشعاع نکبت وادبار خارج کشته باوج شرف وکمال و وسط السماء عزت و واقبال رسیده — و بهمت دانشمندان و سلاطین معرفت پژوه اختـر سعادت این مملکت بعداز حدود پنج قرن ونیم هبوط وافول باشعشعه ودرخشندگی هرچه تمامتر ازافق سعادت دمیده وروشنی بخش دیدهٔ جهان کشته است — بالاخره در این دوره از هرسو برروی اهالي این سر زمـین ابواب ترقّي و تکامل باز و آب رفتـه دوباره بجوی باز آمده است .

ایرانیان این دوره از حیث جلالت وعظمت وعلم وتمدن مابین ملل متمدنهٔ آن عصر حائز اولین رتبه بوده اند و دولت ساسانی درمیان ملل مشرق از بزرگترین دول مقتدرهٔ آن عهد محسوب میشده است .

بقیه از صفحهٔ قبل

برای تطبیق سال هجری بمیلادي در اینجا نوشته میشود — سال هجري قمري را سی و سه (۳۳) طرح باید کرد و زائد را انداخت و بعد از آن عدد (۶۲۲) بر سال قمري افزوده عدهٔ طرحها را از آن کم باید کرد سال میلادی بدست مي آید — یااینکه ازتعداد سال میلادی (۶۲۲) وضع وعدهٔ طرحهای سال هجری قمري را بر آن اضافه باید کرد حاصل سال هجری قمري خواهد بود مثلا

۱۳۴۸ : ۳۳ ؛ ۴۰ ۱۳۴۸ + ۶۲۲ = ۱۹۷۰ — ۱۹۷۰ - ۴۰ = ۱۹۳۰ .

وبرای تطبیق تحقیقي رجوع بقانون جداول (زیج) بشود

در این عصر ایرانیان درجهٔ اکمل از هر چیز را دارا ودرتمدن وعلوم و آداب واخلاق مقتدا وپیشواي اقوام دیگر بوده اند. — و چنانکه بعد از این انشه شرح داده خواهد اساس و شالودهٔ تمدن و نهضت علمی اسلامی که از بزرگترین نهضتهاي علمی دنیا بشمار میرود بیشتر از روی بقایاي تمدن و علوم و آداب ایرانیان این عهد ریخته شده است .

یك قسمت ازاین دوره صرف احیاي مآثرقدیمه وترمیم خرابیهای چند قرن گذشته و قسمتي صرف تکمیل نواقص وتحصیل فضایل و کمالات لازمه شده است .

اردشیر اول (اَرْتَ ْخشتر) در زمان شاهنشاهی خود (۲۲۶ — ۲۴۱ م) نکتهٔ الملك والدین توامان را کوشزد عامه کرده بتجدید و ترویج مذهب زردشت (که درقرون گذشته و زمان اشکانیان رواج نداشت) پرداخت و آتشکده های خاموش شده را امر کرد روشن کردند و مغها را احترام کرد و اهمیت داد ومؤبدان مؤبد (رئیس روحانیین بتقدیم مضاف الیه بر مضاف و تلفظ ذال معجمه در لغت پهلوی) بمقامات عالیه ترقي داد — و بجمع آوري اوستا که از عهد بلاش اول اشکانی (۵۱ — ۷۷ق‌م) شروع شده بود همت برگماشت و این کار را به (تَنْ سَر) نامي که هیربدان هیربد بود محوّل نمود وبالاخره کتب اوستارا جمع آوری نموده امر کرد که بپهلوی بر آن تفسیری بنویسند (این تفسیر همان زند معروف است) ومذهب زردشت

را دو باره مـذهب رسمی عمومي و دولتي قرار داد — و از هر طرف مردم را بمتابعت آئین زردشت ودینداری تشویق کرد و روسای مذهب نیز کمر همت بر ترغیب مردم و ترویج این مذهب بستند — چنانکه (تن سر) سابق الذکر کاغذي بپادشاه طبرستان کشناسب (معرّب آن جسنفس است) نوشت و او را بتمکین اردشیر تشویق نمود[۱].

اردشیر علاوه بر احیای امور مذهبي در تنظیم امور دولتی ومملکتي نیز سعی وافي مبـذول داشته از هر جهت امور داخـله را منظم ساخته است .

پیداست کـه این کارها تا چه اندازه درروحیات ایرانیان تأثیر دارد — زیرا علاوه بر ایجـاد روح اتحاد وتعصب مذهبی نشر آراء حکیمانه وعلمی زردشت قهراً مردم را بعلم وحکمت و اخلاق و تمدن آشنائی داده و آنرا بکسب علوم و آداب متوجه نموده است.

باري در زمان اردشیر امور مذهبي و سیاسی ایران سر و صورتی گرفته ومردم بالنسبه فارغبال و مرفه الحال گشته اند و برای نشر تمدن و علوم و آداب زمینهٔ خوبي فراهم شده است — زیرا (اذهان

[۱] این مراسله را ابن مقفع در قرن دوم هجری از پهلوی بعربی ترجمه کرده و در قرن ششم هجري ابن اسفندیار ترجمهٔ عربي را بزبان فارسی نقل کرده و در مدخل کتاب تاریخ طبرستان کنجانیده و این کتاب فعلاً در موزهٔ هند لندن است . بعض مستشرقین (دارمس تتر) آنرا بعد از اوستا وکتیبه هاي هخامنشی مهمترین سند تاریخي ایران دانسته است — تاریخ مشیر الدوله .

در سایهٔ آسایش سیاسی و آرامش خاطر بکسب علوم و فضایل متوجه می گردد) .

بقول مورخ شهیر ابوالفـدا [۱] در دورهٔ ساسانیان اولین نهضت علمی ایرانی از زمان (شاه پوهر) شاپور اول (مدت سلطنت ۲٤۱ ـ ۲۷۱ م) شروع میشود — زیرا این پادشاه مقتدر در اثر پیشرفتهای سیاسی وغلبه بر لشکر روم (درجنك دوم باروم از ۲۵۸ تا ۲۶۰م) واسارت والرین (Valérien) امپراطور روم و عدهٔ بسیاری از رومیان — کمر همت بر آبادی مملکت ونشر علوم و آداب برلست . — چنانکه اسرای رومی را بساختن پل شوشتر و سد شادروان (بر رود کارون درشوشتر معروف به بند قیصر) وشهر شاپور (نزدیکی کازرون در فارس) وادار نمود — و همچنین در خوزستان شهر جندی شاپور [۲] را بدست مهندسین واسرای رومی بنا کرد وشهر نیشابور را درخراسان ساخت . — وجمع دیگر ازفضلای رومی را بواسطهٔ محبت بپای تخت خود جلب کرد وآنها را بنشر علوم تشویق کرد ودستهٔ از ایشانرا بیونان

[۱] عماد الدین اسمعیل بن ملك افضل از مشاهیر مورخین و جغرافی دانان اسلامی است — از کتب معروفه اش یکی درتاریخ است موسوم به (المختصر في اخبار البشر) و دیگر در جغرافیای عمومی موسوم به (تقویم البلدان) وفاتش ۷۳۲ ه) .

[۲] اسم اصلی این شهر (وه انتیوك شپور) بوده یعني شهر شاپور که بهتر ازانطاکیه است — بعدها این لفظ مبدل به (وندي شابور) وگندی شاپور و (جندي شپور) شده است — تاریخ مشیر الدوله .

فرستاد و کتب علمی یونانی را ازقبیل طبّ وفلسفه بایران وارد نمود بفارسي ترجمه کرد — وبواسطهٔ تشویق و ترغیب او مردم بتعلیم و تعلّم واستنساخ این کتب مایل شدند ودر نتیجه علوم و آداب شهرتي یافت و بیشتر زمینه برای پیشرفت علمی وادبي ایرانیان مهیا گشت .

بعد از شاپور اول سلاطین دیگر نیز جسته جسته بترویج علوم ومعارف متمایل بوده اند . — از آنجمله محتمل است که یزدجرداثیم (بزه کار) در مدت سلطنت خود (۳۹۹—۴۲۰ م) بواسطهٔ ارتباط با رومیان از علوم وآداب آنها بهرهٔ بایرانیان رسانیده باشد . — بهرام گور (مدت سلطنت ۴۲۰ —۴۳۸م) ذوق ادای فطری ومیل مفرطی مخصوصاً بموسیقی وادبیت داشته است — چنانکه مسعودی (در کتاب مروج الذهب) مینویسد که بهرام گور بفارسی و عربی اشعار بسیار انشاد کرده است [۱] . و بعض مورخین [۲] نوشته اند که بهرام گور چهار صد نفر سازنده ونوازنده از هندوستان بایران وارد کرد وآنها را در اطراف ونواحی این مملکت جای داد — وحمزة بن

---

[۱] بهرام بن یزدجرد مابین اعراب تربیت شده بود از این جهت زبان عربي را خوب میدانسته است — درحیره یك فرسخی کوفه نزد نعمان ملك حیره در قصر خورنق تربیت یافته و بتقویت نعمان صاحب تخت و تاج شده است — و ملوك لخمی درایجا دست نشاندهٔ ساسانیان بودند ودر «۶۰۲ م» خسرو پرویز آنها را منقرض و حاکم دیگری برای آن نواحی معین کرد .

[۲] ابو منصور ثعالبی «متوفی ۴۲۹ ه» صاحب کتاب «غرر اخبار ملوك والفرس» که درپاریس طبع شده است .

حسن اصفهاني [۱] در ضمن حکایتی آورده است که بامر بهرام گور دوازده هزار لولی [۲] ورامشگر وخنیاگر ازهندوستان بایران آمدند و در اصقاع و اکناف مملکت پراکنده شدند .

خلاصه : بهرام گور نظر بمیل و شوق طبیعی خود بموسیقی و ادبیت وارتباطی که با هند و عرب داشته است — بالطبع این قسمتها را ترویج کرده و از علوم وادبیات هند و عرب منافعی بایران عاید ساخته است .

باری : زمینهٔ ترقی ونهضت علمی در ایران ازهر حیث فراهم می شد تا اینکه نوبت سلطنت بپادشاه دانشمند علم دوست ادب پرور کسری انوشیروان عادل (۵۳۱ — ۵۷۸ م [۳]) رسید . — انوشیروان دیگر خود شخصاً عالم بوده و بمطالعهٔ کتب علمی میل مفرطي داشته است . — در ایام این پادشاه کاملاً وسایل نهضت علمي ایراني آماده گشته است — زیرا اولاً حسن تدبیر وسلوك عادلانهٔ او باعموم مردم وکافهٔ طبقات خاطر عامه را قرین آسایش وآرامش ساخته وافکار واذهان افراد جامعه را بیدار ویکنوع آزادی وامنیت معنوي بدانها

[۱] ادیب ومورخ معروف متوفی درحدود « ۳۵۰ ه » .

[۲] لوری یا (لوری) — بعضی نوشته اند که نسل آنها هنوز در مملکت ایران باقی است و (قراچی) هاي حاليه ازنژاد آنها هستند ولوریهای سیاه چهره بنی زدن وسازندگی معروفند .

[۳] بعضی مدت سلطنت انوشیروان را از « ۵۳۱ » تا « ۵۷۹ » میلادی نوشته اند .

بخشیده است — ودرسایهٔ رعیّت پروري و عدالت گستری این شاهنشاه عظیم الشأن اولین مایهٔ جنبش فراخ علمي و جوشش منابع سرشار اد و یگانه وسیلهٔ ترقیات اساسی و معنوی اعنی (حرّیت و عدالت) ایجاد گشته است — و ثانیاً شخص هنر پرورش کمر همت بر نشر علوم و معارف تنك بر بسته درمدت قلیلی سرتا پا مملکت ایران را یك مملکت علمي ادبي ساخته است .

ازحسن اتفاقات آنکه در آن زمان فلسفهٔ افلاطوني در روم بحدّ کمال رسیده بود و امپراطور مسیحی روم (ژوستی نین [۱]) بواسطهٔ اختلافات مذهبي مدرسهٔ فلسفی آتن را بست و فلاسفه و متفکرین ر تبعید کرد — از آنجمله هفت تن از مبرزین فلاسفه و دانشمندان روم که سیمپلیسیوس (Simplicius) و دامسیوس (Damascius) از معروف آنها بودند بخدمت انوشیروان آمدند و بدرگاه او پناه آوردند — انوشیروان مقدم آنان را گرامی و فرصت را مغتنم شمرده از آنها استفاده علمي و دلی بسیار کرد و از ایشان خواست که

[۱] ژوستی نین « ۵۲۷ — ۵۶۵ » مشهور ترین امپراطوران روم شرقي ومعصر انوشیروان عادل است — درسال « ۵۴۳ » مجبور شد که با نوشیروان معهده ببندد و هرسال مبلغي خراج بدولت ایران بدهد — و همچنین در معاهدهٔ دیگري متعهد شد که هرسال سي هزار قطعه پول طلا عنوان خراج تقدیم انوشیروان نماید .

بتألیف وتصنیف وترجمه وتعلیم وتعلّم بپردازند — حکمای مزبور بانهایت رغبت قبول این امر را نموده چندین کتاب درطبّ وفلسفه ومنطق وغیره تألیف کردند و بفارسي پهلوي ترجمه شد. — انوشیروان بهمین اندازه قناعت نکرد بلکه عدّهٔ از علماء و فلاسفهٔ دیگر را از اطراف و اکناف ممالك از هندیها ویونانیها ومترجمین زبردست ازسریانیها وعیسویها بایران جلب کرد وآنها را بنقل وترجمهٔ کتب علمی وادبی ونشر علوم وآداب وادار ساخت — و همچنین عدّهٔ از دانشمندان را بممالك دیگر گسیل داشت وکتب مفیده را بتوسط آنان بایران وارد کرد وآنها را بفارسی ترجمه ونشر نمود — چنانکه برزویه طبیب [۱] را برای آوردن کتاب کلیله و دمنه و چند کتاب علمي و ادبی دیگر بهندوستان روانه ساخت و قسمتی از کتب هندی سانسکریت در آن زمان بفارسي پهلوي نقل وترجمه شد. — و انوشیروان شخصاً بمطالعه وتتبع کتب علمی اشتغال می ورزیده ودر مجالس علمي حاضرمیشده ومجلس خصوصی برای حلّ مسائل علمی تشکیل میداده و با علما مباحثات ومنظرات علمی میکرده است (مأمون عباسی تقریباً دردو

---

[۱] مرد حکیم دانشمندي بوده است و نزد انوشیروان منصب حکیمباشي داشته است — وگویند بعد ز مراجعت او ازهندوستان انوشیروان خیلی باو احترام کرد و بپهلوي خودش نشاند وگفت هرچه خواهی بتو میدهم هرچند شرکت در سلطنت باشد. — علاوه برکلیله ودمنه شطرنج ونرد را نوشته اند که از هندوستان براي انوشیروان آورده اند — و سندباد از بعضی نقل شده که گفته است کلیله و دمنه وسندباد در زمان اشکانیان بایران آمده است نه در دورهٔ ساسانیان .

قرن و نیم بعد از انوشیروان همین شیوه را معمول داشت) . — باندازهٔ انوشیروان درمسائل علمی مهرت یافته بود که حکمای یونانی مصاحب وی او را از شاگردان افلاطون تصور میکردند [۱] .

از جمله کارهای مهم انوشیروان اینکه اطبای ماهر ازهند ویونان بایران آورده ومدرسهٔ طبّی و مریضخانهٔ بزرگی بنام (مارستان) درجندی شاپور برای تعلیم صناعت طبّ و معالجهٔ مرضی تأسیس کرد و محاسن طبّ هندی وبقراطی را بایکدیگر جمع نمود — این مدرسه درعصرخود مانند مدرسهٔ اسکندریهٔ مصر بوده مریضخانهٔ جندی شاپور درعظمت و شهرت تا آن عهد درعالم نظیری نداشته است — و بعد از انقراض دولت ساسانی نیز چندان از عظمت این موسسه کاسته نشده ودر دورهٔ تمدن اسلامی مقام بزرگی را حائز است .

از جمله اموریکه در زمان انوشیروان از علل نهضت علمی باید شناخت وجود (ابوذرجمهر) حکیم وزیر انوشیروان است که بعد زین شرح حالی از او خواهیم نگاشت انشه .

باری : هوش سرشار و ذکاوت فطری و قرایح صافیه و قابلیت مخصوص ایرانیان برای هر نوع ترقی علمی و دینی ومدنی زیکطرف — و قدرت وثروت و تمدن و آسایش و رفاهیت عمومی ز طرفی — وعلم دوستی ومعارف خواهی وادب پروی سلاطین ساسانی از قبیل انوشیروان ز طرف دیگر . — اینهمه یکمرتبه دست بهم داده بیکه ترقی علمی و

[۱] تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان (ج ۳) .

فنی وادبی ایران را بجائي رسانید که دست کمتر ملّتی تا کنون بدانمقام رسیده است .

ایرانیان این دوره آنچه خود نداشتند از اقوام دور و نزدیك از قبیل : هندیها ، یونانیها ، بابلیها ، آشوریها اقتباس کرده از افکار خود شان نیز تصرّفاتی کردند و رفته رفته در هر علم وفنی از طبیعیات وریاضیات ومنطق مخصوصاً علم نجوم وافلاك وفلسفه وطبّ وهمچنین درفنون شعر وادب وتاریخ وفنون جمیله نقاشی و حجاری و نقاري و موسیقی و غیره مهارت کامل پیدا کردند — ودرهر فني کتب بسیاري تألیف کردند که بعدها قسمتی ازمؤلفات آنها را مسلمین بعربي ترجمه نموده مقدمهٔ نهضت علمي خویش قرار دادند .

خط وزبان وعلوم وآداب دورهٔ ساساني

بعد از مقدمهٔ مذکور خصوصیات ادبی وعلمی وفنی دورهٔ ساسانی در ذیل چند عنوان نگاشته میشود :

خط در دوره ساسانی

خط دورهٔ ساسانی (خط پهلوی) بوده است .— دلیل این مطلب وجود مسکوکات و کتیبه ها و الواح و آثار بقیه از این دوره است.

چنانکه در مباحث گذشته اشاره شد خط میخی پارسی دردورهٔ اسکندری و اشکاني رفته رفته متروك یا در حکم متروك شده است —

نمونهٔ خطّ پهلوی - از کتاب گیگر و کوهن (اساس فقه اللغه ایرانی)

وایرانیان اندك اندك بخط آرامی یا (سمیتکی) آشنائی پیدا کرده بودند بطوریکه خط میخی درنظر عمومی غیر مأنوس می‌آمده وعادهٔ آن برای ایشان مشکل بوده است. — این است که در دورهٔ ساسانی خط پهلوی که از روی خط آرامی اقتباس شده است رایج گشته — و شاید علل دیگری هم درکار بوده که ساسانیان را از ترویج خط میخی پارسی مانع شده است. — خط پهلوی در حقیقت ریشهٔ خط فعلی ما و مادر خط کوفی میباشد — ودوشیوه یا دو قسم داشته است: یکی (پهلوی کلدانی) وبتعبیر بعضی پهلوی (عراقی) ودیگر (پهلوی ساسانی) — وهردو قسم در این عصر معمول بوده است.

علاوه براین دوشیوه ایرانیان در آن دوره با (خط یونانی) نیز آشنائی داشته وبالنسبه معمول بوده است — چنانکه کتیبهٔ (نقش رجب) با دو قسم خط پهلوی (کلدانی — ساسانی) وبعلاوه با ترجمهٔ یونانی نوشته شده است.

خط پهلوی خیلی مشکل است — بطوریکه مدتهای متمادی علما ومتتبعین زحمت کشیدند تا بالاخره حل معما را کرده بالنسبه برموز این خط پی بردند.

علت شکل خط پهلوی مطابق تحقیق محققین و تصریح ابن مقفع[۱] دو چیز است: اول — اینکه حروف محدود منحصر بود —

[۱] در کتاب (فهرست) ابن ندیم نقل از ابن مقفع کرده است که فرسیه دری هجائی بوده با موسوم به (زوارش) وضع بطور علامت داشته ...

وبري هر صدائي در زبان پهلوي آن دوره علامتي مخصوص نيست وكاهي يك علامت به چند صدا خوانده ميشود — و اگرچه ظاهراً بيست و پنج[۱] حرف يا علامت بيش نيست وليكن درحقيقت براى قرائت اين خط دانستن بالـغ برهزار علامت يا بيش از آن لازم است. — ازاين جهت بقرائت اشخاصى كه درزمان ما مدعى دانستن خط پهلوى هستند نميتوان مطمئن شد كه مطابق صداهاي اصلى كه در دورهٔ ساسانيان بوده است ميخوانند. — دوم — اينكه ايرانيين دراين دوره دوقسم تحرير داشته اند: يك قسم آنكه (هُوزْ وارش) يا (زوارش) ميناميده اند — وقسم ديگر موسوم به (پازند) بوده است.

در پازند — فارسي ساده بوده است يعنى همانطور كه مينوشته اند ميخوانده اند ولغت وتلفظات پهلوي بوده است. — ودر (هوزوارش) آنطور كه مينوشته اند نمى خوانده اند باينمعني كه دركتابت لغت سيميتكى را مخصوص بالغت پهلوى مينوشته اند ودرقرائت آنها را بالفاظ

بقيه از صفحهٔ قبل

تميز حروف و كلمات از يكديگر — و گاهي بلغت ديگري مينوشته اند و بلغت خود ميخوانده اند مثل آنكه سريانى مينوشته و فارسى ميخوانده اند. انتهى ملخصا.

[۱] صاحب آثار العجم مينويسد كه هردو خط پهلوى ساسانى وعراقي داراى هجده حرف است ولى هريك بعضي از حروف را ندارند — حروف خط پهلوى ساساني را اينطور نوشته است (ا ، ب ، پ ، ت ، ج ، د ، ر ، ز ، س ، ش ، ك ، گ ، ل ، م ، ن ، و ، ه ، ى) و در رقم عراقى بجاى حرف (ج ، ز چ) است. مصدرك او چندان معلوم نيست خداوندش رحمت كناد.

ایرانی مبدّل ساخته و بفارسی میخوانده اند — چنانکه در کتابت : مالکا ، مالکان ملکا ، شمسا ، سنه ، اب ، من ، که لغت آرامی هستند منوشته و در قرائت : شاه ، شاهان شاه ، آفتاب ، سال ، پدر ، از ، ی خوانده اند .— اردشیر بابکان در یک کتیبه خود (مالکان ملکا اران) خوانده و این عبارت در آن دوره (شاهنشاه ایران) خوانده میشده است .— و عبارت سکهٔ بهرام گور این است : مزدیسن بغی ورهران ملکان ملکا ایران و انیران مینو چیتری من یزتان — ومعنی این عبارت چنین است و بنطور خوانده میشده . (مزدد پرست خدایگان بهرام شاهنشاه ایران وغیر ایران آسمانی نژاد از ایزدان) — کلمات ملکان ، ملکا ، من ، ازلغات آرامی مأخوذ است و بپهلوی تلفظ میشده است

طرزی که درحساب سیاق نویسي ما معمول است شبیه رسم الخط (هوزوارش) است — زیرا تقریباً عربی مینویسیم وفارسی میخوانیم — مانند اینکه : (عـ) و (۰) و (الـ) که تقریباً عشره ومائه و و الف عربي است مینویسیم ودر قرائت : ده، صد، هزار، میخوانیم وشاید رسم الخط سیاقي ما تقلید ازوضع کتابت (زوارش) عربی باشد

خلاصه : خط معمول این دوره همان دوره (خط پهلوي) بوده نهایت اینکه کاهی با این خط لغات آرامي نوشته و پهلوی خوانده میشده است وگاهي خالي از هوزوارشي بوده است مانند کتابهائی که در آسیای وسطي بزبان پهلوی خالص خالي از زوارش پیدا شده است [۱] .

علت اینکه لغات سیمیتکی زیاد داخل پهلوي شده وایرانیان را با این زبان بیگانه آشنا ساخته است همان ارتباط ایرانیها با ملل سیمتیث (آشوریها و بابلیها وآرامیها) بوده است . — و بعقیدهٔ ما

[۱] مشیر الدوله درتاریخ — وهمو مینویسد که رسم الخط زوارش در ممالک دیگر از آسیای غربی نیز معمول بوده است — چنانکه بابلیها و آسوریها درازمنهٔ قدیمه کلمات سومری مینوشته و به (بابلی) میخوانده اند — مثل اینکه در زبان بابلی پدر را (اَدَد) میگفتند و آسوریها (اد) مینوشته و اب میخوانده اند — و در کلمات انگلیسی امروزی هم باز ده کلمه زوارش وجود دارد یعنی پانزده کلمه را مختصر لاتیني مینویسند ولي انگلیسي میخوانند . — و این بنده مکرر درعوام ترک زبان دیده ام که کلمه را فارسی مینویسند وبترکی میخوانند مخصوصا قومی که زبان اصلی آنها ترکي بوده است مانند بعضی اقوام ایران .

نمونهٔ خطّ زند یا آرستائی - ازکتاب گیگر وکوهن (اساس فقه اللغه ایرانی)

از جمله اموري که باعث وجود وضع تحریر (هوزوارشي) شده است این بوده که ایرانیان بلغت پهلوي بیشتر اززبان وخط آرامي مأنوس بوده اند — و چون تدریجاً با این خط آشنا شده اند استعمال لغات سیمتیکی کمتر شده است چنانکه می بینیم رسم الخط (هوزوارشی) بیشتر متعلق باوایل دورهٔ ساسانیان است ودر اواخر بیشتر رسم الخط (پازند) معمول بوده است .

خط مانی - اوستائی - سُغدی

علاوه بر خط پهلوی چند خط دیگر نیز دردورهٔ ساسانیان ایجاد شده است : یکی درزمان شاپور اول (مدت سلطنت ۲۴۱—۲۷۱ م) بتوسط مانی که موسوم به (خط مانی) است.— خط مانی نیز ازخط آرامی اقتباس شده است صاحب الفهرست مینویسد که خط منانی (مانی) درخط فارسي وسریاني اقتباس شده وحروفش ازخط عربي زیادتر است — وبراي این خط صورتي رسم کرده است دیگر خطی که کتاب اوستارا بدان مینوشته اند وازاینجهت مشهورند (خط اوستائی) است — اختراع این خط بقول بعضی در قرن ششم میلادي شده است . — خط اوستائی ازروي خط پهلوی اقتباس شده ولي خیلی سهلتر از خط پهلوی است زیرا در این خط هجای کامل مراعات و برای هر صدای متحرك یا ساکن علامتي وضع شده است و از چپ براست نوشته میشده است (بعکس خط پهلوی که بتصریح بعضی از راست بچپ نوشته میشده است) —ودیگرخطي

موسوم به (خط سغدی) آن هم از خط آرامی اقتباس شده است .--
خط سغدی را در آسیای وسطی یافته اند و از ابتدا در همانجا انتشار
یافته و به (خط اویغور) مبدّل شده است .— خط آخری را برای
کتابت زبان ترکی بکار میرفته و بعد ها بخط مغول و منچو تبدیل
چنانکه اکنون هم معمول است [۱] .

هفت خط فارسی

مطابق نقل ابن مقفع

نگفته نگذریم که ابن ندیم [۲] در کتاب (الفهرست) از قول
عبد الله ابن مقفع نقل میکنند که : فارسیها دارای هفت قسم خط
بوده اند — ۱ - دین دفتری که کتاب اوستا با آن نوشته
میشده است . ۲ — ویش دبیری و آن دارای (۳٦٥)
علامت بوده اند که با آنها انواع فراست وزجر واشارات چشم و ایماء
و غمز وامثال آنها نوشته است . ۳ — کستج دارای بیست و
هشت حرف که عهود ومکاتیب رسمی ومهر ها و مسکوکات با آن

[۱] این قسمت عیناً مأخوذ است از تاریخ ایران پیرنیا .

[۲] ابو الفرج محمد بن اسحق بن یعقوب الندیم الورّاق — از رجال نامی تاریخ وادب است — وفاتش درحدود (۳۸٥ ﻫ) اتفاق افتاده است .

نوشته میشده است . ٤ — فیتم کستج دارای بیست و هشت حرف
که طبّ وفلسفه با آن نوشته میشده است . ٥ — شاه دبیری
که ملوك واعیان دولت اسرار دولتی را با آن مینوشته اند .— وکتابت
رسائل با خط موسوم به (نامه دبیری) یا (هام
دبیری) بوده است که تمام اهل مملکت با آن مینوشته اند بجز
سلاطین واین خط نقطه نداشته ودارای سی وسه حرف بوده وآنچه
عموم تلفظ میکرده اند همان را مینوشته اند وگاهی بلغت سریانی بابلی
مینوشته و بفارسی میخوانده اند . ٦ — راز سهریه که فقط
مابین سلاطین بیکدیگر معمول بوده است و ملوك اسرار خودشان را
با آن مینوشته اند وحروف و صوتش چهل تا بوده و برای هر حرف
و صوتی صورتی مخصوص داشته است ولغت نبطی در آن نبوده است .
٧ — راس سهریه که دارای بیست وچهار حرف بوده ونقطه
نداشته وگاهی مخصوص کتب منطق و فلسفه بدان نوشته میشده
است . و بعد از ذکر هفت قسم خط شروع برسم خط ازوارش
واینکه بلغ بر هزار علامت داشته است میکنند وصورتی از تمام
این خصوص رسم کرده است تعبیر ازوارش دبیری — شاه دبیری — راس

سهریه) که میگوید او رسم الخط این سه قسم اطلاعی نداریم .

ولي مخفي نماناد که هنوز بتحقیق معلوم نشده است که این خطوط چه بوده و از کجا آمده است و رسم الخط آنها بطور تحقیق معلوم نیست — و از صور این خطوط که صاحب الفهرست نقل ازابن مقفّع رسم کرده است بطور قطعي چیزي بدست نمی آید — و نمعلوم نیست که اسامی اصلیهٔ آنها در زبان پهلوی چه بوده است ؟ و بعلاوه خطوطی که او ذکر میکند با (نامه دبیری) که اسم برده است هشت قسم میشود . — و از همهٔ اینها گذشته مخصوصاً نسخهٔ چاپی الفهرست چندان اعتمادی نیست زیرا دراین نسخه که بدست من افتاد غلطهاي فحشی موجود است . باری مقصود ما فقط محض استطراد نقل کلام او بود و امید استکه بعد از ین حقایق این مطالب بطور قطع روشن و واضح گردد .

امتداد خط پهلوے تا بعد از اسلام

خط پهلوي در دورهٔ ساسانیان شروع و امتداد یافته است تاحدود یك قرن بعد از سلام (اواسط دولت بني امیه) — چنانکه مسکوکات قسمبیدان طبرستان وائل اسلام بخط پهلوي بوده است — و عرب بین از سلام با نقود ودراهم ودنانیر فارسي (رومی) معامله میکرده

اند. — در زمان معاویه مسکوکات بخط فارسی پهلوی بوده است. — و در زمان عمر درهم بغلی (منسوب به ابن البغل [۱]) باسکهٔ کسروی بوده و روی مسکوکات نوشته بوده است (نوش خور). — و در سنه ۶۱ هجري درشهر یزد سکه زده شده است که روی آن باخط پهلوي نوشته شده است: عبد الله بن زبیر امیر المؤمنین. — و در زمان حجاج بن یوسف ثقفی ایرانیان دفتر دیوانی عراق را باخط پهلوی اداره میکرده اند و حجاج در مقام برآمد که خط پهلوی را تبدیل بخط عربي کنند و یکنفر از ایرانیان برای دفتر دیوانی خط سابق را وضع کرد. — عبد الملك بن مروان (۶۵—۶۸) امر کرد که تمام دواوین و سکه ها را بخط عربی بنویسند [۲] و خط پهلوی و رومي وقبطی را تبدیل بخط تازه کرد [۳].

گویند اول کسي که عهده دار نقل دیوانها از پهلوی بعربی گشت صالح بن عبد الرحمن بوده است. — از این کار ایرانیها راضی نبودند زیرا از اینجهت صرف زبان وحصول آنها از میان میرفت و از آنجهت خیلی از کار میافتادند — گویند که شخصی مروان نام پسر فرخ زاد را که میخواست جای پدرش منشی و دفتر دار محاسبات دیوانی شود حاضر شد که مبلغ

[۱] در وجه تسمیه وصف درهم (بغلی) اقوال دیگری نیز هست — رجوع شود بکتب لغت وفقه (مسند حواشی شرح لمعه).

[۲] بعضي گویند طریق سکه زدن را امام محمد باقر ع بعبد الملك آموخته وبرخی نسبت بخالد بن یزید بن معاویه وبعضي بدیگری نسبت داده اند.

[۳] چند قسمت راجع بمسکوکات مأخوذ است از تاریخ تمدن اسلامي.

گزافي بصالح بدهد و او را از این کار منصرف سازد — صالح قبول نکرد ومروان درحق او نفرین کرد که : خدا ریشهٔ ترا قطع کند چنانکه ریشهٔ فارسی را قطع کردي [۱] .

باري خط پهلوي درقرون اولای اسلام مرسوم بوده ودر ادوار اسلامی هر چند از رسمیّت افتاده ولي باز در بعض جاهای ایران مخصوصاً موبدان و هیربدان زردشتی براي مکتوبات مخصوصاً مسطورات مذهبي بکار میرفته و در کنبد قبر قاموس بن وشمکیر آثار پهلوی موجوداست .

زبان دردوره ساسانی

زبانی که از این دوره معروف است (زبان پهلوی) میباشد — واین زبان غیر از زبان فارسی قدیم هخامنشي وغیراز فارسي اوستائی (که اوستا درآن انشاد شده) است . وآثاری که از این دوره باقي است ازقبیل کتیبه هاي ساسانی باین زبان نوشته شده است .

زبان پهلوی مابین فرس قدیم وزبان امروزی فارسي درحدّ وسط واقع است واغلب مورخین وزبان شناسان تصریح کرده اند که زبان پهلوي فرزند (فارسی قدیم) وپدر زبان کنونی فارسی است .

دراینکه این زبان درعهد ساسانیان معمول بوده است حرفي نیست

[۱] درمحاضرة الاوائل منطبعهٔ (مصر) مینویسد اول کسی که زبان فارسی پهلوي را معرب نقل کرد صالح بن عبد الرحمن منشی حجاج بوده و حکایت مروان را بصالح نقل کرده است .

ولی در مبدأ پیدایش و وجه تسمیهٔ آن عقاید مختلف است : برخی گویند بهلو بمعنی شهر است (فردوسی گوید : ز پهلو برون رفت کاوس شاه) و اهل شهرستانها باین زبان تکلم میکرده‌اند و (پهلوی) و (شهری) مرادف یکدیگر است بدلیل اینکه لفظ (پهلوی) بمعنی یکنوع از خوانندگی نیز آمده است که آنرا عیناً (شهری) نیز گویند [۱] — و برخی گفته اند که پهلوان یعنی نجیب و ارکان دولت واعیان باین زبان متکلم بوده‌اند — و (پهلو) بمعنی نجیب و شریف است (فردوسی گوید : جوان بود واز گوهر پهلوان خردمند و بیدار و روشن روان) [۲] . عبد الله بن مقفع میگوید [۳] که پهلوی منسوب به (پهله) است و (پهله) نام چند شهر مهمّ ایران بوده است : اصفهان ، ری ، همدان ، نهاوند ، آذربایجان ، و در این شهرها این زبان معمول بوده است . — و بعضی نوشته اند که (پهلوی) بهمان معنی (شهری) است ولی در قدیم اطلاق لفظ (شهر) فقط باصفهان و ری ونهاوند [۴] یاری وهمدان ونهاوند [۵] میشده و شهر مهمّ آنها بوده اند و زبان اهالی این شهرها موسوم به (پهلوی) است وسایر جاها را شهر نمی گفته اند . — و برخی نوشته اند که پهلوی منسوب به (پهلو) بمعنی رکن و عین است ومجازاً برمحلّ جمع شدن که اردوست اطلاق کنند پس (پهلوی) زبان اردو است [۶] .

[۱] برهان جامع [۲] غیاث اللغات [۳] فهرست ابن ندیم [۴] محقق نقل از معجم [۵] غیاث اللغات [۶] منقول از شرح لغت در عنوان (پهلوی) .

در سابق نیز این عقیده را از بعضي ذکر کردیم که اصل کلمهٔ پهلوی از (پارتي) آمده است [۱] -- و این زبان در دورهٔ پارتیهـا (اشکانی) وجود گرفته و بعد از آن شیوع یافته است . — برخی از مورخـین گویند کلمهٔ زبان پهلوی دو لهجه داشته است : یکی « پهلوی شمالي » یا « اشکانی » ودیگر « پهلوي جنوبی » یا « ساسانی » — و اسـمي رادلیل این مطلب قرار دادهاند که در دورهٔ ساساني و اشکانی باین دو زبان حرف میزده اند [۲] .

[۱] عقیدهٔ آلشوزن (Olchausen) هم همین است — وطریقهٔ اشتقاق این لفظ را برخي اینطور ضبط کرده اند که کلمهٔ : (پهلوی) در اصل (پرثوا) بوده و بعد از آن بتحریف یاتغییر لهجه (پارثو) شده وبعد از آن پارثو (پارهاو) شده وبتبدیل حرف (راء) بحرف (لام) مانند (سوز وسوب ، کاچار وکاچل ، اروند والوند ، زاو و زرو) بعد (پلهاو) شده است و بتقدیم حرف (هاء) بر (لام) کلمهٔ (پالهو) در تلفظ (پهلاو) و (پهلو) گشته است . — ونظیر این تحریفات در زبان فارسي هر چند زیاد است مانند مهر چهر که بقول بعضي در اصل پهـلوی میتر وچیترا ، بوده است ولی بعقیدهٔ ما این حروف دلایل قطعی ندارد و بحر حدس و تخمیني بیش نیست وحدس حدس معلوم است و بتة اعلم .

[۲] تاریخ مشیر الدوله — و حسب موقع گاهی بالاتر از این رفته میگوید در هر دورهٔ هخامنشي مخصوصا همین زبان پهلوي پارتی نزدیک بآن معمول بوده

شعب مختلفه زبان فارسی

علاوه بر زبان «پهلوی» و زبان «فارسي قديم» هخامنشي كه بعض مورخين وفرهنگ نويسان فارسی گاهی از آن به «فارسي باستانی» وگاهي به «فارسی صرف» وگاهی فقط به «فارسی» وگاهی فقط به «باستانی» تعبیر کرده اند [1] . — در السنه ادبا ومورخین و لغت نویسان فارسی نام چند زبان دیگر شایع است . — مانند: دری، خوزی، سُغدی، هَروی، زاولی، سَکزي، سریانی.

ما بین اینها از همه معروفتر زبان (دری) ودر زبان شعرا و ادبا خیلي مشهور است * یکی نامه کز قصهٔ زرتشت بنظم دري و لفظ درشت * — راجع بوجه تسمیهٔ دري و اینکه اصلا چه زبانی

بقیه از صفحهٔ قبل

است . انتهي — ولي درصورتیکه ایجاد این زبان صرفاً منسوب بزرتشت باشد رواج آن در دورهٔ هخامنشی معقول نیست مگر اینکه بگوئیم موجد این زبان زرتشت نبوده است و قبل از آنها وجود داشته است چیزی که هست بعد آنچه معروف شده است (است اینکه صورت کتبی بتوسط تحریر شده برقرار باشد).

(۱) خلاف تعبیر بعضی را شده شده و تصور کرده اند که این چند زبان مختلف است

است عقاید مختلف وبعضي ضدّ دیگری است .— بعضی گویند منسوب به « دره » کوه است مانند کبك دری * منوچهري گوید کبـك دري ساق یای در قدح خون زده است * وچون روستائیان در دره هاي کوه بدان نطق بوده اند آنرا « دری » گفته اند واز این جهت آنرا فصیح گویند که مخلوط بزبان دیگر نبوده است [۱]. — وبعضي نوشته اند که اردشیر درزمان خود جمعیّتی را تشکیل داد که اززبان های مختلف یك زبان عمومي اختراع کنند وهر کس عرایض خود را بدربارسلطنتي باین زبان بگوید یا بنویسد واز این جهت آنرا « دری » گفته اند که منسوب به « دربار » سلطنتی است وعیب این زبان این است که در تلفظ خیلی دراز و بهمن اتفاق افتاده مثل اینکه شخص اجنبي زبان فارسی را از روی کتاب آموخته باشد [۲]. — صاحب غیاث اللغـت در ذیل لفظ « دري » این حکایت را نسبت به بهمن میدهد ومینویسد که در زمانهٔ بهمن چون مردم از اطراف بدرگاه او می آمدند و مردمان زبان یکدیگر را نمي فهمیدند حکم کرد که زباني وضع کنند که بردر بادشاه بدان تکلم کنند لهذا « دري » نامند یعنی زبان درگاه سلاطین و این زبان از دیگر زبانهای فارسي فصیح تر است [۳].
— صاحب فهرست از قول ابن مقفع آورده است که زبان فارسی چند

(۱) غیاث اللغات .

(۲) آئینهٔ سکندري ،

(۳) سندش رشیدي و برهان است .

قسم بوده است : **فارسی** که موبدان و علما و امثال آنها بدان تکلم می کرده اند و لغت اهل فارس بوده است (گویا مقصودش فارسي باستانی باشد) **پهلوی** منسوب به (پهله) نام چند شهر ایران[۱] **دری** که لغت مخصوص حاضرین دربار سلطنتی بوده است (و اما الدریه فلغة مدن المدائن و لها یتکلم کل من بباب الملك و هی منسوبة الي حاضرة الباب — الفهرست نقل ازابن مقفع) . — **خوزی** که سلاطین و اشراف در خلوت و مواقع عیش و عشرت با خواص و نزدیکان مخصوصین خود شان بدان حرف میزده اند . — **سریانی** که اهل علم و سواد بدان تکلم میکرده اند[۲] . — از اینجا معلوم میشود که وجه تسمیهٔ این زبان به (دری) همان نسبت بدرگاه ودربار ست ولی ممکن است با وجه تسمیهٔ قبلی در مقصود متحد باشد زیرا محتمل است که مقصود ابن مقفع از اختصاص به دربار بیان باشد که ما بین خود درباریان معمول بوده ست نه عموم مردمی که بادربار سر وکار داشته — باری بعضی دری را به فصیح تفسیر کرده اند و گفته اند هر لغتي که درآن نقصان نباشد دری ست مانند شکم ، سپید ، اشتر ، فریدون

[۱] سابق ذکر و نقل شد [۲] برخی گفته اند که زبان خوزي (لغت اهل خوزستان بوده — وبعضی گفته اند که زبان (سریانی) جزء السنهٔ ایران نبوده وزبان مترجمین سریانی نزد دورهٔ ساسانی بوده است

وشکم ، سپید ، شتر ، فریدون ، دری نیست . — برخی زبان بلخ و بخارا و مرو را دری دانسته اند وبرخي لغت اهل بدخشان [۱] و بعضي گویند سابقاً زبان اهل بلخ و بخارا پهلوي بوده وزبان اهل همدان وری وغیرهما دری [۲] — و بعضي گویند زبان دری مطلق زبان فارسي است و فارسی امروزی همان است — و بعضی گویند زبان دری زبان اشکانیان بوده است [۳] — و بالاخره دستهٔ زبان دری را بزبان خالص غیرمخلوط وجمعی بزبان غیر خالص مخلوط باالسنهٔ دیگر تفسیر کرده اند .

فرهنك نویسان راجع بزبانهای دیگر از قبیل ، **زاولی ، سغدی ، سکزی ، هروی** ، ساکت هستند و بیشتر می نویسند که این زبانها متروك است [٤] .

عقیده نگارنده درعده از زبانهای فارسی

سابقاً درخصوص عواملی که در ادبیات موثر است شرحی نگاشته ایم — اینک بادرنظر داشتن مطالب گذشته میگوئیم : همانطور که اهالی دو مملکت در اثر اختلاف محیط ومختصات جغرافیائي واختلاف نژاد و استعداد و جهت سیاسی وغیره در لهجه وزبان بایکدیگر مختلفند —

[۱] فرهنگ برهان جامع [۲] فرصت درحواشی آثار العجم [۳] درر ایبحن
[٤] غیاث لغات وفرهنگ برهان جامع .

اهالی بلاد وقری وقصبات یك مملکت ممکن است در یك زبان اختلاف لهجه ولغات داشته باشند . — نه تنها مر در بقعهٔ امکان باقی است بلکه واقع و محسوس است . — وازاینجست که شعب و لهجه های فرعیه (Dialectes) هرزبانی ممکن است زیاد باشد واختلاف ما بین شعب فرعیه گاهی بحدّی میرسد که حکم السنهٔ مختلفه پیدا میکنند وباندازهٔ ازیکدیگر دور میشوند که طرق ارتباط آنها باهم بالمرّه تاریك گشته یافتن راه اشتقاق یکی ازدیگری یاهردو ازاصل واحدخیلی مشکل میگردد.

همین طور است زبان فرسی که شعب فرعیّه بسیار دارد و فارسی زبانان که در مملکت ایران وغیره متفرق هستند اختلاف زبان و لهجه دارند : — گذشته ازاین درخود مملکت ایران محسوس است که ما بین شهرها ودهات اغلب هریکی با دیگری درلهجه ولغت وزبان تفاوت دارند بطوری که میتوان گفت تقریبا هرشهری درزبان فارسی شیوهٔ مخصوصی دارد بااینکه تماما آنها داخل زبان فارسی است — وعلاوه دربعض بلاد وقری وقصبات ایران زبانی ازشعب زبان فارسی معمول است که غیر آنها نمی فهمند مانند زبان معروف به (ولایتی) که در بعض دهات صفهان (مانند : گز ز باونك برخوار) معمول است وهمچنین زبانی که درحسن آباد ان حرف میزنند .

درصورتیکه اختلاف بجائی برسد که زبان قومی و اهل شهر یاقریهٔ بری قوم دیگر و اهل شهر و قری دیگر غیر مفهوم باشد بیك نظر ممکن است آن زبان را زبان مخصوص جدا گانهٔ دانست هرچند در ریشهٔ اصلی بازبان دیگر متحد باشد . — مگر اینکه بین ست که کلیه زبانهای

آرین از یك ریشهٔ مشتق شـده اند یا اینکه آنها را السنهٔ مختلف مینامیم ؟ .

بلی : یکحرف در اینجا هست و آن این است که دو زبان را وقتی میتوان دو زبان جداگانه ممتاز محسوب کرد که در نوع جهات از قبیل لغات وصرف و نحو وخصوصیات تراکیب بایکدیگر متباین باشند — ودرشعب زبان فارسی این نوع اختلاف خیلی نادر یا اصلاً موجود نیست .

این حرف بجز یك مواضعــه و قرار دادی بیش نیست و مقرون بدلیل قاطع عقــلی نمی باشد — و ممکن است هرکس راجع بمطلبی جعل اصطلاح وقرار دادي بکنند و بقول ارباب علم (لا مشاحّةَ فی الاصطلاح) .— آري ازروی انصاف درصورتیکه دردو زبان فقط اختلاف لهجه موجود باشد ولی یکی براي اهالي دیگری مفهوم باشــد نمیتوان آنهــا را دو زبان جداگانه مخصوص دانست (نظیر لهجهٔ اصفهاني و طهراني) — زیرا در این صورت اختلاف مابین دو زبان نیست بلکه اختلاف درمیان لهجه هست و تفاوت درمتکلم است نه در کلام مثل اینکه یك کلمه را دونفر هر کدام بطوری ادا کنند .

خلاصه : شعب یك زبان دو قسم میشود : یك قسم آنکه برای قوم دیگر از اهالی همان زبان غیر مفهوم است و یك قسم آنکه فقط اختلاف لهجه دارد . — و در شعب زبان فارسي هردوقسم موجود است — مثلاً زبان (ماوراء النهري) که در زبان فرهنك نویسان لزبان

(سُغدی) معروف است لغت اهلي ماوراء النهر ودرحدود شرقي ایران بوده و از شعب زبان فارسی است و با پارسی پهلوي تفاوت فاحش داشته است بطوریکه شعرای قدیم آن را قسیم و مقابل فارسی قرار میداده اند — منوچهری گوید : * یک مرغ سرود فرسی خواند یک مرغ سرود ماوراء النهری * و در دهات خراسان و ماوراء النهر نمونهٔ از این زبان باقي است . — و زبان (زاولی) منسوب به (زابل) وزبان (سکزی) منسوب به (سیستان) وزبان (هرَوی) منسوب به (هرات) شاید با زبان پهلوی همان اندازه اختلاف داشته است که در زبان (سغدی) موجود بوده — از این لحاظ درزمان فرهنگ نویسها نام (اقسام زبان فرسی) معروف شده اند . و باید نمونهٔ آنها را در دهات قدیمه این نواحی جستجو کرد .

فارسی امروزی هم شعب فرعیهٔ زیاد دارد برخي بتغییر کلی و برخي فقط با اختلاف لهجه چندیکه بعد از این خواهیم ذکر کرد .

دری : زیاد از مطلب دور نشویم . — گرچه هنوز حق در خصوص زبان (پهلوی) و زبان (دري) بود . — تصور میکنم عین تفسیر و اختلافاتی که درخصوص این دوزبان شده است فقط حضرات عصبی و عدم تفاوت مابین (عنب) و (انگور) باشد و بمراجعه کتب لغت و فرهنگهاي فارسی بخوبی وضوح میگردد که برگشت بیشتر معانی بیت

معنی میشود وفقط اختلاف درتعبیراست وبعض احتمالات اساساً محمل صحیحی ندارد — وآنچه بنظر بنده میرسد این است که مرکز شهرت زبان (پهلوی) که بعمرن دورهٔ ساسانی بوده است عراق عجم وپارهٔ ازبلاد دیگر بوده — وزبان شکستهٔ که اکنون هم در پارهٔ از دهات عراق عجم معمول وبنام زبان (ولایتی) در بعض جا ها معروف است مانند بعض روستائیان فارسی زبان همدان و زبان (گزي) اصفهان — نمونهٔ از آثار باقیماندهٔ زبان پهلوي است و اینکه درالسنهٔ ادبا ومورخین قدیم اسلامی اشعاری که تقریباً بزبان ولایتی گفته شده است بنام (پهلویات) معروف است شاید بهمین ملاحظه باشد [۱]. — صاحب المعجم در چند موضع از کتاب خویش نام پهلویات را میبرد [۲] مخصوصاً در بحر مشاکل که از بحور فارسی است میگوید واهل همدان وزنجان وعامهٔ شعرای فرس وعراق مایل بسرودن و خواندن این نوع اشعار هستند و نسبت این زبان را درحقیقت بآنها میدهد .

نمونهٔ ازفهلویات المعجم

اج ته وذ کردن و وذ بردن اج من
وج ته خوناوه دادن خوردن اج من

[۱] وجه تسمیه دیگر این نوع اشعار به (فهلویات) این است که در بعض لحن موسیقی که مخصوص آن زمان بوده همین قسم از اشعار مخصوصاً بکار میرفته است (مسمی لحن اورامن و پهلوي) و الله اعلم .

ور بنالم ته وا نالم مکر کوش

کج ته شمشیر خوش بی کردن اج من [۱]

پارهٔ از شعراي اسلامي شبيه باين سبك اشعار سروده اند نظير بندار رازى [۲] ، بابا طاهر همدانى ، روزبهان شيرازي وغيره [۳] .

بقيه از صفحهٔ قبل

[۲] درچاپ بيروت ملا درس ۸۰ ص ۸۱ ص ۱٤۳ ص ۱٤٥ ص ۱٤٦.

[۱] صاحب المعجم تقطيع اين دوشعر را در سه مصراع بر وزن (مفاعلاتن مفاعيلن فعولن) و مصراع سوم را بروزن (مفاعلاتن مفاعيلن مفاعيلن) نوشته است — وليكن ممكن است در قرائت بوزن ديگرى در آيد بتصور (ژ تو و دكردن وود بردن دژ من ژتو خوبوه دادن خوردن از من ورنه ته و نه مكر كوش ز تو شمشير خوش بى كردن ز من) ودر اين صورت بر وزن (مفاعيلن مفاعيلن فعولن) يا (مفاعيلن) خواهد بود.

[۲] خواجه كمال [illegible] وفات ورا صاحب مجمع الفصحا در سنه (٤٠١) ضبط كرده است.

[۳] شعرائي كه اين سبك را داشته [illegible] اين شيوه شعر گفته [illegible] عبيد زاكانى ، سعدي ، حافظ ، اسحق اطعمه ، محمد صوفى ، محمود [illegible] رضا ، ورز فريدون ، جلال طبيب شيرازى ، [illegible] شيوه هاى شعرى [illegible] مخصوص [illegible] وغيره [illegible] — [illegible] شعر [illegible] .

این بود عقیدهٔ ما درخصوص زبان (پهلوی) وبرای مدّعاي خود ادله وشواهد بسیار دارم که این مختصر کنجایش ذکر آنها را ندارد — و اما راجع به (زبان دری) آنچه ازروي ادّله وشواهد حدس میزنم این است که این زبان عبارت است از زبان قلمي و کتابي ودرسی — معلوم است که این زبان اززبانی که در محاورات و مکالمات عمومي متداول است فصیح تر و منضبط تر است زیرا زبان محاورهٔ اغلب دچار تحریف عوام و تغییر و اختلاف لهجه میشود — این است که زبان دری زبان ادبی گشته و تألیفات وکتب باین زبان نوشته شده است . وانحولی محسوس است که درفارسي امروزي عموم فارسی زبانان هر چند درتلّفظ بایکدیگر کمال اختلاف و مباینت را داشته باشند در کتابت متحد و موافق هستند — و بعقیدهٔ ما اینکه در السنهٔ مورخین و فرهنك نویسان افتاده که در زمان بهمن یا اردشیر از السنهٔ عمومی زبان وحدی انتخاب شد تطبیق با یك چنین زبانی میشود — واینکه بعضی (دري) را به (فصیح) تفسیر کرده اند بازمطابق عقیدهٔ ماست وهمچنین بعض از تفسیر دیگر مثل اینکه زبان دری خالي از نقصان بوده است . — ومحتمل است که این زبان ابتدا براي مراسلات و مکالمات درباري منتخب شده وبعد از آن رفته رفته بخارج سرایت کرده شد و از این جهت آنرا (دری) گفته اند .

و درشعر نظامی که میگوید : خرد نامه هارا زلفظ دری بیونان زبان کرد

کسوت کری — معلوم میشود که این زبان همان زبان فارسی بوده است که مؤلفات با آن نوشته شده بوده است خلاصه سخن اینکه زبان (دری) برفرض وجودش قبل از اسلام عبارت بوده است از زبان قمی درست و ناشکسته و بزبانهای دیگر فارسی ضد ومباین نبوده بلکه زبان کتابی قومی و جامع الشتات السنة فارسی بوده است . — واز روی همین مأخذ ادبا و شعرای بعد از اسلام نیز زبان فصیح قمی را زبان (دری) گفته اند . — و مراد از (لفظ دري) و (نظم دری) وامثال این تراکیب در السنة ایشان همان نظم ولفظی است که درست و ناشکسته و بزبان کتابي و قمی باشد

(چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ تو قدر او بسخن گفتن دري بشکن)

صاحب المعجم در انتقاد از بندار رازي و اشعار او در بحور عروض چیزي مینویسد که خلاصهٔ آن این است : اهل همدان و زنجان که در بهلویات سخن فراوان گفته اند در خطاهای عروضي معذورتر از بندار باشند که زبان و لغت دري نزدیکتر از پهلوی است و در صنعت (تفویف) مینویسد که باید از غرائب لفظ و مهجورات لغة الفرس در آن مستعمل نباشد بلکه از صحیح و مشهور لغت دری ومستعملات لفظ عربی که در محاورات ومراسلات فارسی گویان متداول باشد مرکب بود .

ناگفته نگذریم که اگر تصریح مثال ابن المقفع بر وجود چنین زبانی قبل از اسلام نبود ممکن بود بگوئیم که اصل این اصطلاح متعلق بعد از اسلام است .

رواج زبان پهلوی تابعد از اسلام

چنانکه خط پهلوی درقرون اولای اسلام معمول بوده زبان پهلوی مخصوص به موبدان و هیربدان زردشتی بوده است — زبان پهلوی تاقرن دوم و سوم اسلام شایع بوده و تا قرن پنجم درزردشتیان برای مسطورات مذهبي بکار میرفته[۱] — ولی عموماً درآنموقع زبان پهلوی را نمیفهمیده ند وفقط اشخاصی بوده اندکه زبان پهلوي را تحصیل مي کرده ومیدانسته اند نظیر ابوعلی سینه وابوریحان بیرونی و غیره — فخر الدین اسعد گرگانی درسال (٤٤٠) هجري قصهٔ ویس ورامین را از پهلوی به زبان معمول آندوره ترجمه ونظم کرده است چنانکه خود در ول کتاب گوید « بدیدم زان نکوتر داستاني نماند جز بجزء بوستاني » ولیکن پهلوی باشد زبانش ندانند هرکه برخواند بیانش » نه هر کس آن زبان نیکو بخواند وگر خواند همي معنی نداند — و این اشعار خود دلیل است که در آن موقع زبان پهلوی بوده ولی هرکس امی فهمیده است

بعد از رواج حضور زبان عربی پهلوی فقط مخصوص موبدان وهیربدان زردشتی بوده است — رفته رفته زبان پهلوی متروك شده و بعقیدهٔ ما رشتهٔ آن بروی رفته ودورهٔ ریاست بران آخری رقي گذاشته است ...رحی ...ت در حق شرح کرده بوده اندکه درساق مرکز زبان پهلوی

[۱] شرح ... [illegible]

بوده و از روی آثار باقیه با اصل آن مأنوس شده اند

موسیقی در دوره ساسانی

در دورهٔ قدیم اول و قبل از عهد ساسانیان بعض قسمتهای موسیقی در ایران معمول بوده است و آلاتی داشته اند که در وقت زدن صبح نوبه و موقع جنگ و فتح و هزیمت و سوگ و اعیاد مینواختند از قبیل آلات نقاره خانه و (تبیره) و (کوس) و (کرنا) و (سورنا) و (چغانه) و (جلجل) و (خرمهره) و (خم) و (گاودم) و مثال آنها [۱]

درعهد ساسانیان موسقی خیلی اهمیت و عتبار پید کرده بحدی

[۱] تبیره طبل کوچکی است که با یک چوب زنند و به سریش پوست کشند رودکی در صفت تبیره و دمه گفته: (بر آمد بانگ تبیره و بر شد درست) ... کی ... حسنی ... و ...) — ... دو ... است که ... تبیره ... دو ... د ... بر دوش ... پهلو ... و ... وسمی ... است که ... ست ... که ... کوس ... بزرگ ... کوس ... و کاسه و دهل و کوس و ... و ... و ... و ... و ... مشدف همه ... صفه ... بوده است — ...) ... است که در ... عکس (سور) که در موقع سور و سرور ... — ... که ... دهان ... است که ... شده و ... که در ... است میزده و ... آمده است ...

که برای موسیقی رزیر مخصوصي معین کرده بودند و اشخاص نامی از قبیل : باربد ، نکیسا ، بامشاد ، رامتین از موسیقی دانان این دوره بوده اند — و درمواقع عیش وعشرت شخص برای سدانت وپرده داری بنام (خرّم باش) معین بوده و مطربان ورامشگران پشت پرده می نشسته وباشارهٔ خرّم باش شروع بنغمه و اشعار مخصوص میکرده اند — اردشیر ساسانی مردم و رجال سلطنت را بسه طبقه ممتاز کرده بود که از آنجمله مطربان ورامشگران بوده اند وهردسته درحضوراو جائی معین داشته اند — بهرام گور بیشترمتوجه عیش وطرب وموسیقی وساز وآواز بوده وچنانکه سابقاً نوشته شد چندین نفر رامشگر ازهند بایران آورده است — ودر زمان او مطربان وموسیقی دانان بر همه مقدم بوده اند . — انوشیروان همان تقسیمی که اردشیر کرده بود برقرار ساخت . —

بقیه از صفحهٔ قبل

ضرب انداختن از اینجا مأخوذ است) ودرمواقع سوار شدن آن حامرا برپهلوي پیبي مي بسته اند فردوسی گوید : (بزد مهره بر جام بر پشت پیل)(وزو برشد آواز بر چند میل) — خر مهره بوق بزرگی بوده است نظامي گوید (زفریاد خر مهره وكوس دم)(عمی الله بر آمد زروئینه خم) — جلجل — آلتی بوده بضوی الشکل ۳۵ وجب که آواز مزعج عجیبی داشته است (نظامی گوید جلاجل زبن از نواهای زنگ برآورد خون از دل خاره سنگ) خم و کاودم مانند (نای ترکي) و (سرغین هندی) از جمه آلات ذوات النفخ بوده است که در کارزار و میدان جنگ بکار میرفته است — میرزا محمد عبخان تربیت در مجلهٔ گنجینهٔ معارف .

در زمان خسرو پرویز موسیقی در ایران خیلی ترقی کرده است و (باربد) از موسیقی دانان وسازندگان معروف عهد اوست . — گویند باربد برای هر روزی از هفته نوائی ساخته بوده — واین نواهای هفت گانه بنام (طرق الملوکیه) در کتب موسیقی وتاریخ اسلامی مشهور است — وهمچنین برای هر روزی از سی روز ماه لحنی ساخته بوده است که بنام (سی لحن باربد) معروف است — و برای ۳۶۰ روز روستائی (غیر از خمسهٔ مسترقه) ۳۶۰ لحن ساخته بوده است . — قسمتی از لحن ها و نغمات و آوازهای معروف ایرانی دورهٔ ساسانیان در کتب موسیقی وادب ولغت والسنه شعرای بعد از اسلام از قبیل نظامی و منوچهری شایع است [۱] — از قبیل : نوروزی ، مهرگانی ، ماخور ، (ماهور) ، ابرین (آفرین) ، شبدیز ، مشکدانه ، خسروانی ، سبز در سبز ، ماذرستانی ، شیشم ، اورامن ، لاسکوی ، شاد روان مروارید ، وغیره [۲]

[۱] مانند قصیدهٔ منوچهری که از شعرهایش است: مطربان ساعت بساعت بر نوی زیر و بم گاه سروستان زنند امروز گاهی اشکنه گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر گاه نوروز بزرگ و گه نوی سکنه ج و ازرقی اشعری در وصف بربط ساخته و بمناسبت به چند نوع موسیقی را ذکر کرده است از آنجمله است: چون است نی قیس و در او نقش بی عدد موئی است بیش و در آن عقد بیشمار خرمتر از بهار و سرایند بزیر و بم گه کینهٔ سیاوش و گه سروهٔ بهار ج

[۲] بعض لحنهای دیگر که لحن (شبدیز) لحن بوده است که باربد برای

نگارنده در کتب ادبی وموسیقی که دسترس داشته ام ازقبیل خلاصه الافکار في معرفة الادوار (تألیف شهاب الدین صیرفي برای سلطان اویس) ورسالهٔ موسیقی فارابی والمحاسن و الاضداد جاحظ (متوفی ۲۵۵) و چند رسالهٔ موسیقی دیگر از قدما — چندین

بقیه از صفحهٔ قبل

خسرو پرویز درمرگ شبدیز اسب خسرو ساخته است وخالد بن فیاض این قصه را نظم کرده (حتی اذا اصبح الشبدیز منجدلا و کان ما مثله فی الناس مرکوب ناحت علیه من الاوتار رابعة بالفارسية نوحاً فیه تطریب) — مشکدانه از جواری شیرین زن پرویز بوده واین لحن شاید راجع باو بوده است — خسروانی لحنی بوده است که الفاظ آن نثر مسجع بوده است درمدح خسرو پرویز — سر درسر آوازی است مرکب از هشت لحن — اورامن یا اورامه نوعی از خوانندگی و گویندگی بوده است مخصوص بزمین و شعر آن بزبان پهلوی بوده — جمع اورامن (اور من) است — صاحب اعجم دریکی ازفروع بحرهزج (مفاعلن مفاعیلن فعولن) مینویسد این وزن خوش و اوزان فهلویات است که مجموعت آنرا (اورامنان) خوانند — ودربحر مشاکل مینویسد که گفتهٔ اهل عراق را بدان واساتید است پهلوی مشغوف بودند وهیچ چیز در آن تصور از می کنند که (لحن اورامن و بیت پهلوي زخمهٔ رود و سماع خسروی) . — لاسکوی اصلا معنی مرغ خوش آواز ست و زمینش یکی ز وهٔ ی خود را نیز به خوانده اند چنانکه عرفها سجع کلاه ز ارمجع جمع گروه نه و در وجه تسمیه (شد روان مروارید) گفته اند که زمان بن صوت را از شاد روان خسرو خوانده وبه آنرا (شد روان) بوده و خسرو صفتی بر مروارید بر و کرده و برین جهت به (شد روان مروارید) معروف شده ست .

پرده لحن وصوت را باسامی فارسی دیده ام که قطعاً خیلی از آنها
باقیماندهٔ دورهٔ ساسانی است — محض نمونه اسامی ذیل ذکر وازماقبل
صرف نظر میشود : زیر افکند ، نهفت ، زیر کشیده ، نوروز
بزرگ ، بسته نگار ، زیرکش خاوران ، راست مایه ، سازکار
نگار ، گردانیده نگار ، مرغك ، گواشت[۱] ، ماذراسنانی
دلاواز ، آوازهٔ زنبور وغیره .

کریستنسن (Christensens) مستشرق دانمرکی بعض قول
مورخین واینکه باربد مخترع چندین لحن بوده ست مینویسد و
میگوید « اسامی نواهای قدیم خیلی اهمیت دارند وچندتا از آن وه
در مدح پادشاه و درباب گنجهای و بوده مثل: خسرو ، باغ شهریار ،
باغ شیرین ، اورنگی ، شبدیز ، هفت گنج ، گنج بادآورد ،
گنج گاو ، تخت اردشیر ، — وچندتای دیگر دربارهٔ ... زهی

[۱] در فرهنگهای فارسی این مصراع «گوشت» [illegible] است» ضبط
کرده اند — ولکن [illegible] در رسالهٔ شهاب [illegible] صیرفی [illegible] منقول [illegible]
گوشت » یافته — صیرفی مینویسد [illegible] دربارهٔ هفده ویکم [illegible] است [illegible]
[illegible] و آنرا [illegible] وگوشت [illegible] گویند » و در رسالهٔ منقول [illegible]
[illegible] شهر [illegible] افکند می [illegible] گوشت [illegible]
[illegible]

پهلوانان قدیم بوده مثل: آئین جمشید، کین ایرج، نوروز کیقباد، سیاوشان، کین سیاوش، پیکر گرد، وغیره — و نواها در مدح بهار و زیبائی طبیعت و تعریف باده وعیش و خرمی هم بوده مثل نوبهاری، نوروز بزرگ، ساز نوروز، سبز درسبز، گل نوش، سرو سهی، کبک دری، پالیزبان، آرایش خورشید، ماه بر کوهان، نوشین باده، روشن چراغ، نوش لبینان، رامش جان یا رامش جهان وغیره.

صاحب فرهنگ برهان جامع سی لحن باربد را که برای خسرو پرویز مینواخته است اینطور ذکر کرده است: آرایش خورشید یا (آرایش جهان)، آئین جمشید، اورنگی، باغ شیرین، تخت طاقدیسی، حقه کاوس، راح روح، رامش جان یا (رامش جهان)، سبز در سبز، سرو سهی، شادروان مروارید، شبدیز، شب فرخ یا (فرخ شب)، قفل رومی، گنج باد آور، گنج کاو یا (گنج کاوس) گنج سوخته [۱]، کین ایرج، کین سیاوش، ماه بر کوهان، مشکدانه، مروی نیت، مشکوی، مهربانی یا (مهرگانی)، ناقوسی، نوبهاری، نوشین باده یا (باده نوشین)، نیمروز، نخجیرگانی — ومینویسد که

[۱] برخی گنج سوخته نوشته — صاحب برهان مینویسد گنج سوخته بمعنی سوخته نیز یکی از نواهای موسیقی باربد است.

شیخ نظامی دوم وهفتم وبیست وهفتم را نگفته چهاردیگر ذکر کرده که مجموع سی و یک لحن شد و آن چهار عبارت است از : ساز نوروز غنچه کبک دری، فرخ روز، کیخسروی .

جناب آقا میرزا عباسخان اقبال آشتیانی (در مجلهٔ کاوه شماره ۵)[۱] سی لحن را که نظامی در رشتهٔ نظم در آورده نوشته اند

[۱] وهم ایشان در نتیجه تتبع در دواوین وفرهنگهای فارسی به عدهٔ زیادتر را بدست آورده و یقین دارند که عدهٔ زیادتی از آنها [illegible] فی الجمله دورهٔ ساسانی است وچون تفکیک نواهای دورهٔ اسلامی را از نوای دوره ساسانی ممکن ندانسته اند آنها را یکجا درمجله کاوه همین شماره ذکر کرده اند بدین قرار : آزادوار [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، باغ سیاوشان ، رامشخوار ، [illegible] ، راهوی ، راغ ، [illegible] ، [illegible] ، شادروان ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، چکاوک ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، نوروز [illegible] ، [illegible] ، باد نوروز ، [illegible] نوروز ، نوروز [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، مهرگان بزرگ ، مهرگان خرد ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] راست ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، افسر سگزی ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، روشن چراغ ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، زیرورخش(?) ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، شیشم ، [illegible] ، [illegible] ، هفت گنج ، [illegible] ، [illegible] . — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] فارسی [illegible] [illegible] [illegible] فارسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و (اورنکی) را از جملهٔ الحانی شمرده اند که نظامی گفته و (فرّخ روز) را که دیگران متعرض شده اند نگفته اند . — و اگر بفرهنگها و کتب دیگر رجوع کنیم می بینیم که هر یك در خصوص سی لحن باربد که نظامي گفته اختلاف دارند — ما چنان صواب دانستیم که هر چند اطالهٔ کلام میشود عین اشعار نظامي را بامراجعه بچندین نسخهٔ قدیم و جدید نظامی باتصحیح (با ندرهٔ امکان و فهم خودمان) در اینجا نقل کنیم وتحقیق مطلب را محوّل بمحققین سازیم :

ستي[1] باربد آواز در داد | سماع ارغنون را ساز در داد
ز صد دستان که اورا بود دمساز | گزیده کرد سی لحن خوش آواز
چو باد از (گنج بادآورد) راندی | ز هر بادی[2] لبش گنجی فشاندی
ز (گنج سوخته) چون ساختی راه | زگرمی سوختي صد گنج را شاه[3]
چو (گنج گاو) را کردی نواسنج | برافشاندی زمین هم گاو هم گنج[4]
چو (شادروان مروارید) گفتی | لبش گفتی که مروارید سفتی

بقیه از صفحهٔ قبل

سه‌هن ' همیون' شور' شهر ' سه گاه مایه ' وامثال آنها . واین نکته را درخاطر باید داشت که ممکن است یك آواز چند اسم داشته باشد .

[1] در بعض نسخ قدیمه (ست) ضبط شده و بعض فرهنك نویسان نوشته اند که (ست) بمعنی موسیقي وتسوری که سه تار داشته است — و در بعض نسخ (سه تار) ضبط شده . [2] بادی در بعض نسخ قدیمه .

[3] بجای گنج سوخته در اغلب نسخ بعضی (گنج ساخته) نوشته اند وگویا ساختگي باشد . [4] در بعض نسخ (چو گنج کاروان) .

چو (تخت طاقدیسی) ساز کردی — بهشت از طاقها در باز کردی
چو (ناقوسی) برآوردی آمدی ساز — شدی ورنك چون ناقوس آواز [۱]
چو قند از (حقه کاوس) دادی — شکر کالای و را بوس دادی
ز لحن (ماه) چون کوهر فشاندی — ز بانش ماه و مه اختر فشاندی [۲]
چو زد ز (آرایش خورشید) راهی — در آرایش بدی خورشید ماهی [۳]
چو بر کفتی نوای (مشکدانه) — ختن کشتی ز بوی مشک خانه
چو کفتی (نیمروز) مجلس افروز — خرد بیخود بدی تا نیمهٔ روز
چو بر بك (سبزه درسبزه) کشیدی — ز باغ خشک سبزی بردمیدی [٤]
چو (قفل رومي) آوردی در آهنك — کشادی قفل کنج ازروم وازرنك
چو بردستان (سروستان) کذشتی — صد ستانی سروستان کذشتی
وکر (سرو سهي) را ساز دادي — سهی سروش بخون خط باز دادی
چو کردی (از مش جان) از روانه — ز مشکن جان فدا کردی زمانه
چو (نوشین باده) را درپرده بستی — خمار باده دوشین شکستی

[۱] بعضی مصرع اول را (چو ناقوسي و ورنکي زدی ساز) نوشته اند .

[۲] در بعض نسخ قدیمه اینصورت ضبط شده است ودر نسخ خطي اینصورت ست (چو لحن ماه بر کوهان کشادی زبانش ماه برکوهان نهادی) ومعنی آن محتاج بتامل ست

[۳] در بعض نسخ قدیمه مصرع اول بصورت است (چو زد آرایش زدي (خورشید) راهی) ودربعض نسخ (چو میزد ز ریش ز خورشید راهی)

[٤] در بعض نسخ قدیمه بجای (سبزه درسبزه) سبزه در سبزی و بجای خشك (زرد) وبجای سبزی (سبزه) ثبت شده ست .

چو در پرده کشادي (ساز نوروز) | بنوروزي نشستي دولت آنروز [۱]
چو بر مشکویه کردی (مشکمالی) | همه مشکو شدی در مشك حالی
چو بر کردي نوای (مهرکاني) | ببردي هوش خلق از مهرباني
چو بر (مروای نیك) انداختي فال | همه نیکی بدي مرواي آن فال [۲]
چو در شب بر گرفتی راه (شبدیز) | شدیدي جملهٔ آفاق شبخیز
چو بر دستان (شب فرخ) کشیدي | از آن فرخنده تر شب کس ندیدی
چو بر بشکری (فرخ روز) کشتی | زمانه فرخ و فیروز گشتی
چو کردي نخجه (کبك دری) تیز | ببردي خنده کبك دلاویز [۳]
چو بر (نخجیرکان) تدبیر کردی | بسی چون زهره را نخجیر کردی
چو زخمه بر زدي بر (کین سیاوش) | پر از خون سیاوشان شدی گوش
چو کردي (کین ایرج) را سرآغاز | زمین را کین ایرج نو شدي باز
چو کردی (باغ شیرین) ز شکر بر | درخت باغ را شیرین شدی بار [٤]
چو بر (کیخسروی) آواز دادي | بکیخسرو روانرا باز دادی (٥)

[۱] در بعض نسخ (تر نوروز) و در بعض (مرورور) است و صاحب ربه ... جامع (ساز وروز) را از نوعهای موسیقی ضبط کرده است و در بعض نسخ (سرو نوروز) ضبط کرده است — و ممکن است لفظ (ساز) جزو لفظ آواز باشد و اصل نسخه (نوروز باشد) وچنین نیز نام در کتب موسیقی هست

[۲] در بعض نسخ قدیمه بجاي فال (مال) است .

[۳] در بعض نسخ قدیمه اینطور است (چو کردی نخجه کبك دری تیز ببردي فنخ کبکان دلاور)

[٤] بجای باغ در مصراع دوم در بعض نسخ (بر) نوشته شده است .

باری. زیاد از مطلب دور شدیم. — در دورهٔ ساسانیان موسیقی اهمیّت و ترقی کامل داشته ومولفات و نقدی این دوره در وجود موسیقی بعد از اسلام دخالت عمده دارد ومستمرین قسمت مهمّ از موسیقی را از ایرانیان اخذ کرده اند — از آلات موسیقی دورهٔ ساسانی: چنب (...) ، نای، بربط، (عود) ، صنبور، کمانچه، عرفة یا عجت، و مثل اینها بوده است[1] — و بربط و چنگ بقول جمعی از مورخین و موسیقی دانان از آلات مخترعهٔ ایرانیان قدیم است — و گویند که حارث بن کلده در دربار نوشیروان نواختن بربط را آموخته وبعد از مراجعت در مکه نشر داده است.

بقیه از صفحهٔ قبل

[ ] در بسیاری از نسخ این شعر موجود است ودر بعض نسخ عمده ... است — و ... ... باشد و (خسروی) ... یکی ... شد و ... صحت ... که ... ... اچو ... و ...) ... (اورنگ) یا (ورنگی) یکی از ... محوت ... نیز ... کشیده است ... حو ... شد ... که خود ... میگوید و ... ایران ... تحقیق ... محققین محول میسازیم.

[1] بربط مهمترین آلات موسیقی است که ... معروف است و بعضی گویند ... است و برخی گویند که چون شبیه ... است از آن جهت بربط گفته ... و بعضی گویند چون ... آنجهت ... گفته ... چهار تار داشته و کمکم ... رسیده است — چنگ از آلات کثیر الاوتار است و بعضی ۲۴ وتر و برخی

وزن بالاقل بمعنی مجازی بوده است [۱] — زیرا مسلماً دارای عواطف بوده اند وجمعی که حاکي ازتخیلات واحساسات قلبي بوده داشته‌اند — وهمچنین جملی که با نغمات و آوازهای موسیقی خوانده میشده است قطعاً دارای وزن ایقاعی بود و الفاظ آنها یکنوع انتظام موسیقی داشته بود یعنی فواصل زمانهاي متساوي بوده است — و بعلاوه در غالب این موزون آنها یکنوع سجعی هم مراعات میشده است و اما اینکه عروض این دوره و اوزان منظومات او چه بوده است بطور تفصیل اطلاعی نداریم . — علاوه بر آنچه ما گفتیم از روی شواهد وادلهٔ تاریخی وجود شعر در دورهٔ ساسانی ثابت میشود — و جناب آقاي تقی‌زاده و آقاي آقا میرزا عباسخان اقبال آشتیانی و فضل مستشرق کریستنس (Christensens) دانمارکی در ترتیبات وتحقیقات کافی وجود شعررا دراین دوره بحد وضوح ثابت کرده اند — آقای تقی‌زاده برای اشاره بوجود شعر فارسی درعهد قدیم و سر وکار داشتن ساسانیان به شعر باوجود اینکه بعقیدهٔ ایشان شکی در وجود آن نیست بر حکایت خزانة الادب عبدالقادر بن عمر بغدادی (متوفي ۱۰۹۳) استشهاد کرده اند که بطور تلخیص نقل میشود — فقرهٔ اول اینکه، درخزانه الادب درضمن شرح شعرجعفي مشهور اعشي (از بنی قیس)

[۱] وزن بمعنی اعم درخیلی ازحرکات واصوات محسوس است مانند صداهای یکنواخت که از راه رفتن و کوفتن مطرقه و امثال آنها پیدا میشود بطوریکه اگر به درازای حرکت نسبت موزون میشود .

ما لكاء الكبير بالاطلال وسؤ لي وما يردّ سؤالي، حكايتي از شرح ادب الكاتب ابن قتيبه (تأليف عبد الله بن محمد ابن السيد البطليوسى ٤٤١ — ٥٢١) نقل شده است باين مضمون كه : ابن السيد آورده كه ضيحة اسدي از سران عرب بدربار كسري (خسرو برويز) مي رفته و يكمرتبه مصادف باعيد شده است ودر اينموقع ديده است كه مغني دومرتبه اشعرعربي خوانده وبراي كسري آنهارا ترجمه كرده اند واو نسنديده و بعد از آن مغني شعرپارسي خوانده و شاه از خوش آمده وصرف كرده وجه نوشيده است . — فقرهٔ دوم اينكه باز در همان كتاب نقل از (كتاب الشعراء ابن قتيبه) شده است كه كسرى انوشروان روزى شنيد كه اعشى اين بيت تغنّي ميكند : ارقتُ وما هذا لسهاد المؤرّق وما بي من سقم وما بي معشق ، يعني بيدارى كشيده ام يا ميكشم ا وخواب نمي برد وچيست اين بيخوابي كه بيدار نگاه ميدارد درصورتيكه در من نه دردى است و نه عشقى — انوشيروان گفت اين عرب چه مى گويد و ترجمهٔ اين بيت را خواست — بعد از شنيدن ترجمه گفت پس او در اين صورت دزد است [۱] .

آقاى آشتياني در (مجلهٔ كاوه) ولا از روي رساله شعر و موسيقى وثانياً بچند فقره اسناد تاريخي وجود شعر را در اين دوره ثابت كرده است وخلاصهٔ مطالب و اين فقره است كه : وجود ترقي موسيقي در دورهٔ ساسانيان و رواج ساز رغند در آن دوره چگونه ممكن است كه

[۱] فقرهٔ دوم از اين دو حكايت مستقيما وجود شعر پارسى را ثابت مى ...

ایرانیان به فوق آن دوره شعر نداشته و بسرودن آن نپرداخته باشند درصورتیکه اسناد تاریخی متین بروجود آن دردست است -- از آن جمله اینکه ابن مقفع دردو جا ازمقدمهٔ کلیله ودمنه گوید « انوشیروان در روزی که بافتخار برزویهٔ طبیب و شادی آوردن کلیله و دمنه جشن گرفته شعرا وخطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضرشوند وهر یک مناسب آن روز چیزی بسازند »—ودیگر اینکه دولتشاه در تذکرهٔ خود می نویسد که « ابوطاهر خاتونی گفته که بعهد عضد الدوله دیلمی هنوز قصر شیرین که بنواحی خانقین است بالکل ویران نشده بود در کتابه آن قصر نوشته یافتند که بدستور فارسی قدیم این بیت ثبت است : (هژبرا بگیهان انوشه بذی جهانرا بدیدار توشه بذی) — و گذشته ازاینها اسامی بعض اشعار و لحن مثل : خسروانی ، اورامن ، لاسکوی ، پهلوی یا فهلوی[۱] ، که از دورهٔ قدیم قبل از اسلام باقی مانده و در اسلام هم طرف توجه بوده است وجود شعر را در دورهٔ ساسانی اثبات مینماید — و بعلاوه لغات چامه و چکامه و سرواد و

[۱] (خسروانی) نیز لحن باربد است که نثر مسجع بوده و (اورامن) وعی ازخوانندگی مخصوص رستین بوده وشعر آن بزبان پهلوی بوده است واشعار آنرا در دورهٔ اسلامی فهلویات میگفتند واکثر آنها از بحر مشاکل که ازمختصات فارسی است بوده است (لاسکوی) اصلا نام مرغ خوش آواز پارسیان یکی از وادهای خودشانرا بدین نام خوانده اند پس اینکه عربها سجع کلام را از روی سجع حمام برداشته اند —— قبلاً هم آنرا گفته ایم .

سرودند [1] که یقیناً بعض از آنها باقیماندهٔ دورهٔ ساسانی است برای اثبات مدعای ما شواهد دیگری میباشند. — [illegible] مینویسد از جمله اموریکه باعث اشتباه بعضی و انکار وجود شعر در پیشدوره شده است باقی نماندن اسامی شعرای پیشدوره است — و از این شبهه در حقیقت دو جواب میدهد: یکی اینکه چون طرف احتیاج مستعین نبوده از بین رفته است ودیگر اینکه موسیقی وشعر کار یکنفر بوده وموسیقی دان شاعر هم بوده است و نام بعض موسیقی دانان اینعدوره از قبیل باربد باقی است که لحن خسروانی را تألیف کرده است و جواب قوی میدهد که باربد مثلاً هم شاعر بوده است و هم موسیقی دان

کریستنسن مینویسد در اوایل عهد ساسانی [illegible] شعر داشته اند واز هر حیث در زبان پهلوی تصنیف یا تصنیفهای بوده که آنها را با ساز موسیقی میخواندند — در کتاب پهلوی (کارنامهٔ اردشیر) مصادف می کنیم که اردشیر در اصطبل (ستورگاه) نشسته [illegible] زد و نغمه خوانی کرد وبانواع دیگر خرمی نمود الخ.

بعقیدهٔ ما اگر در کتب ادبی وتاریخی تفحص شود عبارات بسیار برای اثبات شعر در پیشدوره یافت میشود — چنانکه بعض این عبارات را از رسالهٔ التفضیل بین بلاغتی العرب والعجم تألیف ابوهلال عسکری متوفی ۳۹۵) نقل کرده است که [illegible] شعر عرب

[1] همه غزل وچکامه شعر وقصیده و (سرود) بمعنی شعر و (سرواد) بمعنی قافیه است.

الشعر ایضاً فللفرس اشعار لاتضبط کثرة والیونانیین اشعار دون الفرس.)
— ودر کتب تذکره وتاریخ از قبیل المعجم ولباب الباب محمد عوفی
(در ۶۳۰ حیات داشته است) ومروج الذهب مسعودی (مؤلف در
۳۳۶) وغرر ملوك الفرس ثعالبی (مؤلف مابین ۴۰۸ و ۴۱۲) و
والمسالك والممالك ابن خرداد به (مولف درحدود ۲۳۰) نسبت
شعر فارسی ببهرام گور داده اند [۱] حتی اینکه صاحب المعجم مینویسد
(ص ۱۶۹) که بعض حکما بهرام را درعصر خودش بر گفتن شعر عیب
گرفتند — وعوفی مدعی ست که بهرام گور شعر فارسی وتازی داشته
و مدعی است که در کتبخانهٔ سرپل بازارچهٔ بخارا دیوان او را دیده
ودر مطالعه آورده واز آنجا اشعار نوشته وید گرفته است [۲] . —
این قضیه وشهرتها هرچند در تفاصیل و جزئیات صحت نداشته باشد
بطور کلی این مطلب را میفهماند که درزمان بهرام یالااقل درزمان
ساسانیان شعر فارسی وجود داشته است . — وچگونه میتوان گفت که
سلاطین ساسانی بشعر و ادب سر وکار نداشته اند با وجود اینکه میدانیم
شعرا وفصحای عرب بدربار آنها رفت و آمد میکرده بواسطهٔ شعر و
ادب نزد آنها مقرب بوده واز آنها فائده میبرده اند — اعشی ز

[۱] قزوینی سابق الذکر متعرض این قسمت هم شده اند .

[۲] ترجمه اشعار عربی که محمد عوفی نسبت ببهرام گور میدهد این دوبیت است:
اقول له لما فضضت جموعه کانک لم تسمع بصولات بهرام فانی حامی ملك فارس کلها
وما خیر ملك لا یکون له حامی .

اصحاب معلقات (از بنی قیس متوفی ۶۲۹ م) خیلی درمجالس انوشیروان میرفته و لقیط در دار الانشاء وي نشسته و عنتره عبسی از اصحاب معلقات (متوفي ۶۱۵ م) مدّاح او بوده است. وبرخی نوشته اند که ترجمه ایلیاد هومر بپارسي درخزانهٔ کتب فرسیین بوده و آنرا سلاطین هم بغنا وسرود میخوانده اند [۱].

بری : استدلالی که آقاي آشتیاني بلحن (خسرواني) کرده اند خیلی خوب است — زیرا باتفاق مورخین و فرهنگ نویسان و ادبا و دانشمندان این لحن که گاهی از آن به (خسروي) و (کیخسروي) تعبیر میشود — نثر مسجّعی بوده است درمدح خسرو از مصنفات باربد که بالحن وغنای مخصوصی خوانده میشده است — خواجه نصیرطوسی در اساس الاقتباس درمعنی مجازي موزون مینویسد « هیئتی باشد سخن را ازجهت تساوي قول و حسب حصص شبیه بوزن چنانکه خسرواني هاي قدیم بوده است » — صاحب تاریخ سیستان مینویسد « پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بطریق خسرواني » — صاحب معجم مینویسد « باربد جهرمی که استاد مطربي بود نغمه خوان و اغاني خویش در مجلس خسرو پرویز که آنرا خسرواني خوانند بآنکه سربسر مدح و آفرین خسرو است بر سر نهاده است و درجاي دیگر این مضمون مینویسد که هیچ نوع شعر وحتی درکلمه هاي عرب وزنجان وفرس تصور تأثیر نمی کند که : حس وزن

[۱] مجلهٔ تعلیم معارف شماره ۲ ص ۴ .

و بیت پهلوی نغمه روه و سرع خسروی) — و ابوهلال عسکری در کتاب الصناعتین میگوید نوعی ازالحان درفارسی موجوداست که الفاظ آن در قالب غیر منظومی ریخته میشود — واین قبیل اشعار عبارت است از کلمات منثوری که بواسطهٔ کشیدن الفاظ تاالب منظومی تطبیق میشوند [۱] وازاین قبیل تصریحات وتلویحات درکتب ادبی بسیاراست.

خلاصه، تردید نیست که در دورهٔ ساسانیان اشعاری وجودداشته که باغناهای موسیقی میخوانده اند — چیزیکه هست این است که شعر در اصطلاح فعلی حقیقت ثانوی پیدا کرده وچون ما با نظم مقید بوزن وقافیهٔ امروزی مأنوس شده ایم وهروقت شعر میشنویم منظومات کنونی بذهن ما متبادر میشود باینکه شعردورهٔ ساسانی شاید اینطورنبوده بلکه یکنوع تناسب والحان واوزان غنائی مخصوصی داشته است [۲]

و بعضی نوشته اند که گویا دراین شکی نباشد که آن غناهای موزون یا مقفی را باصطلاح عهد اسلامی وادبیات آندوره شعر نتوان نامید زیرا که عرب و هم ایرانیان مسلمان از قرن سوم باینطرف شعر فقط همان شعر مطابق اوزان عروضی را مینامیدند و بس [۳].
— ولی بعقیدهٔ ما چون عروض از موسیقی اقتباس شده است درصورتی

---

[۱] آقای آشتیانی در مجلهٔ کاوه و آقای میرزا محمد علیخان تربیت در مجلهٔ گنجینهٔ معارف باین قسمت استشهاد کرده اند. [۲] در معیار الاشعار مینویسد مصنفون که این اشعار والحان وزن صحیح ومنظم نداشته وتناسب آنها تام نبوده بلکه هیأتی بوده اند تام مانند. [۳] تقی زاده در مجلهٔ کاوه.

که اشعار دورهٔ ساسانی مطابق نوتهای موسیقی بوده است لابد دارای یکنوع وزن عروضی هم خواهد شد ثابت امر اینکه از سبک لغات وعروض و اوزان وقرائت الفاظ آنها اطلاع کامل دردست نیست.

نمونه از اشعار پهلوی

کریستنسن دانمارکی مینویسد باوجود اینکه همه اشعار بزمی عهد ساسانیان از میان رفته باز چند فقره های موزون در زبان پهلوی باقی مانده است چنانکه علامهٔ محترم واستاد معظم جناب پروفسور اندریاس (Andreas) که معلم دارالفنون شهر گوتنگن (Cöttingen) ؛ وایران شناس مشهوراست ظاهر نموده اند . کتیبهٔ سنگی حاجی آباد که بتیر اندازی شاهپور اول و نشان کردن علامتی راجع است با یک نطق شاهی که در بحر هشت هجائی ختم شده است خاتمه می یابد و آن بیت در زبان پهلوی این صورت است :

(کی چیذاغی اَلـندَری)

(چیذی کی دَستی نیوی است)

(هان پاذی پَذاین دَرکي)

(ایو نها اذی و تیری)

(اوْ هان چیذاغی ایو اَستی)
(پس کی تیری اُوهان چیذاغ)
(اُوگندی اُوی دَستی نیو[۱])

یعنی مردی که او این بنا بطرف مغرب بنا کرده و دستش نیکوست
پ در این درّه نهاده وتیر بجانب این بنا انداخت پس مردی که تیر
بجانب این بنا انداخت دستش نیکوست [۲]. — وهمو مینویسد که
که در میان پارچه های نوشتجات مذهب مانی که جناب فاضل محترم
پروفسور گرونودل (Grünwedel) از طرفان (Turfan) که
شهر ترکستان چینی است براین آورده اند وبعضی از آنها درزبان پهلوی
شمال غربی وبعضی در پهلوی جنوب غربی ایران مرقوم است نیز چند
فقره منظوم ست که بیشتر در بحر هشت هجا نظم شده است . یك
فقره که تمام عبارت از ابیات آن بحر است در قطعه یافت میشود
بدینقرار :

[1] Kê tchîdàghê ulândarê-tchîdhe kê dastê nêvê ast — hân pâdhê padh în däräkê êv nihá-ä-dhê û tîrê — ô han tchîdâghê êv astê pas kê tire o han tchîdâgh— ava-gandê oi dastê nêv

[۲] فصل «ذي» (یعنی «ید») را در مصراع چهارم باالف دراز کشیده باید خواند (‾ ‾) ومد دادن حروف عله درشعر اوستا وقطعات دیگر اشعار قدیم خیلی فراوان ست .

(اَبزیر وآنغ اِشنوخرَغ هیم)

(چی از بابیل زمیغ وسپرخت هیم[۱])

یعنی من مرد انزیر و نغ (؟) هستم که رضایت چه میآورم زیرا که از زمین بابل هستم. — سپس مینویسد «هیچ شکی نیست که شعر غیر دینی عهد ساسانیان که حالا باقی نیست نیز در همین طور بحور نظم شده بوده است که آن بحور با نثر هیچ تفاوت نداشتند الا آنکه عدد هجا معین بود و ازین جهت در کتاب برهان قاطع آورده است که (نوای خسروانی) که از تصنیفات باربد بود نثری بوده است مسجع» انتهی[۲].

[۱] Abhgêrvvârgh ischnêkhragh hêm -- tchê az babêl zmîgh visprêkht hêm

[۲] درضمن این مقاله مطالب مفیده شمرده شده است مثل این قسمت که: قدیمترین عروض ایرانی که معلوم است در اوستا واقع است و این ابیات فقط درین خصوص با نثر تفاوت دارند که هر مصراع آن از یک عدد معین از هجاها (یعنی سیلاب یا باصطلاح عروضیین وتد یا سبب فاصله) عبارت است و عدد مصاریع که یک قطعه تشکیل میکند نیز معین است. قدیمترین قسمت اوستا یعنی گاتهای زردشت از چنین ابیات عبارت است که پنج گونه است بحر (وهوخشترا Bohukhschathra) که سه مصراع دارد وهرمصراع از ۱۴ هجا (۷ و ۷) مرکب است — وبحر (سپنتمینیو Spentamainyu) که چهار مصراع دارد

و از جملهٔ آثار شعری دورهٔ ساسانی سرود (کرکوی) است که بقول صاحب تاریخ سیستان آنرا زردشتیان در آتشکاه کرکویهٔ سیستان میخواندند [۱] — وآن این است : فرُخت بادا روْش خُنیدْه کَر شاسبْ هُوش همی برْستْ ازجوش نوشْ کن می نوشْ دُوست بدا گوش بآفرین نهاده گوس همیشه نیکی کوش دی کذشت ودوش شاها خدایکانا بآفرین شاهی [۲]. — واما در خصوص

بقیه از صفحهٔ قبل

هر مصراع از ۱۱ هجا (٤ و ۷) تراکیب یافته وبحر (اهونوایتی Ahunavaiti) که سه مصراع دارد و هر مصراع ۱٦ هجا (۷ و ۹) و بحر (اوستوایتی Ustavaiti) که پنج مصراع دارد وهر مصراع ۱۱ هجا (٤ و ۷) و بحر (وهشتوئیتی Vahischtôiti) که دو مصراع که هر یك از ۱۲ هجا (۷ و ٥) ودومصراع که هر یك از ۱۹ هجا (۷ و ۱۲) ترکیب شده دارد — اما اجزای منصوم اوستای جدید ساده‌تر و بی تکلف‌تر است زیرا درآن‌غالبا یك بحر موجود است که هشت هجائی است و۱۲ هجائی بسیار کم دارد .

[۱] آقای اقبال آشتیانی در مجلهٔ کاوه متعرض این قسمت شده ودرحاشیه نوشته بد که این مصرعها تماماً هفت هجائی است و بیشتر بنظر میآید که آنها را ایرانیان قرون اولیه اسلام یازردشتیان آن عصر بوضع اشعار دورهٔ ساسانی ترکیب کرده باشند یا آنکه یك قطعه از شعر آندوره را اندکی تغییر لفظی داده باینصورت درآورده اند

[۲] (روش) بمعنی فروغ و (خنیده) بضم خا بمعنی پسندیده

شعر پارسی که اغلب مورخین و ادبای بزرگ است بهرام گور (مدت سلطنت ۴۲۰ – ۴۳۸ م) باختلاف روایت داده اند — مثل اینکه عوفی در لباب الالباب (ص ۲۱ ج ۱ طبع لیدن) مینویسد «وقتی آن پادشاه در مقام نشاط و موقع انبساط این چند کلمه موزون منظوم راند: منم آن شیر گله منم آن پیل یله نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله» —

تتمه از صفحهٔ قبل

و (وش) در آخر شعر دوم معنی گور میشد — ترجمهٔ آنست [illegible] که در تاریخ سیستان نوشته که چون آن [illegible] قوی گشتند درمحمهٔ کاوه درج کرده [illegible] و [illegible] ... [illegible] مقصود از بن سرود شد چند [illegible] : چون کسرو [illegible] شد وهبر و شاید [illegible] و [illegible] همه و [illegible] از هر سوی در زمین [illegible] شده است [illegible] پدرست شد و [illegible] [illegible] است [illegible] کرده است [illegible] و [illegible] [illegible] کرد و [illegible] [illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible] شد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] گذشته است [illegible]

نیست درصورتیکه اگر بلهجهٔ اهل زبان خوانده شود موزون است[۱] — واین بنده احتمال میدهم که قسمتی ازاشعار دورهٔ ساسانی همینطور ماشد — ونمونهٔ که از آنها بما رسیده (نظیراشعاری که فاضل مستشرق کریستنسن نقل کرده است) جز عبارات مکتوبی نیست وما ازوضع تلفظ و لهجهٔ پهلوی دورهٔ ساسانی اطلاعی کامل نداریم و شاید این اشعار درآن دوره درتلفظ طوري خوانده میشده است که وزن تام پیدا میکرده است والله العالم ٠

علوم در دوره ساسانی

سابقاً گفتیم که بعداز دورهٔ اسکندری واشکاني مجدداً ازاواسط قرن سوم میلادی مقدّمهٔ نهضت علمی در ایران فراهم شد و روز بروز درتزاید بود تاقرن ششم میلادی در زمان انوشیروان که ترقیات روز افزون ایرانیان درعلوم و معارف باوج کمال رسید وحیات معنوي آنها تازه وشوکت حقیقی آنان بي اندازه گشت — لحظه بلحظه دروسعت علم و تمدن خویش میافزودند تا اینکه دورهٔ اسلامی شروع و عهد ساسانی خاتمه یافت. — علوم و معارف دراین دوره اهمیتی بسزا گرفت

[۱] برخی از شعرا بزبان مرسوم درمحلی شعر ساخته اند که بزبان قلم در نمیآید وفقط بالهجهٔ اهل محل موزون میشود مثل صادق ملا رجب اصفهاني در زمان ناصرالدین شاه که بزبان میدان کهنهٔ اصفهان نظمها ساخته وقرائت آنها مخصوص اهاي آن محله است باکساني که بلهجهٔ آنها آشنا باشند .

و ایرانیان آنچه خود نداشتند از سایرین مانند یونانیها و هندیها و سریانیها کسب کرده و آنچه از سابق درخود مایه داشتند و بعد ها پیدا کردند بر آنها افزودند وتدریجاً دائرهٔ علوم وسعت یافت ودرهر علمی مهارت یافته وشهرهٔ آفاق شدند بطوریکه زائد بر آنچه ازدیگران قرض کرده بودند بدانها ردّ کردند . — اگر بخواهیم مراتب انبساط و رونق علمي این دوره را از روی ادله و شواهد تاریخی ذکر کنیم محتاج بتألیف جداگانه خواهیم شد (رموز عشق نگنجد بدفتری که تو داری بساز از پی اسرار عشق دفتر دیگر) . — محو کردن وازبین رفتن آثار علمی ومؤلفات این دوره درعهد اسلامی ازمشهورات تاریخي است — ابن خلدون مینویسد[۱] « این علوم الفرس التی امر عمر بمحوها عند الفتح » . — باري : علومی که در این دوره ایرانیان در آنها بحد کامل ماهر بوده اند وملل دیگر (مانند ملل اسلامي) از آنها اقتباس کرده اند از روی ادلهٔ قطعی و اطلاعات کافي که دردست هست از قرار ذیل است :

۱ — طب و طبیعیات = دراین دوره رونق شایانی

داشته است — انوشیروان درشهر جندی شاپور مدرسه و مریضخانهٔ (بیمارستان) تأسیس نموده از هر جا اطبا و دانشمندان را برای تعلیم بدانجا جلب کرد واز اطراف و اکناف عالم برای تحصیل علوم طبیعي

[۱] تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ .

وطب وجراحی و بیطاری شعب و فروع آنها بدان ناحیه شدّ رحال میشده است واغلب اطبای ماهران عهد تحصیل کردکان آنمدرسه بوده اند — چنانکه حارث بن کلده ثقفی (متوفی ۱۳ ه) درآنجا تحصیل طبّ کرده و پس از مراجعت واقامت در طائف این علم را در عرب رواج داده است — وهمچنین سایر مشاهیر اطبا و جرّاحین عرب مانند: ابن حذیم، ابن ابی رومیه تمیمی، نضر بن حارث بن کلده، اغلب ازبلاد فارس کسب این علوم را کرده اند [۱]. — خلاصه: ایرانیان دراین‌دوره در پزشکی و فنون طبیعی سرآمد ملل آن عصر بوده اند ومدرسه وبیمارستان آنها رکن اعظم وجود و رواج طبّ در دورهٔ تمدّن اسلامی است. — خیلی از کلمات که در طبیعیات وطبّ عرب باقی است قطعاً باقیمانده این دوره است ازقبیل: بورق (بوره) زرنیخ، زاج، اسفیداج، بوتقه (بوته)، مرداسنج (مرداسنك)، سرسام، بیمارستان، جوارش (گوارش)، شب یار، وامثال آنها.

۲ — فلسفه و حکمت و منطق

= ایرانیان در این رشته ترقی کاملی داشته اند و ذوق فطري آنها با این قسمت آشنا بوده است. — حکمت افلاطوني (Platonisme) درزمان انوشیروان درایران رواج یافت و کتب یونانی بفارسی ترجمه شد. — ولي باید دانستکه وارد کردن کتب یونانی در اینددوره بایران بیشتر حکم اعاده

[۱] تاریخ تمدن اسلامي ج ۳ ص ۲۱ ودرتاریخ آداب اللغه.

واسترداد داشته است نه اقتباس محض زیرا اسکندر غالب کتب علمی ایرانیان را ازقبیل منطق وفلسفه وریاضی نقل بیوناني و بیونان نقل کرد و موجب مزید رونق و بسط علوم یونانیان نمود و اصل نسخ فارسی را محو ساخت و منطق و فلسفهٔ ارسطو بواسطهٔ استفاده از این مؤلفات بر اهمیّت خود افزود[۱]. وایرانیان قبل از این دوره از این علوم نصیب وافري داشته اند . — خلاصه : تحصیل منطق و فلسفهٔ اشراقي یا افلاطوني [۲] در این دوره نضجي گرفت ورفته رفته ایرانیان تصرفاتی درفلسفه کردند ودارای ارائی ممتاز کشتند وحکمای فرس مشرب جداکانه انتخاب نمودند (فی الجمله مخلوط از مذاق اشراقی و مشائی) وخود درفلاسفهٔ عالم دستهٔ معیّن تشکیل دادند که درفلسفه اسلامي از آنها به (خسروانیین) یا به (پهلویین) تعبیر ودر مادهٔ ازمباحث فلسفه آراء آنها درقبال عقاید سایرین ذکر میشود [۳] — وشیخ شهاب الدین[٤]

[۱] تاریخ الحکمای شهر زوری ومحبوب القلوب قطب الدین لاهجی — وجرجي زیدان درضمن شرح حال ارسطو مینویسد « ولا یبعد ان یکون الاسکندر قد نقل الي اثینا بعض علوم فینیقیه وبابل وفارس کماسیاتي فادخلها ارسطو فی فلسفته » .

[۲] درتاریخ تمدن اسلامي مینویسد « والمظنون ان تلك الفلسفه کانت اساساً لعالیم الصوفیه التی نشأت بعد ذالك » وهمین عبارت درتاریخ آداب اللغه است .

[۳] صدر المتالهین شیرازی بعضي از اقوال آنها را در اسفار نقل میکند و حاجی سبزواری درمبحث وحود مشرب پهلویین را ذکر کرده است (الفهلویون الوحود عندهم حقیقة ذات تشکك تعمّ مراتبا غني وفقرا تختلف کالنورحیثما تقوی وضعف)

[٤] وشیخ شهاب الدین سهروردي دونفراست یکی بنام ابوالفتح یحیی بن حبش (متوفي ٥۸۷) ودیکر بنام (عمر) متوفي (٦۳۲) و خیلی ازتذکره نویسان این دونفر را بیکدیگر اشتباه کرده اند و کتب معروفه مطارحات وتلویحات وهیاکل النوررا بحي باولي وبرخی بدومی نسبت داده اند وتحقیق این مطلب خارج از مبحث کنونی ماست .

سهروردی از اجلهٔ حکمای قرن ششم هجري خود را پیرو خسروانین وحکمای فرس معرفی میکنند .

۳ — ریاضیات و نجوم و هیئت — ایرانیان

از دیر زمانی با این دسته از علوم مربوط بوده و آنها را بخوبي می دانسته اند مخصوصاً علم نجوم وتنجیم [۱] را که درآنها صاحب استنباطات مخصوصه بوده اند ودر کتب نجوم بعد ازاسلام تا کنون آراء آنها از قبیل: درهر بابی مقابل عقاید سایر ملل ذکر میشود — و در آنچه ازسایرملل آشوریها ، بابلیها ، هندیها ، گرفته اند اجتهاد کرده عقاید صحیح راقبول وآرای سخیف را رد کرده اند و از خود اختراعاتی کرده اند که اغلب مقبول ارباب فن است . — صاحب کفایة التعلیم في احکام التنجیم بعد ازاینکه عقاید سایر ملل (رومیها ، بابلیها ، هندیها) را در احکام نجوم و فن هیئت ذکر میکنند مینویسد « و اما پارسیان متوسط حالند هم درهیئت وهم در احکام وبسبب قوت وکثرت مملکت ودولت وتربیت ملوك علما را علمای ایشا مذاهب بابل وهند وروم معلوم توانستند کرد وازآن مذاهب آنچه مقبول بود اختیار و آنچه نبود رد کردند وخود آنچه دریافتند بدان زیادت کردند وبدان سبب کتب ایشان منتشرشد ومذهب ایشان مقبول گشت » . — مسلمین بیشتر اعتمادشان در علم نجوم بفارسی ها بوده وپارهٔ از کتب این علم را آل نو بخت ازپهلوی

[۱] علم نجوم راجع باحوال مخصوص کواکب است و علم تنجیم راجع بتأثیرات آنها در عالم .

بعربی ترجمه کردند [۱] .

باری ایرانیان این دوره درعلم نجوم وهیئت وتنظیم جداول نجومی خیلی مهارت داشته اند ومسلمین بواسطهٔ ایرانیها و کتب باقیماندهٔ این دوره بیشتر استفادهٔ این علوم را کرده اند ووضع سال وشهورقمري :راوائل اسلام بفکرایرانیان درست شده است— حمزة بن حسن اصفهانی [۲] مینویسد اصل کلمهٔ (مؤرّخ) معرّب لفظ (ماه روز) فارسی است . — وخیلی ازاصطلاحات فارسی نجوم وریاضي درکتب اسلامی عیناً باقیمانده است که شاهداطلاعات آنهاست مانند: فرجار (پرکار)، استواره، نمودار، کدخدا، فردار، هزارات ، نیم بهر ، هفت بهر ، نه بهر [۳] — تقسیم سال شمسی و

[۱] تاریخ تمدن اسلامی وتاریخ آداب اللغة العربیه جرجي زیدان .

[۲] درتاریخ سني ملوك الارض والانبیاً

[۳] نمودار در لغت بمعنی دلیل است و اهل تنجیم درزائجهٔ طالع مولود درصورتیکه طالع ولادت رصدی نباشد از روي سیر قمر (در نمودار والیس) ویا از روي جزو استقبال واجتماع (در نمودار بطلمیوس) استخراجی میکنند تادر حکم تخمین محض نباشد — و کدخدا نزد اهل تنجیم عبارت است ازدلیل تن چنانکه (هیلاج) دلیل جان است — فردار یا (پردار) عقاید منجمین پارسی این بوده است که هفتاد سال عمر انسان را بهفت قسمت غیر متساوی میکردهاند وهرقسمتی را منعلق بکوکبي میدانسته اند از کواکب سبعه واگر مولود نهاری بوده ابتدا از شمس میکرده اند و اگر لیلی بوده است بقمر و بعد ازهفتاد سال سه سالرا متعلق به (راس) میدانند وبعد از آن دوسال به (ذنب) وکواکب سبعه و راس وذنب را در هر قسمتی خداوند فردار مینامند — هزارات عبارت است از ادوار سنین در مقابل ادوار فصول و هزارات جدولی دارد

پارهٔ از اعیاد رسمی مثل: نوروز که از آثار قبل از دورهٔ ساسانی واشکانی است ومهرکان وغیره کاملاً از روی اصول علمی وضع شده و بر اطلاعات آنها در این علوم خوب دلالت دارد. — از جمله آثار این دوره که بر تسلّط ایرانیان در این علوم گواه است زیج شهریار میباشد [۱] که درقرون اولاي اسلام علی بن زیاد تمیمی آنرا ازفارسی بعربی نقل کرده است — زیج شهریار در زمان یزدگرد سوم تدوین و جداول آن مطابق سال جلوس اوست (۶۳۲ م مطابق ۲۱ ربیع الاول ۱۱ هـ) [۲].

بقیه از صفحهٔ قبل

ومحاسبهاست، براي استخراج اوساط کواکب وبعلاوه پارسیان برای یافتن عمرعالم محاسبه داشته‌اند ومنجمین هند وروم وبابل وایران هریك دراین خصوص عقیده دارند وابومعشربلخي کتابي دراین خصوص تألیف کرده است موسوم به (الوف) — نیم بهر الخ هر برجي را کاه بدو قسمت متساوی و کاه بهفت قسمت متساوي وکاه بنه و کاه بدوازده میکنند وهر قسمتي را متعلق بکوکبی میدانند — مثلاً در نیم بهر بدو قسمت میکنند قسمت اول را از بروج مذکر بشمس وقسمت دوم بقمر وقسم اول را ازبروج مونث بقمر و قسم دوم را بشمس متعلق میدانند (حمل مذکر است وثور مونث وهمچنین تا حوت که مونث است).

[۱] زیج شهریار یا زیج شاه بپهلوی (زیك شتر ایار) است.

[۲] ابوریحان بیرونی درکتاب التفهیم مینویسد « واما پارسیان بروزکار دولت خویش تاریخ بروزکار آن ملك نوشتندي که میان

بقيهٔ حاشيهٔ صفحهٔ قبل

ايشان بودی وچون بمردي تاريخ از روزكار آن كردندي كه پس از او نشستی و چون دولت ايشان بشد تاريخ از اول ملك يزدجرد بن شهريار كرفتند و اواخرين ملكی بوده است از خسروان و سالهای او بی كبيسه و بي لهيزك دارند » .— بيفايده نيست كه برای توضيح مقصود او بكوئيم : در عهد ساسانی سال را ٣٦٥ روز ميكرفتند هر ماهی ٣٠ روز وپنج روز بنام (اندركاه) يا (فنجی) يعی خمسه مسترقه وكسر زائد را (قريب شش ساعت) در ١٢٠ سال يكماه جمع كرده برآخر سال ميافزودند (سال كبيسه ١٣ ماه ميشده) و آن سال را (بهيزك) مينامیده وجشنی ميكرفته اند واندركاه را درآخر ماه كبيسه ودرغير سنوات كبيسه آخر ماه سمّی آن اضافه ميكرده‌اند — در دورهٔ اول دو فروردين ميشده ودر دوم دو ارديبهشت الخ و در زمان يزدجرد خمسه مسترقه در آخر ابانماه بوده است و همينطور بعد از اسلام باقيمانده است — اسامی ماههاي آنها فروردين ارديبهشت الخ بوده است و هر روزی از ماه نامی داشته است باين ترتيب : اور مزد ، بهمن ، شهريور ، ارديبهشت ، اسفندارمذ ، خرداد ، مرداد ، ديبازر (ديبادر) ، آذر ، ابان ، خور ، ماهي (ماه) ، تير ، جوش (كوش) ، ديب‌مهر ، مهر ، سروش ، رشن ، فروردين ، بهرام ، رام ، باد ، ديبدين ، دين ، ارد ، اشتاد ، آسمان زامياد ، مار اسفند ، انيران ،— واسامی اندركاه اين است : اهنود ، اشنود ، اسفندمذ وهشت ، هشتويش ،— و نام روز

چون با ماه موافق میشده عید میگرفته اند مانند تیرکان ۱۳ تیر و مهرگان ۱٦ مهر و بهمنجه ۲ بهمن (جشن سـده روز ابان است از بهمن واین جشن غیر از آنهاست که گفتیم) . — باري بعداز یزدجرد دیگر اجرای کبیسه وبهیزك نکنند وسال را ۳٦٥ روز حساب کنند واز این جهت اول فروردین هر ٤ سال يك روز عقب میرود وتقریباً در ۱٤٤۰ سال وتحقیقاً در ۱٤۸٤ دو باره بنقطهٔ اولي عود میکند — بعضي گویند که این قسم ازسال دردورهٔ ساساني هم معمول بوده چنانکه اول فروردین در مبدأ تاریخ یزدگردی ۹۰ روز عقب بوده است وبهرحال هیچکدام ازاین دوقسم (با کبیسه و بي کبیسه) سال شمسی حقیقي نیست بلکه اصطلاحی است ولي شاید اساس اصلي تقـویم اوستائی که مأخذ تاریخ این دوره است بر شمسی حقیقی بوده است — برخی احتمال داده اند که درایرانیان خیلي قدیم تقویمی معمول بوده است که اول سال را از پائیز میگرفته اند و داریوش در کتیبه های خود آنرا بکار برده است و اسامي بعضی از ماههاي آنها از روی کتیبهٔ بیستون اینهاست : ثور اواهار ، ثایکار چیش ، آدوکانیس ، گرمایدا ، باگیا یادیس ، آثریادیا ، آناماکا ، پار کازانا ، ویاخنا ومقصود از آنها بترتیب این است : ماه اول بهار ماه دوم بهار ماه سوم بهار ماه اول تابستان ماه اول پائیز ماه سوم پائیز ماه اول زمستان ماه دوم زمستان .

نثر و خطابه و تاریخ و حکم

و امثال در دورهٔ ساسانیان

قرائن وادلهٔ تاریخی حاکی است که ایرانیان این دوره در این فنون مقام شامخی داشته اند. — اما در (خطابه) همین قدر درفضیلت آنان بس که قوم عرب جاهلي در خطابه و بلاغت مشهور و ازمابین آنها اهالی یمن بکثرت خطبا و بلغا ممتاز بوده اند و بتصدیق مؤرخ شهیر جرجي زیدان (تمدّن اسلامی ۳۱ ج ۳) یکی از عامل این تفوّق واختصاص همانا اختلاط آنها با ایرانیها بوده است که طبعاً فصیح و اهل خطابه وبلاغت بوده اند وشمهٔ از آثار خطابه های بلیغ و غرای سلاطین ساسانی بالاخص اردشیر بابکان در پارهٔ از کتب ادبی وتاریخی اسلامي از قبیل شاهنامهٔ فردوسی و مروج الذهب مسعودی نقل شده است. — واما درحکم وامثال وادبیات منثوره راجع بتاریخ وقصص ومطالب اخلاقی وسیاسی و غیره دلائل تاریخی معلوم میکنند که در آن عهد این قسمتها بسیار اهمیّت داشته وخیلی از آثار این دوره به دورهٔ اسلامي منتقل شده است و در موقع نقل کتب چنانکه بیاید بیشتر اعتماد مسلمین درسیر وآداب وحکم وتاریخ مانند نجوم و موسیقي بکتب ایرانی و ایرانیان بوده است (تاریخ تمدن اسلامي ۱۶۰ ج ۳ وتاریخ آداب اللغه جرجي زیدان). — شهرت کتابی مانند کلیله و

پیکر مزده پرست خدایکان اردشیر شاهنشاه ایران آسمانی نژاد ازایزد ان پسر بابك شاه است . — ودیکر از آثار نثر منسوب باین دوره کتاب (کارنامهٔ اردشیر) و کتاب (یادکار زریران) است که اصل پهلوی آنها بهمّت بعض مستشرقین درقرن نوزدهم میلادی بطبع رسیده است [۱]

[۱] نمونه از کارنامهٔ اردشیر بابکان نقل ازمجـلّهٔ ارمغان شماره ۲ـ۳ سال ۱۳۰۷ اپر، چکونیه، ی، ارتخشتر ، اپاك ، دخت ، ي، اردوان، وزاهر ، داتن ، ی، اوی، او، ارتخشتر — پوس، ی، اردوان، دو، اپاك ، خویش، تن، داشت ، دو ، یه ، وریك، او ، کاپل شاه، رفت، ایستات ، افشان ، اوخواهر، ي، خواش ، چیکون، زن، ي، ارنخشتر، بوت ، نامك ، نیشت ، پیتام ، فرستیت ، کو ، راست است ان ، زنان ، راي، کوبیند ، کو ، کي ، تو ، مرك خویش ، ان ، ي، کی ، خویش ، توخمـکان ، این ، وناسکار ، ی، یزدان، دشمن ، اسرا کیها ، به ، مرك ، کوشت ، فرموش ، کرت ، افت ، مهر ، ودوشارم ، ی ، اباك اویشان ، موست اومندان ، براتران، کیه ، په ، ازار ، وسختیه ، بیم وسهم ، وان ، ارزمیه ، به ، اوزدهیکیه ، وشتري، کاپلان ، کرفتار ، وآن ، ی، دو ، و تبخت ، براتران ، ي، تو، کیه ، این ، متر ، دروج ، په ، بند ، زندان ، پاتفراس ، اوریت ، کیه ، مرك ، په ، ایبفت ، هماك ، خواهیند افت ، هموین ، از ، دهشك ، برهشت . — یعنی در چکونکی اردشیر بادختر اردوان و زهر دادن او اردشیر را — اردشیر دو تن از پسران اردوان را کرفته باخویشتن داشت ودوتن ازایشان کریخته پیش کابلشاه

کتب ومولفات ایرانیان قبل از اسلام

وصف کتابخانهٔ عجم قبل از اسلام درتواریخ مشهور است [۱].—

بقیه ازصفحهٔ قبل

رفته بودند این دو تن بخواهر شان که زن اردشیر بود نامهٔ نوشته پیغام فرستادند که راست است آنچه در بارهٔ شما زنان میگویند (که زنان بی وفا وفراموش کارند) چه، تو چون خود ازمرگ جستي خویشاوندان خود را که آن کناهکار دشمن یزدان (اردشیر) بنا حق کشت فراموش کردي تو مهر و دوستی این دو برادر مستمند را که چگونه آزار وسختي و بیم وترس و بی احترامي درغربت وشهرکابل میبینند وگرفتارند وآن دو برادر بدبخت را که آن خائن به بند زندان انداخته بادفراه میدهد ومرگ ازخدا بدعا میخواهند همگی ازیادبردي

[۱] از آنجمله درتاریخ الحکمای شهرزوری نقل از ابومعشر بلخی میکند که رستاق جی (اصفهان) محل کتابخانهٔ مهمی بوده است و سلاطین عجم کتابهاي نفیس در آن سر زمین دفن کرده اند وچندی قبل از زمان ما قسمتي از آنجا خراب شده و کتابهای نفیسي که روي پوست توز نوشته بوده اند بزبان فارسي قدیم پیدا شده است در علوم متفرقه مخصوصاً نجوم و هیئت و جرجی زیدان (تاریخ تمدن اسلامي ج ۳ ص ۱۳۰) بعد از ذکر کتابخانهٔ استخر مینویسد « ولیس ذلك کل ما کان عندالفرس من کتب العلم فقد عثروا فی اوائل القرن الرابع للهجره علی مخبىٔ فی رستاق جی

اولین کتابخانهٔ مهم ایرانیان کتابخانهٔ عهد هخامنشي است که در غلبهٔ اسکندر مقدونی از میان رفته و بامر او قسمت عمده از مولفات علمی و ادبی ایرانیان بیونانی نقل و اصل نسخ فارسی محو شده است. — از مولفات این دوره چیزی که اثری از آن باقي است قسمتی از کتاب (اوستا) است. — در نهضت علمی دورهٔ ساساني مجدداً ایرانیان دارای کتابخانهاي مهم ومولفات بسیار در هر قسمتی ازعلوم و آداب شده اند که در عصر خود شهرهٔ آفاق بوده و قسمتی از آنها بملل دیگر رسیده است — مخصوصاً مسلمین از مولفات این دوره بهرهٔ کافي برده اند. — قسمت عمده از مولفات ایرانیان این عهد بعد از اسلام بالمره از بین رفته و قسمتي هم بعربی ترجمه و یکی از مقدمات نهضت علمی عالمگیر اسلامي شده است.

کتبي که بالنسبه اسم یا اثری از آن باقی ومنسوب بدورهٔ ساسانی

بقیه از صفحهٔ قبل

بفارس هي عبارة عن ازج معقود بالحجاره فوجدوا هناك كتبا كثيره مكتوبة في لحاء التوز وفيها اصناف من علوم الاوائل باللغة الفارسيه القديمه (البهلويه) — وبعد از آن مینویسد « و عثروا نحو ذالك الزمن ايضاً على ازج آخرا بهار فانكشف عن كتب كثيره لم يهتد احد الي قرائتها » وبعد از آن نیز مینویسد « قال ابن النديم والذى رايته انا بالمشاهده ان اباالفضل بن العميد انفذ الي هنا في سنه نيف و اربعين وثلثمائه كتبا متقطعه اصيبت باصفهان في سور المدنيه في صناديق ». — وباید دانست که خیلي از مولفات ایرانیان نیز بکتابخانهٔ اسکندریه نقل شده است که درعصر خود اولین کتابخانهٔ مهم دنیا بوده است.

است بدو دسته تقسیم میشود: یکی کتب مذهبی مشتمل بر ترجمه ها و تفاسیر اوستا و کتبي که راجع بعقاید و امور مذهبي است — دیگر کتب غیر مذهبي مشتمل بر انواع علوم وادبیات از قبیل: نجوم و ریاضیات وتاریخ وطبّ و بیطاری ومسائل سیاسی وفنون جنگی ونظامی وقصص رزمي وبزمی وحکمت علمی واخلاقی وفن موسیقی وغیره. — وازاین مولفات آنچه بعربي نقل شده پارهٔ را ترجمه یا اصل یا هر دو باقیمانده است و دستهٔ را اصل وترجمه از میان رفته است. — صاحب الفهرست بالغ بر هفتاد کتاب مذهبی وغیر مذهبي را اسم میبرد که از فارسی پهلوي بعربی ترجمه شده وبقول او درقرن چهارمهجري اصل وترجمهٔ آنها دردست بوده است [١] — جرجي زیدان در تاریخ تمدن اسلامي (ج ٣ ص ١٥٤) درحدود بیست کتاب تاریخي وادبی اسم میبرد که از فارسی پهلوی بعربي نقل شده است و بعد از آن مینویسد «شکی نیست که غیر از آنها کتب دیگر تاریخی وادبی ومذهبي نیز از فارسی بعربی نقل شده است» و در جای دیگر میگوید چنانکه اعتماد مسلمین در موقع جلب و ترجمه کتب از مابین ملل عالم درخصوص فلسفه و منطق بیونانیان ودر طبّ وریاضیات بهندیها بوده است؛ در نجوم و سیر و آداب و حکم وتاریخ و موسیقي نیز تمام اعتماد شان بایرانیها بوده است وهر چیزی را از ملّتی اقتباس میکرده اند که در نهایت مهارت وحدّ اکمل آنرا واجد بوده است .

---

[١] کلام ابن ندیم در تاریخ مشیر الدوله نیز نقل شده است .

خلاصه : نظر باینکه در مباحث آتیه نیز محتاج خواهیم شد در اینجا اسامی بعض کتب ومؤلفات منسوب بایرانیان قبل‌از اسلام را بامترجم آنها بعدازاسلام (اگرمعلوم باشد) تعدادمیکنیم : ۱ ــ خدای نامه (خوتای نامك) راجع بتاریخ سلاطین ایران که بقول بعضی در زمان یزدجرد شهریار جمع آوري و تألیف شده است [۱] عبد الله بن مقفع در قرن دوم هجري بعربی ترجمه کرده و در (۳٤٦ ه) بتوسط چهار نفر زردشتی از هرات وسیستان وغیره برای حاکم طوس ابو منصور محمد بن عبد الرزاق بفارسی ترجمه شده است و اغلب محققین نوشته اند که ماخذ مهم فردوسی ودقیقی همین کتاب بوده است [۲] ۲ ــ کلیله ودمنه ــ ابن مقفع بعربی نقل کرده و ترجمهٔ او باقی است [۳]

---

[۱] آقای اقبال آشتیانی نقل از تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملك فروغي کرده اند که در زمان یزدگرد سوم دانشور دهقان (دهقان بمعني مورّخ) که از بزرکان مداین بود بامر پادشاه مامور جمع آوري وتدوین تاریخ ووقایع سلاطین عجم کشت و دانشور دهقان کتاب خوبی تدوین کرد وچنین بنظر میآید که این کتاب (باستان نامه) نام داشته واصل مأخذ فردوسی همان باستان نامه است .

[۲] در خصوص ماخذ شاهنامهٔ فردوسی ودقیقي وشرح شاهنامه ابو منصور و شرح احوال او رجوع شود بمسطورات آقاي تقی زاده درمجلهٔ کاوه .

[۳] بی فائده نیست که تاریخ این کتاب را که از مهمترین کتب قدیمهٔ سیاسي واخلاقی است دراینجا بنویسیم : واضع این کتاب حکیم هندی است موسوم به (بیدپا)

بقیه از صفحهٔ قبل

و آنرا برای (دابشلیم) نوشته است ودابشلیم بعد از اسکندر متولی امور هندوستان شده ودست تعدي دراز کرده است ازاینجهت آن حکیم این کتاب را دربیست واندی قرن پیش بزبان بهایم وطیور برای تنبیه پادشاه نوشته است — اصل این کتاب بلغت سانسکریت در ۱۲ باب نوشته شده وبعداز آن بلغت تبت وبعداز آن بسریانی ودرحدود قرن ششم میلادی بدست برزویه حکیم ایران بفارسی پهلوی نقل شده است — ازروی ترجمهٔ برزویه یك ترجمهٔ سریانی درزمان انوشیروان شده که اکنون دردیری نصارا نزدیك حلب آنرا یافته اند وابن مقفع درقرن دوم هجری اصل کتاب راازپهلوی بعربي نقل کرده است. — بعداز ترجمهٔ ابن مقفع این کتاب بدست فضلا ودانشمندان افتاده وبتدریس وتدرس آن مشغول گشته اند وبرخی آنرا نظم بسته وبرخی دو باره آنرا نقل وتألیف کرده اند وبعضی نیز کتابی بهمان سبك ازخود تألیف کرده اند — ولی قطع نظر ازآن ترجمهٔ سریانی که بتازگي پیدا شده است ودر زمان انوشیروان صورت گرفته فقط ترجمهٔ که صحیحاً باقي مانده وبدست ملل عالم افتاده است همان ترجمهٔ ابن مقفع است واصل پهلوي وهندی آن نیز از بین رفته و تقریباً تمام ملل عالم ازقبیل سریاني ویونانی وایتالیائي وفارسی وترکی وعبری ولاتینی وانکلیسي وروسی واسپانیولي وغیره تماماً این کتابرا ازروي ترجمهٔ ابن مقفع بلغات خودشان نقل کرده اند — وبتوالي از مان صدر وذیلهائی براین کتاب افزوده شده تا اینکه ابوابش بالغ بر (۲۱) شده است اصل هندی آن ۱۲ باب بوده وسه باب قبل از اسلام فارسیها

بقیه حاشیهٔ قبل

ن افزوده‌اند وشش باب دیگر نیز قبل ازترجمهٔ عربی ابن مقفع معروف
،ده است وممکن است خود ابن مقفع. از خود یا ازروی مأخـذ فارسي
آن افزوده باشد و اکنون درنسخ مطبوعه بعض ازاین فصول وابواب
جود نیست .— ازاشخاصی که این کتاب را بعربی نظم بسته (ابوسهل
.ل ابن نو بخت فارسی) است که برای یحیی بن خالد برمکی وزیر
،ـی و رشید عباسی بنظم آورده و دیگر (عبد الله بن هلال اهوازی)
ست درزمان خلافت مهدي (١٦٥ هـ) ودیگر (ابان بن عبد الحمید)
ز شعرای موالی است که باشارهٔ برامکه آنرا برشتهٔ نظم کسیده و دو
معرش باقی است (هذا کتاب ادب ومحنه وهوالذي يدعي كليله دمنه
فيه احتيـلات وفيه رشد و هو كتاب وضعته الهند) و دیگر (علی بن
داود) کاتب زبیده زوجه هرون الرشید و دیگر (ابن هباریه متوفي
٥٠٤ هـ) ودیگر (ابن مماتي مصري متوفي ٦٠٦ هـ) و دیگر (عبد
المؤمن بن حسن) درقرن هفتم هجری ونظم او احتمالي است ولي در این
زمینه قطعاً چیزي نوشته است ودیگر (جلال الدين نقاش) درقرن نهم هجري
— و (سهل بن هارون) نیز کتابی بسبك کلیله و دمنه نوشته است و
أین شخص فارسي الاصل واز خدمهٔ مامون بوده است . — ارآنچه ذکر
شد تنها همان نظم (ابن هباریه) باقي و طبع شده است ونسخهٔ خطی از
(جلال الدین نقاش) در کتابخانهٔ بیروت وموزه بریتانیا موجوداست.
— آنچه ذکرکردیم از نظم و نثر عربي هرچند نویسندکان آنها اغلب
فارسی بوده اند ولي بزبان فارسی نبوده است — نظم کلیله و دمنه بزبان

۳ — آئین نامه ٤ — مزدك (مزدك نامه) ٥ — تاج درسیرت انوشیروان ٦ — الادب الکبیر ۷ — الادب الصغیر ۸ — الیتیمه : واین شش کتاب نیز از ترجمه هاي ابن مقفع است وموضوع آنها تاریخ و ادبیات واخلاق است . ۹ — سیر ملوك العجم : در تاریخ و آداب ملوك عجم — و این کتاب متعدد بوده است ؛ یکی را ابن مقفع ترجمه کرده و یکی را (زادویه بن شاهویه اصفهانی) و دیگری را (محمد بن بهرام مطیار اصفهانی) ۱۰ — رستم و اسفندیار ۱۱ — بهرام شوس : و این دو کتاب ادبی را (جبلة بن سالم) ازپهلوي بعربي ترجمه کرده است ۱۲ — هزار افسانه (بعربی ترجمه شده وموسوم بالف لیل ولیله است) درخصوص کتابی که فعلاً دردست است تحقیقات بسیار وعقاید مختلفی اظهارشده است ـ بطور اختصار کتاب کنونی بتدریج درست شده وکار یکنفر در یکزمان نیست ولی مایهٔ اصلی آن بطور قطع ایرانی فقط یا ایرانی وهندی است ۱۳ — شهریزاد و اپرویز ۱٤ — دارا وبت وزرین ۱۵ — بهرام ونرسی ۱٦ — هزار داستان ۱۷ — خرس وروباه ۱۸ — سندباد (مانند کلیله ودمنه اصلاً ازهندی بپهلوي بوده است) ۱۹ — افسانهٔ

بقیه حاشیهٔ قبل فارسی. درزمان امیر نصر ابن احمد سامانی بتوسط رودکي شاعر معروف صورت گرفته وجسته جسته اشعارش باقی است — ودرزمان ابوالمظفر بهرامشاه بن منصور غزنوي از روي ترجمهٔ ابن مقفع ابو المعالی نصرالله بن محمد بن عبد الحمید منشی آنرا بفارسی ترجمه کرده وبعد از آن مولی حسین بن علی واعظ کاشفی برای امیر شیخ احمد معروف بسهیلي ازامراي سلطان حسین بایقرا نقل ابوالمعالي را ملخص و ساده کرده است معروف به (انوار سهیلی) و این دو نثر فارسی باقی ومکرر بطبع رسیده است

گشت و گذار ۲۰ – مشك زنانه وشاه زنان ۲۱ – بينان دخت ۲۲ـ بهرام دخت ۲۳ – كتاب كاروند ۲٤ – انوشيروان ۲۵ – كتاب الفال .– از كتاب هزار افسانه تا اينجا عموماً راجع بموضوعات وقصص اخلاقى و ادبى است كه بعربى نقل شده ومترجم آنها كاملاً معلوم نيست ۲٦ – زيج شهريار يا (زيج شاه) و بلغت پهلوي (زيك شتر اياز) (Zik de chatroayr) درخصوص اوساط كواكب و جداول نجومى كه مطابق سال اول جلوس يزكرد سوم تنظيم شده است (۱٦ ژوئن ٦۳۲ م و ۲۱ ربيع الاول ۱۱ هجري قمري) و آنرا (ابوالحسن على بن زياد تميمي) از پهلوي بعربى ترجمه كرده است ۲۷ – اختيار نامه درسيرت فرس كه (اسحق بن يزيد) آنرا از فارسي بعربي نقل كرده است ۲۸ – كارنامهٔ اردشير (كارنامك ارتخشير پاپكان) از كتب ادبى كه بعربى نقل شده وناقل آن معلوم نيست ۲۹ – يادكار زريران (يات كارْ زويران) يا (شاهنامهٔ كشتاسب ياپهلوى) ۳۰ – فرهنك پهلوى : كارنامهٔ اردشير بقول بعضى درقرن ششم ميلادى نوشته شده و كتاب(يادكار زويران) بروايتي در پانصد ميلادى نوشته شده است و اصل پهلوي اين دو كتاب با كتاب (فرهنك پهلوي) در قرن نوزدهم ميلادي بهمّت مستشرقين اروپائي بزيور طبع آراسته شده است ۳۱ – وصيّت نامهٔ اردشير بشاپور ۳۲ – وصيّت نامهٔ انوشيروان بهرمز وجواب او ۳۳ – نامهٔ انوشيروان بمرزبان و جواب او ۳٤ – كتاب انوشيروان به بزركان ملّت در تشكر ۳۵ – كتاب چيزهائيكه

بحکم اردشیر استخراج شده راجع به آنچه در سیاست ومملکت داری نوشته اند ۳۶ — وصیّت نامهٔ انوشیروان باهل بیت خود ۳۷— نامهٔ تن سر [۱]. — این چند کتاب (از وصیّت نامهٔ اردشیر بشاپور تا نامهٔ تن سر) عموماً راجع بمسائل سیاسی و مملکت داری است که بعربی نقل شده و ناقل آنها تماماً معلوم نیست ولي از آنجمله (نامهٔ تن سر) را ابن مقفع ترجمه کرده و در قرن ششم هجري ابن اسفندیار ترجمهٔ عربی را بزبان فارسي نقل کرده ودرمدخل کتاب تاریخ طبرستان کنجانیده و اکنون این کتاب در موزهٔ هند لندن است [۲]. — ۳۸ — قصهٔ ویس ورامین ۳۹— قصهٔ خسرو وشیرین وفرهاد ۴۰— قصهٔ زال و رودابه ۴۱ — قصهٔ بیژن و منیژه ۴۲ — قصهٔ وامق وعذرا . — از قبیل این پنج فقره حکایات رزمي وبزمي دیگر نیز داریم که اصل آنها پهلوی بوده و بعد از اسلام بزبان فارسی امروزی (مانند ویس و رامین فخر الدین اسعد کرکاني) یا بعربی نقل شده است ۴۳ — کتابی که با بوزرجمهر نسبت داده اند موسوم به (ایریدج) که کویا معرب (ویزیذك) بمعني کزیده باشد و این کتاب در احکام نجوم بوده و در قرون اولیه اسلام در دست بوده است ۴۴— ظفرنامهٔ منسوب بابوزرجمهر که آنرا ابو علی سینا بامر نوح سامانی از پهلوی بفارسي اسلامي نقل کرده است ۴۵ — کتاب بزرجمهر في مسائل الزیج که دردورهٔ صفویه در مدارس اصفهان میخوانده اند

[۱] تاریخ ایران مشیر الدوله . [۲] تاریخ ایران مشیر الدوله .

٤٦ — فصول بزرجمهر که ابوبکر خوارزمي در یکی از رسایل خود آنرا ذکر کرده است [۱] .

خیلي از کتابهائی که ذکر کردیم اسم اصلی فارسي آنها معلوم نیست اصل و ترجمهٔ بسیاري از بین رفته است بعقیدهٔ نگارنده چیزهائي راجع بمسائل اخلاقي و سیاسی و تاریخی گاهی در کتب ادبی و تاریخي یافت میشود از قبیل شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه (راجع بوصایاي اردشیر بابکان) و کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه که از بقایاي ترجمه هاي این کتابهاست که درقرون اولای اسلام بدست مسلمین بوده است — وغیر از اینها نیز کتب دیگر درتواریخ مذکور و از پهلوی نقل بعربی یافارسی اسلامی وغیره شده است که تعداد تمام آنها باطالهٔ کلام می افزاید .

علاوه بر کتبي که اسم برده شد کتب پهلوی دیگري نیز اکنون در دست است که تألیف قسمتي از آنها قطعاً مربوط ببعد از اسلام است و در مورد بعضی اختلاف است . — وست از مستشرقین اروپا بغیر از کتاب اوستا تمام کتب پهلوی که اکنون دردست است مربوط ببعد از دورهٔ ساسانی میداند [۲] .

[۱] آقای میرزا محمد علیخان تربیت در مجلهٔ گنجینهٔ معارف در ضمن شرح حال بزرجمهر این چند کتاب را از او نام برده اند بعلاوهٔ رسالهٔ دیگر در استخراج طالع بیماران نقل از (بارون بر وزن) .

[۲] آقای مشیر الدوله درتاریخ ایران وآقای آشتیاني ازقول بعض مستشرقین (وست) نقل کرده اند که ادبیات وکتب پهلوی را سه قسمت کرده است ـ ۱ ترجمه

بقیه ازصفحهٔ قبل

ها وتفاسیر اُوستا که (۲۷) رساله و (۱٤۱۰۰۰) کله است ۲ — کتب راجع بمسائل وامور مذهبی که (۵۵) جلد و (٤٤٦۰۰۰) کلمه است — کتب مشهوره این طبقه از اینقرار است ۱ — دین کرت (کار دین) راجع بتاریخ و ادبیات و سنن زردشتي که درقرن سوم هجری (۹ م) تدوین شده ۲ — بُندَهِشن (اساس دهنده) که در قرن پنجم هجري (۱۱ م) تألیف شده است ۳ — داتستان دینیك (عقاید مذهبی) که مانوش چها (منوچهر) پسر پوران مؤبد بزرك پارس وکرمان در اواخر قرن نهم میلادی (۳ ه) تدوین کرده است ٤ — دینای مي نیوك خرد (عقاید روح دانش وخرد) که ٦۲ سؤال راجع بدین زردشت را جواب میدهد ۵ — ارتاویرافنامك راجع بهرج و مرجی که درمذهب زردشت بعد از استیلاي یونانیها پدید آمد ورونقی که در زمان ساسانیان کرفت وعقاید راجع بموت و حشر و صراط و حور که بعقاید مسلمین بي شباهت نیست و کویا مابین قرن سوم و هفتم هجري (۹ و ۱٤ م) نوشته شده است ٦ — شکند کومانیك وی جار (یعنی بیانات برطرف کنندهٔ شبهات) در دفاع از مذهب زردشت در مقابل مذاهب دیگر.

۳ — کتب پهلوي در مطالب غیر مذهبی که عدهٔ آنها ۱۱ جلد و مرکب از (٤۱۰۰۰) کلمه است از جمله کتب مشهورهٔ این طبقه است ۱ — کارنامهٔ اردشیر که بقول بعضی درقرن ششم میلادی نوشته شده و دست بقرون بعد مربوط میدارد ۲ — یادکار زریران که بعضي مربوط بسنهٔ پانصد میلادي میدانند ۳ — درخت آسور ٤ — خسرو کواتان و غلام پیشخدمت او ۵ — مدون قوانین اجتماعی پارسیها درزمان ساسانیان ٦ — شطرنج نامه ۷ — اسلوب نامه نویسي ۸ — ترتیبات قرار داد ازدواج ۹ — عجائب مملکت سکستان ۱۰ — فرهنك پهلوی .

درپایان این مبحث لازم است این نکته را بسمع قارئین برسانیم که عمدهٔ مأخذ ما در اسامي کتب تصریحات مورخین بعد از اسلام از قبیل ابن ندیم وابن القفطی وصاحب کتاب البارع في احکام النجوم (ابوالحسن علی بن ابی الرجال ازمشاهیر قرن پنجم هجري) وجرجي زیدان وامثال آنهاست — وممکن است بعض ازین مولفات را هر کدام باسمی ذکر کرده باشند والله العالم .

صنایع وکتیبه ها وابنیه مشهور دوره ساسانی

جزای حسن عمل بین‌که روزکار هنوز   خراب مي نکند بارکاه کسری را

برای تکمیل مطالب لازم است شمهٔ مختصری از صنایع و آثار و ابنیه باقیماندهٔ این دوره سخن بگوئیم : از روی آثار باقیه وشواهد تاریخی بخوبی واضح میشودکه ایرانیان ایندوره درفنون جمیله وصنایع مستظرفه ازقبیل : نقاشی و موسیقی ومعماری و حجاری واسلحه سازی و پارچه بافي و قالی بافی وغیره مهارت بسزائی داشته‌اند. --اما درخصوص (موسیقی) واهمیّت واعتبارآن دردورهٔ ساسانی پیش‌ازین سخن راندیم ــ واما نقاشی نیزدراین عهد ترقی کامل داشته و وجود (مانی) و پیروانش اهمیّت این صنعترادرآن دوره ثابت میکنند — وهرچند ایرانیان درزمان مانی نقاشی رااز چین اقتباس کرده‌اند ولیکن تصرفات خودشان باندازهٔ آنرا تکمیل کرده که

چینی ها از آنها اقتباس کرده اند و بقول بعضی نفوذ ایراني در بعضي آ
نقاشیهای چینی بنظر اهل فن کاملاً محسوس است ودر حفریات تورفار
ترکستان چین نقاشیها پیدا شده که معلوم است آنها را چینی ها ازرو
نقاشیها که ایرانیان بچین برده اند کشیده اند وتماماً صورتهای ایراني
است وبیروان مانی را نشان میدهد واین آثار اکنون دربرلن است [۱

اما معماری وحجّاری ومجسمه سازي ونقاری وامثال آنها : ازقدیم
الایام ایرانیها در این دسته از صنایع دست داشته اند وتسلّط اسکانیان
همانطور که علوم و آداب ایرانی را بطاق نسیان انداخت رونق این
صنایع را نیز برد ودر عهد آنها ازاهمیّت افتاد — ایرانیان دورهٔ ساسانی
علاوه بر تجدّد علمی وادبی محتاج بتجدّد صنعتی هم بودند وازاین جهت
ارباب صنایع را تشویق کرده بکمك خارج وداخل صنعت را نیز مانند
علم وادب زنده کردند ومخصوصاً معماری وحجاري وامثال آنها درآن
عهد رونقی تازه یافت بطوریکه درردیف تشکیلات دیگر رئیس یاوزیر
مخصوصی بنام (کرك بذ) داشته است [۲] . — وهرچند در این قسمت

[۱] تاریخ ایران مشیر الدوله ص۲۷۷ [۲] تاریخ ساساني — طبقات ورؤسای
دیگر هرکدام اسمي داشته اند مانند (وزرك فرماذار) یعنی وزیراعظم و (مؤبذان
مؤبذ) رئیس روحانیین و (ایران دبیر بد) یعنی سر دبیر شاه و (ایران سپهبذ
یعنی سپهسالار و (واس تری بوشان بذ) رئیس طبقهٔ برزگران و (هتخشان بذ
رئیس طبقهٔ تجار واصناف و (می بذ) یعنی شربت دار و (آتروان) یعنی روحانیین
و (آرتشاران) جنگیها و (دبیران) مستخدمین دولتي و (واستری یوشان وهتخشان
زارعین وکسبه وهمچنین طبقات ورؤسای (دیگر تاریخ مشیر الدوله وتاریخ ساسانیان مرحوم فروغي

اقتباسی ازملل دیگر مانند رومیها ویونانیها وغیرازآنهاشده باشد قطعاً تکمیلش بدست خود ایرانیها صورت گرفته ومایهٔ طبیعي آنها این صنایع را درآن عصر بسرحد کمال رسانیده است. — چیزیکه باید دانست این استکه صنایع مزبوره درآندوره از آغاز تا انجام بر یك منوال و یك حال نبوده بلکه کاهی تنزل و کاهی ترقي داشته است چنانکه بعد از شاپور بن اردشیر بالنسبه تنزلي دراین صنایع محسوس است وحجاریهای بهرام دوم وسوم و نرسی خیلي پست تر ازشاپور است وبعد از آن حجاریهای زمان انوشیروان (درشهر شاپور) في الجمله عقب رفته وبعد از آن در زمان خسرو پرویز ترقي فاحشی پیدا کرده است [١] .

بالجمله: سلاطین ساسانی همت بر آبادانی مملکت کماشتند وشهرها و عمارات عالي بنا کردند چنانکه بناي (شهر شاپور) نزدیك کازرون فارس که فعلاً خرابهٔ از آثارش باقی است و همچنین (نیساپور) در خراسان و (جندی شاپور) در خوزستان منسوب بشاپور اول است و کازرون فارس و (گنجه) قفقازیه از بناهای قباد اول است (گویند باندازهٔ قباد کمتر کسي شهر در ایران بنا کرده است) — ومرحوم ذکاء الملك (میرزا محمد حسین فروغی) در تاریخ ساسانیان می نویسد که انوشیروان بعد از اینکه شهرهای شام را گرفت و بتسخیر مستملکات قیصر پرداخت از آن نواحی انواع سنگهای مرمر وفسیفسا [٢]

---

[١] تاریخ ساسانیان مرحوم ذکاء الملك فروغی [٢] فسیفسا بعضی نوشته‌اند که ترکیبی از شیشه وسنك برنگهاي مختلف باصفا و خوش نما وشفاف است که درفرش

بعراق حمل کرد واز مصالح مزبوره شهری از روی نقشهٔ انطاکیه وسایر بلاد شام نزدیك مدائن بساخت و آنرا (رومیّه) نامید و گفتهٔ مسعودی را نقل میکنند که دیوار این شهر که قلعهٔ آن باشد هنوز باقي و برپاست اما خود شهر خراب شده ودر جای دیگر مینویسد که اردشیر هشت شهر بنا کرد [۱].— باری از یادگارهای باعظمت این عصر یکعده حجاري و آثار مخروبه قصور وعمارات عالیه در ایران وغیر ایران باقي مانده است که برمهارت ایرانیان در این صنایع و ابهت و شوکت عهد ساسانی دلائل متقن بیچون وچرا وشواهد محکم پابرجائي است وهیچ ایرانی بل انساني با حس غیرتمندي نیست که از تماشای این کاخهای

بقیه ازصفحهٔ قبل

کردن‌زمین ومبانی ابنیه بکارمیبرده‌اند ودرکتاب‌لغت(المنجد) است که فسیفسایافسیفسه‌عبارت از قطعات الوان ازرخام وغیره است‌که بواسطهٔ ترکیب وتألیف‌آنهاصورواشکال مختلفه میسازند

[۱] اسامي هشت شهر را در تاریخ ساساني اینطور نوشته : (شهر خط) در بحرین و (شهر بهر سیر) مقابل مداین که اصل اسم‌آن (اردشیر) بوده وبهر سیر معرّب آن است و (اردشیر خرّه) که شهر جور یافیروز آباد باشد و اسم اصلی (شهر جور) شهر گور بوده ودرزمان عضد الدوله دیلمي به (فیروز آباد) موسوم شده است و (شهر بردشیر) در کرمان که در اصل (براردسیر) بوده و شهر (بهمن اردشیر) درحوالی بصره درکنار دجله که اهالي بصره آنرا (بهمن‌شیر) و (فرات میسان) نیز گویند و شهر (رامهرمز وسوق الاهواز) بخوزستان وشهری که درحوالی موصل فعلاً به (ریشهر) معروف است و بزعم بعضی در اصل (راو اردشیر بوده است .

منبع شگفت خیز ومناظر عبرت انگیز سر انگشت حسرت نخاید وهر قصر شامخی را در نوبهٔ خود ایوان مداین ندانسته (هان ایدل عبرت بین الخ) و (این کسری خیر الملوك الخ) نخواند[١] :

در غم این نا خلف اولاد جم بیستون را شد زحسرت پشت خم (مؤلف)

خلاصه : آثار مشهوری که راجع بصنایع مزبوره از دورهٔ ساسانی بما رسیده است بقرار ذیل است ١ — چهار طاق سروستان (نزدیك دهي موسوم به ئیلان در سمت شرقی شیراز) بعضی احتمال دادهاند که آتشکده بوده است مربوط بعهد هخامنشي ولي بعقیدهٔ محققین بناي آنجا مربوط بدورهٔ ساسانی است و بعضی نوشته اند که این بنا درقرن چهارم میلادی زمان شاپور ذو الاکتاف ساخته شده است ٢ — در فیروز آباد (تقریباً هجده فرسخي شیراز در رراه دارابگرد) آثارمخروبهٔ طاقها ودیوار هاي عمارت مهمي در آنجا هست وبعلاوه آثار طاق و رواق ومنارهٔ (بقول آثار العجم ارتفاع مناره از ٣٢ ذرع بیشتراست) در آنجا دیده میشود ودر محل موسوم به (تنکاب) بهمان نواحی چند مجلس حجاری شده است ازجمله مجاس جنك بااهمیتیاست — مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان مینویسد از آثار اردشیر بابکان درفیروز آباد مجلس

[١] هان ایدل عبرت ازدیده نظرکن هان ایوان مداین را آئینهٔ عبرت دان؛ قصیده معروف خاقانی است و (این کسری خیر الملوك) اشاره باشعار عدّی بن زید عبادي است : این کسری خیر الملوك انوشروان ام این قبله سابور لم یهبه ریب المنون فولي ال ملك عند فبابه مهجور حین ولوا کانهم ورق حف تذري به الصبا والدّبور

حجاری شده است شبیه بحجاری نقش رستم ۳-- تخت خسرو یا (طاق کسری). بارگاه انوشیروان و از آثار با عظمت آن پادشاه ذیشأن است که درطیسفون نزدیکی دجله واقع وبامر او در (۵۵۰ م) بنا شده است وبقیهٔ که ازاین بنا موجود وبحدس بعضی ربع اصل عمارت است عبارت میباشد ازیك تالار مسقف بطاق بزرك باچند شاه نشین وبقراری که نوشته اند طاقها و دیوار هاي دروني تالار با لوحه های سیمین و زرین منبت کاري بوده وتخت سلطنت در ته آن پشت پردهٔ قرار داشته است [۱] و الحق وضع بنا وطرّاحی این عمارت بسی شایستهٔ تحسین و

[۱] تاریخ مشیر الدوله — باید دانستکه بعض مورخین تصریح کرده اند که ایوان کسری بدو محل اطلاق میشود یکی شهری که شابور درشرقی مداین مقابل طیسفون ساخته و بعد از طیسفون که در غربي مداین است آنجا مقر سلطنت کشته و دیگر طاق مرتفعي که در طیسفون ساخته شده و اکنون آثارش برپاست وبرخی بنای این طاق را بانوشیروان نسبت داده اند و بعضی نوشته اند که برویز بن هرمز شهری را که شابور درمقابل طیسفون ساخته بود تکمیل و تزئین کرده است ـ علی اي حال مرحوم فروغي درتاریخ ساسانیان یکجا درمساحت طاق وایوان مینویسد که ۲٤ ذرع عرض و۲۸ ذرع ارتفاع و ۳۸ ذرع طول دارد و دریکجا مینویسد که درسفر ناصر الدین شاه بعتبات بدقت مساحت کردند اینطور شد : طول فرش انداز ایوان ٤۸ ذرع است وقطر بایه دیوار دست راست هفت ذرع ویك چارك وقطر بایهٔ درگاه سمت شط چهار ذرع و نیم و قطر پایهٔ درگاه دست چپ ۷ ذرع و یکچارك وعرض دهنه طاق ۳٤ ذرع ونیم وارتفاع طاق ۳۲ ذرع ودهنهٔ بایهٔ طاق ازابتدا تا انتها سمت شمال ۹ ذرع وطول درگاه سمت شمال ۹ ذرع وعرض هر درگاهي سمت شمال ٤ ذرع ص ۷۹ ج ۱— عهدهٔ صحت وسقم بر عهدهٔ مرحوم مولف است .— در موقع دیگر شرح دیگری راجع باین موضوع می نگاریم .

مستحق آفرین است ٤ — طاق بستان (یاطاق وستام وتخت بستان) نزدیك کرمانشاهان از ابنیهٔ خیلی با اهمیت وظرافت است و بسی دقایق وشیرینکاریهای صنعتي در آنجا بکار برده شده است وچند مجلس حجاری شده در آنجا هست : ۱ — دوصورت شبیه بیکدیگر ودرطرف هریك لوحه کتیبه است و مطابق حدسی که از عبارات کتیبه ها زده شده است یکی شابوردوم (مدت سلطنت ۳۱۰ — ۳۷۹م) ودیگر شابور سوم است (مدت سلطنت ۳۸۲ — ۳۸۸ م) برخی بانی اصل این حجاری را شابور سوم گفته اند و بعضی بانی یکی را شاپور دوم و دیگری را شاپور سوم[۱] ب — سه صورت حجاري که دو نفر آنها روی جسدی ایستاده اند و کتیبه ندارد وبرخی از روي حدس گفته‌اند که صورت تاج بخشی اردشیر اول است بشابور ج — صورت سوار مسلّحی که محتمل است خسرو پرویز باشد د — سه صورت بی کتیبه که بحدس بعضی وسطی خسرو پرویز و طرف چپ قیصر روم (مُریس) و طرف راست زوجهٔ خسرو شیرین سریانی است ه — دو مجلس شکارگاه خیلی عالي که یکی بیش از ۷۵ صورت انسان وقریب ۱۵۰ صورت حیوان ودیگری قریب ۷۰ صورت انسان و قریب صد صورت حیوان دارد و حیوانات دو مجلس از قبیل آهو وگراز وگور واسب وفیل وشتر

[۱] قول بانیکه بانی این حجاری اصلا شاپور سوم است صاحب تاریخ ساسانیان ترجیح داده ودرتاریخ مشیرالدوله دراین‌خصوص اسمي از شابور سوم برده نشده است و در آثار ابنیه وکتیبه ها فقط اسم شابور دوم را مي برد

و غیره هستند و الحق این دو مجلس خیلي تماشائی است . — خیلی از تزیینات طاق وستام از آثار خسرو پرویز است (مدت سلطنت ۵۹۰ — ٦۲۷ م) ۵ — درنقش رستم نزدیك تخت جمشید مجالس حجاری شد چندي از دورهٔ ساساني است ۱ — مجلس شاپور که شهریار ایران شاپور درحالت سواری است ودونفررومي پیاده باحالت انکسار درجلواسب او هستند وشاه دست یکی را گرفته و امپراطور روم (والرین) بزانو درآمده است واین مجلس کتیبه دارد ونشان میدهدکه شاپور والرین را اسیر و (سیریادیس) را امبراطور روم نموده است و این حجاری از آثار شابور و عظمت دربار با اقتدار آن شهریار را نمودار میکنند ب — از آثار اردشیر اول صورت دو نفر سوار که هر یك را زیر پاي اسب جسدی افتاده‌است ویکنفر تاج میدهد ودیگري میگیرد — گویند این دو سوار یکی اهورمزدا و دیگر اردشیر و زیر پای اسب اردشیر اردوان آخرین شاه اشکانی و زیر سم اسب اهورمزدا مجسمهٔ اهریمن است ج — صورت پادشاهي است ایستاده وچند نفر اطراف او هستند و گویا پادشاه بهرام دوم و مابقی ملازمین او هستند د — صورت دو نفر سوار بانیزه درجنگند وسوار دیگر درعقب سر یکی علمی در‌دست دارد — برخی گویند مربوط ببهرام چهارم و بعضی گویند صورت جنك بهرام پنجم با خان هیاطله است ٦ — در شاپور پنج فرسخی کازرون چند فقره حجاری تاریخی است ۱ — صورت شاپور اول سوار وزیرسم اسبش یکنفر لکدمال میشود و جلو اسب شهریار سه نفر پیاده از

آنجمله یکی باحالت عجز بزانو در آمده وپادشاه دست یکنفر شخص منقاد را گرفته وغیر از آنها در عقب سر شهریار دور ده سوار و در سمت جلو چندین نفر پیاده با اسلحه حجاری شده است و این مجلس حال مغلوبیت واسارت والرین و برقرار کردن شاپور سیر یادیس را بامپراطوري روم ومجبور شدن والرین بقبول وتکریم امپراطور جدید مجسم میسارد ب — صورت دو نفر سوار که یکی تاج میدهد و دیگري میگیرد ومجاس تاج بخشی هرمز است ببهرام اول [۱] ج — صورت دو سوار که زیر سم اسب یکنفرجسدی پایمال میشود ومابین دو سوار شخصی بزانو در آمده واظهار عجز و تواضع میکنند و برخی گفته اند که دو سوار یکی شاپور اول ودیگر اهورمزدا وشخصي که زانو در آمده والرین است د — مجلس باشکوهی که بدو قسمت می شود — در قسمت بالا یادشاهی دروسط بر روی کرسی نشسته ودرطرف چپ شش نفر باکمال ادب وتوقیر ایستاده اند ودرطرف راست هفت نفر با حالت تواضع انکشتها در مقابل بینی برده اند و قسمت پائین نیز بدو قسمت میشود — دریك قسمت چند نفر اسیروار دست بسته یا دست بسینه ایستاده اند واسبي بازین در آنجاست ودر قسعت دیگر درجلو یك نفر جلاد وار دو سر بریده در دست دارد و چند نفر دیگر ایستاده اند — این مجلس کتیبه ندارد و بقرار آنچه بعضی نوشته اند این مجلس از آثار انوشیروان ونمایش بارکاه وفتح اوست [۲] ۷ — درنقش رجب

[۱] صاحب آثار العجم این شاه را (نرسي) کفته است [۲] این احتمال از

یا (نقش قهرمان) سه مجلس حجاري شده خوب است ١ — مجلس تاج بخشی اردشیر اول بشاپور اول ب — صورت دو نفر سوار مجلل ج — مجلس شاپور اول با ده نفر از ملتزمین رکابش ٨ — قصر شیرین که خرابهائی از آن باقی است وعمارتهای متعدد داشته است که با گچ سفید کرده و با آجر تراش ساخته بودند ٩ — طاق ایوان آثار مخروبهٔ عمارتی است نزدیك شوش در کنار کرخه و از قرار معلوم ازابنیهٔ سلطنتي بوده است ١٠ — سدّ شوشتر معروف به (شاد روان) واهالي آنجا آنرا (سدّ قیصری) گویند واین سدّ بر رود کارون باسنکهای حجاري شده وآهن و ساروج ساخته شده وبنظر صنعتی خیلی بااهمیت است [١] ١١ — قصر مشیتا در نواحی شامات و این عمارت از حیث حجاری و تزیینات عالی خیلی ذي قیمت ومهم است و بامر خسرو پرویز مابین ٦١٤ و٦٢٧ م

بقیه از صفحهٔ قبل

مؤلف تاریخ ساسانیان است — جناب مشیر الدوله دو مجلس دیگر را نیز در همین حوالی ذکر میکنند دریکی باز فتح شاپور را نسبت بوالرین نشان میدهد و در دیگري بهرام دوم و رئیس اردوی او را که نسبت بدشمن فاتح بوده نشان می دهد و تصور میکنند که این مجلس راجع بمطیع شدن سیستان است (ص ٢٧٥) [١] پلهای دزفول و شوشتر اما در ضبط تاریخ مشیر الدوله ٣٨٠ ذرع طول و ٧ ذرع ونیم و عرض داشته و در تاریخ ساسانیان می نویسد « عرض سدّ ٢٠ پا وطولش کمتر از هزارودویست پا نیست » .

بنا شده است [۱] . — از آثار (مجسمه سازي) ایندوره چیز مهمی که باقیمانده (مجسمهٔ شاپور) است واقع دریك غار طبیعی نزدیکی شهرشاپور (محتمل است که دراینجا دخمهٔ شاپور باشد) واین مجسمه بسي مهذب ودرعالم صنعت قابل توجه است — ارتفاع مجسمه را در تاریخ ساسانی قریب شش ذرع (٦ متر و۷ سانتي متر) نوشته و صاحب آثار العجم گوید هفت ذرع تمام است .

آثار مذکوره غیر از حجاري و معماري و نقاري بر وجود صنایع دیگران دوره نیز دلالت دارد از قبیل اسلحه سازی (سپر ونیزه وتیر وجوشن وخود وشمشیر وترکش وغیره) وپارچه بافي وکشتی سازی و نظایر آنها — زیر انواع اسلحه معمول در آن عصر با اشخاصي که مسلّح حجاری شده اند دیده میشود و بعلاوه لباسها و پارچه های فاخري در بر صورتها هست که کاشف از ترقي آن صنایع است ودرمجلس شکارگاه طاق بستان صورت کشتیها درسنك منقور است .— وصنعت (قالي بافی) ایرانیان را از (بهارستان کسری) که فرش زربفت مرصع بارگاه کسری بوده ودر زمان عمر بدست فاتحین عرب افتاده است میتوان دریافت و بقرار منقول آن فرش را قالی بافان طیسفون باابریشمهاي زربفت و کلابتون بافته ومتن وحاشیهٔ آن بجواهر الوان وزمردهای پرقیمت مرصع

---

[۱] غیر از این یازده فقره آثاري که نوشتیم آثار ابنیه و حجاریهای دیگری را نیز منسوب باین دوره نوشته اند از آنجمله : نقش داراب در دارابجرد طرف جنوب شرقی فارسی که مجلس بااهمیتی حجاری شده است وآن عبارت است ازصورت

و بنقشهٔ باغ و بستان وسبزه وگل جواهر رنگا رنگ درآن تعبیه شده بوده است ومطابق هر رنگی گوهری انتخاب ودرمیان تاروپود قالي بنخ کشیده بودند وبقول بعضی طول آن ۳۰۰ ذراع وعرضش ۶۰ ذراع و و بقول برخی طولش ۱۰۰ ذراع و عرضش ۷۰ ذراع بوده واهمیّت آن فرش بحدّي است که موضوع داستانها وافسانه ها گشته وآنچه بتحقیق معلوم است این است که بارگاه کسری قالي جواهر نشان پر قیمتی داشته وبدست مسلمین افتاده است [۱] .

غیر از حجاریها و ابنیهٔ قدیمه آثار دیگري از صنایع عهد ساساني کشف شده است که جالب دقت میباشد از آنجمله چند فقره است که مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان ذکر کرده : یکی ظرفي است گلدان مانند از آثار ظریفه عهد فیروز بن یزدجرد که روی آن صورت پادشاه

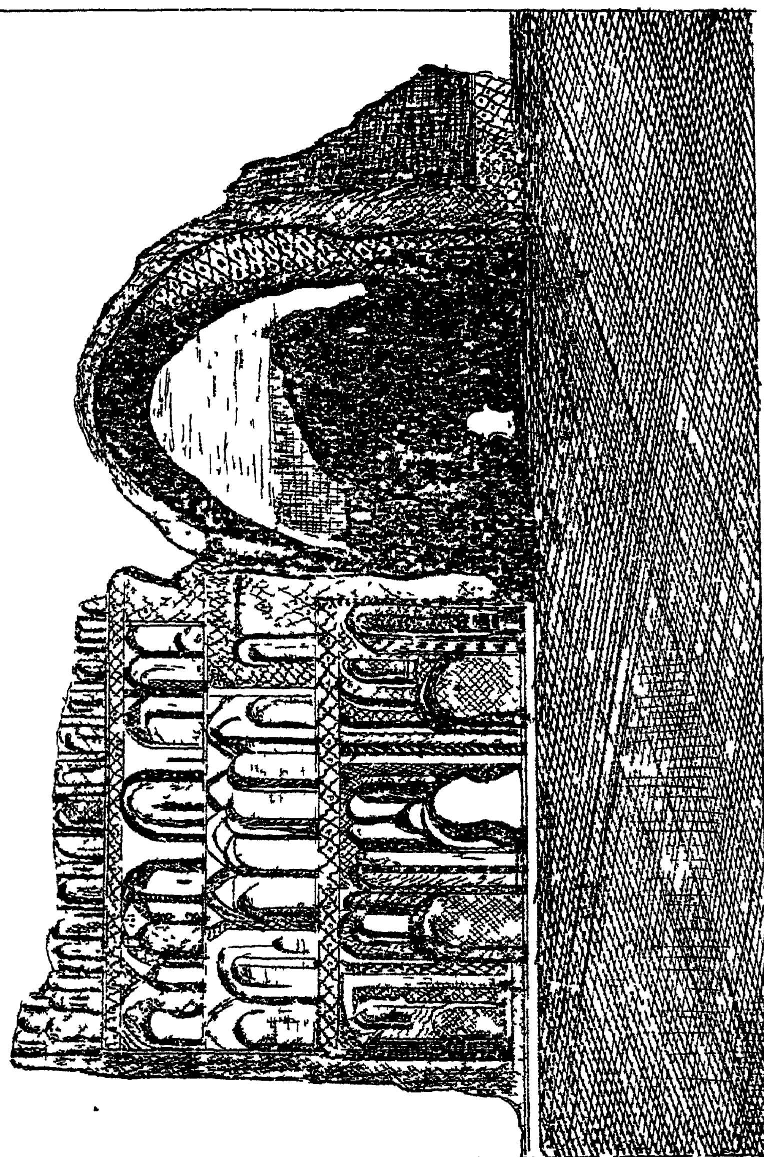
بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

شاپور در حالت سواری و والرین زیر دست و پای اسب شاه افتاده و شاپور (سیر یادیس را) بسمت امپراطوري برومیها معرفي میکند ۱۷ نفر مستحفظین ایراني عقب شاه پیاده ایستاده‌اند ودرمقابل صورت ۲۵ نفر رومي حجاري شده است که امپراطور جدید را می پذیرند (تاریخ ساسانی ص ۱۳۹) —ودیگر حجاري که درسلماس مغرب دریاچهٔ ارومیه نوشته اند وممکن است که بانی آن شاپور بن اردشیر باشد وآن مجلس انقیاد ارامنه‌را نشان میدهد وصورت اردشیروشاپور درآنجا حجاي شده است ص ۱۳۲ ج ۱ تاریخ ساسانیان مرحوم فروغی .

[۱] نوشته اند که این فرش بامر عمر قطعه قطعه وما بین مسلمین تقسیم شد و صاحب تاریخ ساساني اندازهٔ این فرش را ۶۰ ذراع در ۶۰ ذراع ضبط کرده

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

است . راجع بایوان کسری و قالی زربفت آنجا شرحی نوشته اند که خلاصه بعض قسمتهای آن از اینقرار است : شهر تیسفون یا کتسیفن یا مداین در زمان اشك سیزدهم (۷۵ — ۳۷ ق م) پایتخت ایران شد و روز بروز اهمیت پیدا کرد و أحوالی بر آن عارض شد تا اینکه انوشیروان در سال ۱۹ پادشاهی خود درمیان این شهر کاخ رفیعی بنام (کاخ سپید) ساخت و ایوان مداین خرابهٔ همان بنای عالي است — درساحل رود دجله میدان وسیعی بود و درانتهاي میدان طاق رفیعی که ۲٦ متر عرض و ٤۸ متر ارتفاع و ۹۱ متر کشیدکی داشت و دردو طرف طاق چهار طالار بزرك ساخته شده بود که هر یك ۲۳ متر طول و ٦ متر عرض داشت و زیر طاق بزرك رواقی باسم (اپادنا) تختکاه و بارگاهی بود که ۳۵ متر و ۲۰ سانتي متر ارتفاع داشت وطاق بارگاه هلالی ونماي بیرونی قصر ۹۳ متر دامنه داشت ودراطراف طاق بزرك ۱۵۰ روزنهٔ مدور از۱۲ تا ۱۵ متر دوره برای روشن کردن بارکاه باز کرده بودند و دیوارهای بارکاه از پارچه های فاخر ودربعض جا ها از کاشیهای الوان یا سیم و زر مستوربود و بعض طاقنماها و ستونها پوشیده از ورق های نازك مس بطلا ونقره اندوده بود وفرش بارکاه قالي بزرکی بود دارای ۳۵۷ متر طول در ۷۲ متر عرض ودرانتهای بارکاه دری بداخلهٔ عمارت سلطنتی باز میشد ودرمجاورت آن در تخت پادشاه را گذاشته بودند وبالاي تخت تاج ساسانیان بازنجیرطلا بسقف آویخته بود و این تاج از زرناب و بامروارید و یاقوت وزمرد هاي درشت گرانبها مرصع کشته ۹۱ کیلو کرم وزن داشت . نقل از مجلهٔ طهران مصور وصحت و سقم این مطالب بعهدهٔ نویسنده است مخصوصاً در تعیین دقیق مقادیر ومساحتها .



و نقش شکار کاهی رسم شده است و دیگر جام مرصعی بسیار ظریف و مرغوب که مربوط بعهد انوشیروان است [۱] . — وازجمله صنایع این عصر که خالي از ظرافت نیست (مسکوکات) طلا و نقره ومس خالص و مس مخلوط بابرنج است که بعد از انقراض ساسانیان نیز مدتی د ایران و بعض ممالك دیگر رائج بوده است [۲] — خلاصهٔ کلام اینکه دردورهٔ ساسانی صنایع ترقی و رونق داشته و بفرض اینکه در کلیهٔ آنها اقتباس یادستی ازخارج درکار باشد قطعی است که تکمیل بواسطهٔ خود ایرانیها پیدا کرده است .

کتیبه های دوره ساسانی

الواح مکتوبهٔ که از این دوره باقیمانده است از قبیل کتیبه هاي حجاری شده واشیاء کتیبه دار مانند مهر وسکه هائي که تاکنون در جاهای مختلف کشف شده بسیار است ولی از همه مهمتر همان الواح

[۱] ظرف گلدان مانند بلور را مینویسند که از روسیه آمده وارتفاع آن ۳۱ سانتی متر (قریب پنج گره) میباشد — ودرخصوص جام انوشیروان مینویسند که « آن جام عبارت از قطعات یا قرصهای کوچك شیشهٔ الوان میباشد که باصلا بهم وصل شده قعر یا تك آن جام بلور است و صورت پادشاه را روی آن نقش کرده اند » ص ۲۱۷ ج ۲ .

[۲] پول نقره را بقول بعضي درخم و بقول بعضی (زور) یدکرشه و پول مسین را (آمعا) که اصلاً لغت سامي است مینامیده اند ص ۲٤۹ تاریخ پیرنیا .

حجاری شده میباشد ومابین این کتیبه ها آنچه مشهور است بقرارذیل است : ۱ — کتیبه حاجي آباد از شاپور اول که بدو شیوه پهلوي نوشته شده است — این کتیبه هنوز بطور کامل خوانده نشده . — بعضی نوشته اند که این کتیبه مرکب از ۱۱۵ کلمه و ترجمهٔ قسمتی از آن این است [۱] « این است فرمان من شاپور پرستندهٔ مزدا ملکوتی مقام پادشاه پادشاهان ایران وغیر ایران که نسب بخدای آسمان میرساند پسر آرتاخشاتر (اردشیر) مزدا پرست لاهوتی جاه پادشاه پادشاهان ایران خداوندي نسب نبیرهٔ پابك شاه ملکوتي جاه » ۲ — درنقش رستم از جملهٔ الواح معروفه دوکتیبهٔ مشهور متعلق بدورهٔ ساسانیان است . یکی از اردشیر بابکان که با دو قسم پهلوی اشکانی و ساسانی بضمیمهٔ ترجمهٔ یوناني نوشته شده است وسابقاً درضمن نمونهٔ نثر این دوره آنرا

---

[۱] آقای آشتیانی در مجلهٔ دانشکده (ص ۱۳۳) این ترجمه را از فریدریخ مولر (Friedrich müler) نقل کرده وضمناً نوشته‌اند که ترجمهٔ پنج شش سطر ولي آن معین است اما چ ن مداول آ ن قطعاتی که خوانده شد یك مسئلهٔ غیرعادی است فهم تمام آ ن خالي از اشکال نیست — و جناب مشیر الدوله در تاریخ ایران مینویسد « این کتیبه راجع به تیري است که شاپور در حضور شهر داران و ویس پوران واز ادان انداخته » ومراد ایشان از شهر داران همان (شهرتاران) است که حکام بزرك وفرمانفرمایان ایالتی بوده‌اند وویس پوران (ویس پوهران) است که بچند خانوادهٔ مهم اطلاق میشده و از ادان (آزاتان) است که لقب نجبای ایراني مملکت بوده است .

ذکر کردیم — و دیگر از شاپور اول[۱] ۳ — در نقش رجب [۲]
٤— در طاق بستان آنجا که دوصورت متشابه سوار حجاري شده است
دو لوحهٔ کتیبه در دو طرف راست وچپ نوشته شده‌است— مرحوم ذکاء
الملك فروغی درجلد دوم تاریخ ساسانیان عبارات این دولوحه‌را باترجمه
ذکر کرده است — ما عین عبارات آن کتاب را در اینجـا نقل نموده
صحت روایت و ترجـمه را محوّل بعهدهٔ مرحوم مولف میسازیم — می
نویسد « عبارت آنخطوط از اینقرار است در یکطرف (پاتکلی زانی ماز

[۱] مرحوم فروغي درتاریخ ساسانیان عبارت پهلوی این کتیبه را باترجمه این طور مینویسد « پاتکارزاني مزدیزن باك شاهپوري مالکان مالکا اران و انیران مینوچیتری مین یزتان باری مازدیزن باك ارتاهشتر مالکان مالکا اران مینوچیتري مین یزتان نابی باك پاپاکي مالکا » یعني این صورت شاپور ملکوتي است که اور مزدرا میپرستد وپادشاه پادشاهان‌ایران وغیرایران میباشد ازآسمان هبوطنموده ازنسل خداوندان است پسراردشیر ملکوتي اورمزد پرست پادشاه پادشاهان ایران که ازآسمان فرود آمده و نسب بخداوندان میرساند و نوادهٔ بابك شاه ملکوتي میباشد — جناب مشیر الدوله در تاریخ ایران دو کتیبه از نقش رستم نام میبرند یکی از اردشیر و دیگر از شاپور و راجع بکتیبهٔ دوم این عبارت را فقط مینویسند « از شاپور اول در زبان یونانی که خود را معرّفی می کند » .

[۲] صاحب آثار العجم ترجمهٔ خط پهلوی نقش رجب را اینطور می نویسد « این است صورت اورمزد پرست خداوندگار شاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران حاکم از جانب خدا پسر اورمزد پرست خداوندکار اردشیر شاهنشاه ایران حاکم از جانب خدا پسر خداوندکار بابك شاه .

دیسن شاهیاشاهپوری ملکان ملکان ایلان و انیلان مینوچیتلي مین یزدان باری مازدیسن شاهیا اهرمازدي ملکان ملکا ایلان وانیلان مینو چیتلی مین یزدان ناپی شاهیا نارشهي ملکان ملکا) — درطرف دیگر (پاتبکلي مازدیسن شاهیا شاهپوری ملکان ملکا ایلان و انیلان مینو چیتلی مین یزدان باری مازدیسن شاهیا شاهپوری ملکان ملکا ایلان وانیلان مینو چیتلی مین یزدان نا پی شاهیا اهرمازدی ملکان ملکا)
معني عبارت اول این است : این صورت شاپور پادشاه اورمزدپرست شاه شاهان ایران و توران فرود آمده از آسمان از نژاد خداوندان نوادهٔ شاه نارسس (نرسی) شاه شاهان است — معنی عبارت ثاني هم همان است جز اینکه اسامی فرق دارد ولفظ زاني که اسم اشاره است درآن نیست »
۵ — در پایکولي [۱] — وغیر از اینها کتیبه ها والواح زیاد دیگر نیز کشف شده است که از تعداد آنها صرف نظر میشود [۲] .

---

[۱] جناب مشیرالدوله درتاریخ ایران راجع باین کتیبه مینویسد « درپایکولي مابین قصر شیرین وسلیمانیه در کوهی کتیبهٔ مفصل است از نرسی ساسانی که بپهلوی اشکانی وساسانی نوشته شده اینجا نرسي شرح میدهد که چکونه بهرام سوم را از تخت پائین آورده بسلطنت رسید این کتیبه مفصل ترین کتیبه های ساسانی است واطلاعاتی راجع بحدود ایران آن زمان میدهد [۲] غیر از کتیبه های حجاري اشیاء کتیبه دار زیاد است مثلاً مهری از بهرام چهارم قبل ازجلوس بتخت سلطنت بدست آمده و عبارت نقش آن این است (واراهران کرمان ملکا باري ماز

مفتاح قرائت کتیبه های ساساني (کتیبه نقش رجب) است که ترجمهٔ یونانی دارد — اول از روي ترجمهٔ یوناني خط پهلوي همان کتیبه قرائت شده وسپس بقرینهٔ آن کتیبه سایر کتیبه هاي پهلوي و بقرینهٔ کتیبه هاي پهلوی کتیبه های عهـد هخامنشی خوانده شده است . — اول کسی که بخواندن وترجمه کتیبه های پهلوی پی برده مستشرق معروف قرن هجدهم میلادي سیلوستر دوساسی (Sylvestre de sacy) فرانسوي است و بعد از آن مستشرقین و متتبعین دیگر در این راه بذل مساعی نموده تاحدي که میسور شده کشف مطالب نموده اند[۱] .

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

دیزن بك شاهپوري ملکان ملکا ایران وانیران مینوچیتري مین یزدان) و عبارت سکه شاپور این است (مازدیسن باك شاهپوری مالکان مالکا اران مینوچیتري مین یزدان) وعبارت یکی ارسکه‌هاي‌اردشیراین است (مازدیزن باری ارتاخشتر ملکان ملکا ایران مینو چیتری مین یزدان) تاریخ ساسانیان — ومعاني آنها بقرینهٔ سایرالواح واضح میشود زیراغلب یك نواخت‌است [۱] ازجملهٔ کساني که دراین راه قدیماً یاجدیداً تتبع کرده و زحمت کشیده اند این اشخاص هستند : اوزلي (Auseley) ، تیشسن ، (Tychsen) ، وست (Vest) ، آندراس (Andreas)، نو ثلد که (Nöldeke) ، دار مستتر (Darmesteter) ، سالمان (Salemann) ویکی‌هم هاوك (Haug) که در خصوص زبان پهلوی کتبي تألیف کرده و دراین راه زحماتی متحمل شده است مأخوذ از دانشکده ص ۱۳۳ و ص ۱۳٤ .

حکما و دانشمندان و موسیقی دانان و صنعتگران ایرانی قبل از اسلام

مع الاسف دراین زمینه اطلاعات مشبعی در دست نداریم — فقط یك عده اسامی محض وبندرت بااحوال غیر منضبط در کتب متفرقه برای ما باقي مانده است و این دسته از اسامي حکم چند نفر از قلم افتاده فراری آواره را دارد که متنکرّاً وبطورناشناخت درخفایا و زوایای تاریك تاریخ پنهان گشته و از چنگال حوادث وتغییرات ایام خودرا رهانیده برای اینکه قاصدی از احوال آندوره باشد بطور مرموز مختصر اخباری بما رسانیده است و ما خود باید صد حدیث مفصل از یك مجمل بخوانیم .— بدیهی است که این احوال واسامی که اکنون ازروزنه های تاریخی خودرا بما نشان میدهند بدون اینکه موافق هر دوره تغییر لباس و صورت داده باشند نتوانسته اند خودرا حفظ کرده بما برسانند — این است که دراطراف هر کدام از آنها حشو وزوائد وپیرایه هاي داستانی بسیار و دراین میانه، اصابهٔ واقع و حقیقت برای شخص محقق بسي دشوار ست — و ما خود باید هر چیزی را بدون تأمل وافي و تدبر کافي قبول نکرده تحقیق کنیم و صحیح را از سقیم و مجعول را از لبّ واقع تمیز بدهیم؛ اینك بطور فهرست اسامي چند نفر ازمشاهیر را ذکر نموده تشخیص حقایق را بنظر نقادان بصیر محول میسازیم:

۱ — انوشیروان عادل که بنا بر ضبط جمعی ازمورخین از ۵۳۱ — ۵۷۹ م سلطنت و ۷۴ سال زندکانی کرده است وحسن رفتار و کردارش در تواریخ مسطور و درافواه مشهوراست

زنده است نام فرّخ نوشیروان بعدل کر چه بسی گذشت که نوشیروان نماند

چنانکه سابقاً ذکر شد وعدّه ازمورخین نوشته‌اندعلاوه برمقام پادشاهی فضیلت علمی نیز داشته و خود شخصاً در حلّ مسائل و معضلات علمی درمجالس علما حاضر میشده و با آنها شرکت میکرده است و حکمای یونانی که در دربار او حاضر و مصاحبین او بوده اند اعتراف بمهارت علمی او داشته اند — راجع بترویج علوم وآدابش پیش از ین نمرهٔ نگاشته شد ۲ — بزرگمهر (بوزرجمهر) بن سوخرا (لقب سوخرا بختگان بوده است) از مشاهیر حکما ودانشمندان عهد ساسانی وازمعاریف رجال قرن ششم میلادی است — هرچند هویت تاریخی او درنظر بعضی هنوز مجهول است ولي قطعاً شخص دانشمندی بانی نام در آن ایام بوده است — بزرگمهر بنا برقول بعضی مروی نژاد بوده و در حقایق احوال او عقاید وعبارات مورخین مختلف است — مشهور این ست که در ابتدا معلّم هرمز پسر انوشیروان بوده و بواسطهٔ لیاقت و کفایت بمرتبهٔ وزارت رسیده و در اواخر عمر در مرو عزلت اختیار و یکماه بعد از فوت انوشیروان وفات کرده است (پس از شه بیك ماه بوذرجمهر بپوشید در پردهٔ خاك چهر فردوسی) و مطابق نقل مروج الذهب مسعودی در سال ۶۰۳ م بامر خسرو پرویز بقتل رسیده وبنا برقولی

در زمان هرمز چهارم در سال (۵۹۰ م) وفات کرده و بعقیدهٔ برخي بدست انوشیروان کشته شده است .— بهرحال این مرد علاوه برلیاقت و هوش ذاتي که در تدبیر امور مملکت داري داشته در علوم نظری وحکمت اخلاقي و نجوم و هیئت وعلم تعبیر خواب ازمعاریف عصرخود بوده است و کتب ادبی وتاریخي مملو از نقل کلمات حکیمانه و مطالب علمی عالي اوست مانند : مروج الذهب مسعودی و جوامع الحکایات عوفي وتاریخ بیهقی وکشکول شیخ بهائی ؛ ومخصوصاً فردوسی قریب هزار و پانصد بیت در شاهنامه راجع باحوال و کلمات او گفته است که الحق خواندنی و یاد گرفتنی است و از آنجمله است : ز گیتی دو چیز است جاوید و بس دگر هر چه باشد نماند بکس سخن گفتن نغز و کردار نیك بماند جهان تاجهان است ریك ز خورشید و از آب و از باد وخاك نگردد تبه نام و گفتار پاك — از جمله آثاری که منسوب به (بزرگمهر) است . ب برزویه طبیب می باشد که بامرانوشیروان وخواهش برزویه ملحق بکتاب کلیله و دمنه کرده است و دیگر کتاب (ابریدج) در نجوم که گویا ترجمهٔ کتاب (الموالید) و الیس بوده است وباحتمال بعضی معرب لفظ (ویرَیذك) پهلوي است که بمعني گزیده ومنتخب میباشد ودیگر (فصول بزرجمهر) ودیگر (کتاب بزرجمهر درمسائل زیج) ودیگر رسالهٔ در طالع بیماران ودیگر کتاب (ظفر نامه) که ابو علی سینا آنرا بامر نوح سامانی از پهلوی بفارسی نقل کرده است [۱] . —

[۱] مأخذ بعض قسمتهاي ترجمهٔ حال بزرگمهر مجلهٔ گنجینهٔ معارف بوشتهٔ آقا میرزا محمد علیخان تربیت است .

در بعض کتب ادب عربی نوشته شده است (قیل لبزرجمهر لم ادرکت ما ادرکت فقال ببکور کبکور الغراب و حرص کحرص الخنزیر و تملق کتملّق الکلب و صبر کصبر الحمار) و بعضی بجای (تملق کتملق الکلب) سعی کسعي الذئب نوشته اند ۳ — برزویهٔ طبیب در هوش و ذکاوت مقام ارجمندی داشته و بتوسط او کتاب کلیله و دمنه وبعض آثار دیگر از هندوستان بایران آمده — برزویه نزد انوشیروان خیلی تقرب و سمت حکیمباشي داشته است و در سال ۵۳۲ م زنده بوده و خصوصیات احوال وتاریخ تولد ووفاتش بتحقیق معلوم نیست ٤ — باربد: از بربط نوازان و سرود سازان معروف عصر ساسانی و دورهٔ خسرو پرویز است (۵۹۰ — ٦۲۷ م) ودرفن موسیقی مهارت کامل داشته ودر کتب ادبی وتاریخی مانند شاهنامهٔ فردوسي، خسرو وشیرین نظامی اغانی ابوالفرج اصفهانی، المحاسن و الاضداد جاحظ، کتاب البلدان ابن الفقیه [۱] وغیره حکایاتی دراین باب از او منقول است — فردوسی درمناظرهٔ او باموسیقی دان مشهور آن عهد مرسوم به (سرکش) و مغلوبیت سرکش گوید (بشد باربد شاه را مشکران یکی مداری شد از مهتران) و نظامی در خسرو و شیرین گوید (در آمد باربد چون بلبل مست گرفته بربطی چون آب دردست). — اسم این موسیقي دان

[۲] ابوعبدالله احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم همدانی معروف به (ابن الفقیه) از ادباي اواخر قرن سوم هجری و صاحب کتاب جعرافیای معروف به (مختصر البلدان) است که بعد از فوت معتضد عباسی (۲۷۹ ه) تألیف شده است (جرجی زیدان)

معروف در کتب تاریخ و ادب فارسی و عرب باملاهای مختلف ضبط شده است : بارَبد ، بارَبذْ ، فهلبذْ ، فهرَبذْ ، بهرَبذْ ، تهلبذ ، فلهوذ ، فهلوَذْ — مستشرق معروف آلمانی (نوئلد که) معتقد است که این اسم پهلوي واصلش (بهرَبتْ) یا (پهلبت) بوده است [۱] — باربد مطابق نقل ادباء ومورخین مخترع خیلی از الحان وترانهای موسیقی مانند نوای خسروانی بوده ومسعودی او را مخترع (طرق الملوکیه) که هفت نغمه وایقاع مخصوص است دانسته [۲] وحمدالله مستوفی درتاریخ گزیده مینویسد که باربد برای ۳٦۰ روز سال (عدّهٔ روزهای سال فارسیان قدیم بی خمسهٔ مسترقه) ۳٦۰ نواي موسیقي براي بزم خسرو ساخته و هر روز یکی را میسروده است . — در اینکه باربد اهل کجا بوده باختلاف ذکر شده است : جمعی او را اصلاً (جهرمي) نوشته اند و از جمله صاحب المعجم است (ص ۱۷۰ طبع برون) — و برخی ازقبیل جاحظ درضمن شرح حال مختصري که از او در کتاب (المحاسن و الاضداد) نوشته او را (مروزي) گفته اند . — در خصوص وفات او نیز عبارات وعقاید ادبا ومورخین مختلف است : ابن قتیبه در کتاب (عیون الاخبار) نوشته که یوسف مغنی شاگرد خود باربد را ازروی

[۱] مجله کاوه

[۲] هفت نغمهٔ معروف (طرق الملوکیه) را مسعودی در مروج الذهب اینطور نوشته است ؛ اسکاف ، بهار ، امرس ، ماذاروستان ، سایکاذ، سسم ، حوهران وبرای هرکدام از آنها تعریفی نوشته است ـ رجوع شود بکتاب مذکور .

حسد بقتل رسانید — وثعالبي در (غرر اخبار) نوشته که (سرجیس) مغنی برای رقابت در صنعت او را مسموم ساخت — و فردوسي میکوید که بعداز کشته شدن خسرو پرویز (باربد) مغنی سر انکشتان خود را مثله کرده بر سر جنازهٔ وي ناله و ندبه میکرد[۱] . — بهر حال شخص موسیقی دان ایراني معروفي باین نام نزد خسرو پرویز خیلي تقرب داشته و بعقیدهٔ جمعي از مورخین اغلب وقایع وحوادث مهم را که هیچکس جرئت اظهار نداشته ؛ وی بقالب شعر و ترانهٔ موسیقی ریخته با بهترین اسلوبی کوشزد خسرو میکرده است واورباب حوائج کاهي بتوسط او عرایض خود را بسمع پادشاه میرسانیده اند — از جمله قضایا فوت مرکب مخصوص محبوب پادشاه اسب (شبدیز) است که باربد بالنغمهٔ دلکش مخصوصی بخسرو فهمانیده است (محتمل است که لحن معروف (شبدیز) راجع بهمین قصه باشد[۲] . ٥ — بامشاذ (بامشاد) : (بلبل باغی به باغ دوش نوائی بزد خوبتر ازبار بد نغزتر ازبامشاد منوچهري) بقول معروف از موسیقی دانان و رامشکران زبردست عهد ساسانی بوده و

---

[۱] مجلهٔ کنجینهٔ معارف مقالهای آقاي آقا میرزا محمدعلیخان تربیت و ماخذ پارهٔ از قسمتهای این شرح حال هم مسطورات ایشان در آن مجله است .

[۲] خالدبن فیاض شاعر عرب که در قرن اول و اوائل قرن دوم هجری میزیسته این قضیه را بنظم در آورده است ـ سابق دو بیت از او نقل شد و چند بیت دیکرش این است ؛ ورنم البهلبذ الاوتار فتبهت من سحر راحته الیسری شاذب فقل مات ؟ فقالوا : انت فهت به فاصبح الحنث عنه و هو مجذوب لولا البهلبذ والآ وتار تندبه لم یستطع نعی شبدیز المرازیب .

زمان او را عصر خسرو پرویز نوشته اند ٦ -- رامتین : باختلاف املاء
او را (رام) و (رامي) نوشته اند (حاسدم خواهد که شعر او بود
تنها وبس باز نشناسد کسی بربط ز چنگ رامتین منوچهری) بقول
مشهور از چنگ زنهای مشهور عهد خسرو پرویز وخود مخترع چنگی
بوده است [۱] ۷ — نکیسا : نظامي فرماید (نکیسا نام مردی بود
چنگی) ندیم خاص خسرو بید رنگی)(ازو خوشکوتری درلحن آواز)
ندید این چنگ پشت ارغنون ساز)(چنان میساخت الحانهاي موزون
که زهره چرخ میزد کرد کردون) — نظر باینکه بعضی او را ایرانی
نوشته اند در اینجا نام او آورده شد و کرنه برخي از محققین اصلاً
آنرا یوناني دانسته اند . — مناسب است اینجا کوشزد قارئین کنیم
که در کتب ادبی وتاریخی ما چند اسم از موسیقی دانان عهد ساساني
مشهور است که در سازندكي و نوازندكي ضرب المثل هستند : نکیسا
که چنگ زن معروف بوده و ابیات نظامي را درباره او خواندید
ودیگر (سکیسا) که باحتمال قوي املای دیگر همان نکیساست و دیگر
(سرکش) و یکی هم (سرکب) — فرخي درمدح امیرمحمد غزنوی کوید :
(دائم از مطربان خویش ببزم)(غزل شاعران خویش طلب) شاعرانت چو
رودکی و شهید)(مطربانت چوسرکش وسرکب) . از ظاهر کلمات ادبا

---

[۱] بعضي رامی یا رامین را از موسیقی دانان این عهد شمرده و این بیت فخرالدین اسعد کرکاني را آورده‌اند: (چو رامین هر کهی بنواختی چنك) (زخوشی بر سر آب آمدی سنگ) ومحتمل است که رامین نیز یکی از املاهای رامتین باشد .

چنین بر میآید که اسامی چند نفرست ولی بعض اهل تحقیق نوشته‌اند « سرکش باغلب احتمال همان (نکیسا) باسکیساست واومطرب و خوانندهٔ یوناني بوده که اسم اصلی او سرکیوس (Sergius) بوده و تلفظ ایرانی آن « سرکیس » شده و شاید « سرکیش » و « سرکش » املای سریاني آن باشد . سرکب نیز اگر غیر ازسرکش باشد باز اسم یوناني است » [۱] وازین عبارت استفادهٔ این احتمال میشود که تمام اسم یك نفر مغني وسازندهٔ یوناني باشد — ما این ترجمه را نیز به (والله العالم) ختم میکنیم ۸ — آزادوار چنکی : از معاریف نسوان موسیقی دان دورهٔ بهرام گور بوده است ۹ — کوسان بوا کر : از نی زنهای مشهور ایرانیان قدیم بوده وفخر گرگاني در مثنوی ویس و رامین اسم او را ذکر کرده است [۲] ۱۰ـ مانی نقاش:پسر (فوتق بابك) ازاهل یکی دهات بابل موسوم به (مردي نو) مخترع مذهبي مرکب از مذاهب مختلفه زردشتي و مسیحی و یهودی و امثال آنها بوده است — بقرار آنچه نوشته اند در ٤٥ سالکی در موقع جلوس شابور اول مذهب خود را آشکار کرده وبالاخره از بیم شاهنشاه ازایران گریخته بچین و تاتار رفته ومجدداً در زمان هرمز بن شابور « ۲۷۱ — ۲۷۲ م » بایران آمده بنا بر قولی بدست او و بنا بقولي بدست بهرام اول « ۲۷۲ — ۲۷۵ م » بقتل رسیده است — چیزي که از ماني قابل اهمیّت است

[۱] مجلهٔ کاوه شماره ٥ ص ١٦ سال دوم دورهٔ جدید

[۲] شمارهٔ ۸ مجلهٔ گنجینه معارف آقای تربیت .

نقاشي او ميباشد که نقاشان آن عصر را متحيّر ساخته وبحدي دراين صنعت مهارت داشته که بعقيدهٔ برخی آنرا معجزهٔ خويش قرار داده وبراي اثبات اين دعوی کتاب نقاشی بنام ارتنگ یا ارژنگ ساخته بوده است و بوجود او نقاشی در ایران رونق تازهٔ گرفته چنانکه تصرفات او و ایرانیان دیگر در نقاشیهای ملل دیگر از قبیل چینی ها نیز موثر شده است و بالاخره ایرانیان شاگردان بهتر از استاد شده اند. — مانی قوهٔ ابتکار داشته وخالي از فضيلت علمي هم نبوده است چنانکه خود از روي خط آرامي خطی اختراع کرده (در اقسام خط فارسی ذکر شد) و راجع بمذهب خود چند کتاب تألیف کرده است از آنجمله کتابی است که بنا برنوشتهٔ ابوریحان بیرونی موسوم به «شاپورکان» بوده و محتمل است که این همان کتابی باشد که گویند برای شاپور بزبان پهلوی نوشته بوده است ۱۱ — مزدك بسر بامداد : برخی او را نیشابوری وبعضی اورا از اهالي فریدن اصفهان دانسته‌اند[۱] وبعضی ازاهالي حوالي تخت جمشیدش گفته‌اندبتبع برخی که‌اورادرزمرهٔ حکما ودانشمندان‌حساب کرده‌اندوجزء فلاسفه‌اس شمرده اند متعرض ذکر آن دراین فصل شدیم. — مزدك مخترع آئین و کیش تازه بوده[۲] ودر زمان قباد اول (مدت

[۱] آئینهٔ اسکندری مینوسد که (دهی موسوم بمزدکیان در نزدیك فریدن اصفهان موجود است که مولد و موطن مزدك است) بعضي وجه تسمیه بلوك معروف به (میزدج) در نواحي چهار محل اصفهان را همان مولد مزدك دانسته‌اند .

[۲] مذهب معروف به (اباحه و اشتراك) باو منسوب است و شهر ستاني در

سلطنت در دفعهٔ اولي ۴۸۷—۴۹۸ ودر دفعهٔ دوم ۵۰۱—۵۳۱)
یکنوع شورش مذهبی ایجاد کرده است و در بدو امر قباد یا بتحقیقت
یا برای پیشرفت سیاست خود باو گرویده وازاین جهت بفتوای موبذان
و روحانیین در حدود سال ۴۹۸ از سلطنت خلع و برادرش کاماسپ
(جاماسب) بجاي او بر قرار گشته است — در حدود سال ۵۰۱
مجدداً قباد تخت پادشاهي را متصرف و این مرتبه روش خود را تغییر
و روي بیطرفی نشان داده است — تا اینکه اواخر سلطنت اومزدکیانرا و
را مجبور میکرده اند که خود استعفا وتخت سلطنت را بیکی ازپسرانش
(کیوس) نام [۱] که وعده ترویج این آئین را بآنها داده بوده است
تفویض نماید — قباد بحیله اجراي این مرام مزدکیان را بجشنی دعوت
کرده و بدستیاری خسرو انوشیروان تمام آنهارا بقتل رسانیده است —
برخی نوشته اند که دراین قتل عام تنها شخص مزدك فرار کرده است
و بعضی نوشته اند که او هم کشته و بدار آویخته شده است و جمعي
از مورخین عرب اصل واقعه قتل عام مزدکیها را بعد از وفات قباد

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ملل و نحل مینویسد که مذهب او خیلی نزدیك بمذهب مانی است ـ صاحب آئینه اسکندري مینویسد « مذهب مزدك بعینه اعتقاد نهلیستها néhliste و انارشیستهای anarchiste طالب هرج و مرج اروپ است .

[۱] لقب او را فتاسوارسا نوشته اند که بعقیدهٔ بعضي تصحیف پتشخوار شاه است بمناسبت پتشخوآر که نام سلسله کوهي است از جبال البرز .

در اوائل سلطنت انوشیروان (۵۳۱ یا ۵۳۲ م) نوشته اند — بعضی نوشته اند که مزدکیان قباد را بکشتن سوخرا باز داشته بودند وازاین جهت (زرمهر) پسر سوخرا خروج کرد و مزدك را باسیاری از پیروان او کشت . — باری درخصوص مزدك وقتل عام مزدکیان اقوال بسیار است وآنچه فعلاً نزد جمعی ازمحققین مقبول است این است که این واقعه در حیات قباد و بدستیاری انوشیروان در ۵۲۹ یا ۵۲۸ م اتفاق افتاده است و بعضی محل این واقعه را در نزدیکی طیسفون ماباین رود نهروان و جازر (دهی است در نواحی نهروان در نزدیکی مدائن) نوشته اند . — از جمله تألیفاتی که منسوب بمزدك است کتاب (مزدك نامه) است (گویا بسبك کلیله و دمنه بوده است) که ابن مقفع آنرا از پهلوي بعربی ترجمه کرده و باحتمال بعضی آنرا در قرن دوم هجری ابان لاحقي (ابان بن عبد الحمید بن لاحق بن عفیر) بنظم درآورده است — وبعضی فرهنك نویسان کتابی بنام (دیسناو) که برخی آنرا (ویسناد) یا (دیسناد) ضبط کرده‌اندنسبت بمزدك داده اندکه‌براي اثبات مذهب خود نوشته ولي درخصوص این کتاب هنوز ماخذ صحیحی بدست نیامده است . — نگفته نماند که قتل عام مزدکیان بالمرّه رفع این فتنه وغائله را نکرده بلکه تاحدود ۳۰۰ هجری هر وقت بنامی مثل خرم دیني (منسوب به خرّمه نام دختر فاده که زن مزدك بوده وازمداین گریخته ودر ری ظهور کرده است) وغیره در ایران خروج کرده ومزاحم خلفای عباسی

بوده اند تااینکه بالاخره بکلی محو ومعدوم شده اند[۱] ۱۲ — بهرام گور (مدت سلطنت ۴۲۰ — ۴۳۸ م) اغلب ادبا ومورخین اسلامی نسبت اشعار عربی و فارسی باو داده اند وسابقاً در ذیل عنوان (شعر در دورهٔ ساسانی) اشاره بعقاید بعضی مؤلفین نسبت باو شد و تحقیقی درخصوص شعر فارسی که باو منسوب است کردیم — همان دوشعر عربی را که از قول محمد عوفي در حواشی سابق نقل کردیم مسعودي ببهرام نسبت میدهد در موقعی که برخاقان ترك ظفر یافته است [۲]. — و از روی تمام اقوال ادبا ومورخین شاید این حدس درست باشد که بهرام شعری سروده است — باري بهرام نزد نعمان پادشاه حیره درقصر خورنق تربیت یافته وبکمك منذر بن نعمان بتخت سلطنت نشسته است و مطابق نقل جمعی در سال ۴۳۸ م در شکارگاه در باتلاقی فرو رفته ووفات یافته است — حکیم نظامي علیه‌الرحمه کتاب (هفت گنبد) را باسم او نوشته است: (ای نظامي ز گنبدی بگریز که گلش نازك است وخارش تیز)

[۱] خیلی از مؤلفین در کتب تاریخي متعرض احوال و عقاید مزدك شده اند مانند: ملل ونحل شهرستاني، فهرست ابن ندیم، بلدان ابن فقیه، ابو علي مسکویه طبري، ابن اثیر، ابوریحان بیرونی ودرمجلهٔ کاوه بقلم آقای سیدمحمدعلی جمال زاده راجع باحوال او تحقیقاتي شده است که بسی مورد استفاده ما واقع شد — لازم است اهل تحقیق وتتبع بآنجا رجوع کنید.

[۲] دربارهٔ از کلمات این دو شعر روایات مختلف است از جمله: اقول له لما فضضت جموعه الخ بجاي فقلت له لما نظرت جنوده الخ.

(باچنان شوکت و علو مقام دیدی آخر چکونه شد بهرام) ۱۳ —
اردشیر باکان : دراینکه پادشاه باکفایت باسیاستی بوده شکی نیست —
برای اثبات مقام دانشمندي او مکتوب اندرزنامهٔ که ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه نقل کرده است (برفرض صحت) کافي است —
مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان از قول بعض مورخین نسبت تألیف
دو کتاب به (اردشیر) داده است : یکی کتاب (کارنامه) که مصنفین
عرب بنام (کارنامج) نوشته‌اند و دیکر کتاب باسم (شیوهٔ سور) که
بضبط مولفین تازی نامش (آداب العیش) است در اداب معاشرت و رسم
و راه خوردن و آشامیدن . — در خصوص کتاب (کارنامه اردشیر)
کذشت که بروایت بعضی در اواخر قرن ششم میلادي نوشته شده و
بعقیدهٔ بعضی مستشرقین اصلاً مربوط بقرون بعد از دورهٔ ساساني است
۱٤ — آذر باد بن زر ادستان حکیم : در خصوص احوال او اطلاعي
کامل دردست نیست جز اینکه شمس الدین محمدبن‌قیس رازی در کتاب المعجم
(ص ۱٦۹ طبع برون) در ذیل شعر فارسی که نسبت ببهرام کور داده‌اند
(منم ان پیل دمان الخ) مینویسد و در بعض کتب فرس دیده‌ام که
علماء عصر بهرام هیچ چیز از اخلاق و احوال او مستهجن ندیدند
الا قول شعر پس چون نوبت پادشاهی بدو رسید و ملك بروی قرار
کرفت آذر بادبن زر ادستان حکیم پیش وي آمد و در معرض نصیحت
کفت اي پادشاه بدانکه انشاء شعر از کبار معایب ملوك و دنی
عادات پادشاهان است » الخ — بر فرض صحت مقام حکمت و

درایت او از همین نصیحت واضح میشود ۱۵ — فرشادشیر : مولفین عرب اورا (فرسادشیر) یا (فرساوشیر) ضبط کرده‌اند و او را از جمله حکما و دانشمندان قبل از اسلام شمرده‌اند ۱۶ — جاماسب حکیم اصل اسم او (گاماسپ) بوده و مولفین عرب اورا (جاماسب) یا (جاماسف) ضبط کرده اند — شخصي باین نام در حکمای عجم مشهور و اقوال و عقاید او مخصوصاً در کتب احکام و نجوم و آثار قبری منسوب باو در ملوك خفر فارس معروف است — مطابق نقل مولفین ایراني و عرب جاماسب حکیم برادر کشتاسب بن لهراسب بوده و نزد زردشت کسب علوم و معارف کرده است و کتاني بنام (جاماسب‌نامه) باو منسوب است که بطور رمز از اخبار آینده‌در آنکتاب خبر داده است و کلمات بزرك و نصایح حکیمانهٔ در خلال مسطورات تاریخي و اخلاقي از او نقل کرده‌اند . — ممکن است که این جاماسب همان کس باشد که وزیر (ویشتاسب) پادشاه باختر بوده که بعد از مهاجرت زردشت بان نواحی حمایت از او کرده و در ترویج آئین او کوشیده و دختر زردشت را بزوجیت قبول نموده است .

۱۷ـ فرهاد کوهکن — موضوع افسانه شیرین (فرهاد و شیرین) است و مورخین ایرانی اورا یکی از حجاران و صنعتکران شیرین کار زمان خسرو پرویز نوشته‌اند . ـ نظامی فرماید : (که هست اینجا مهندس مردي استاد)(جواني نام او فرزانه فرهاد) (بوقت هندسه عبرت نمائی) مجسطی دان و اقلیدس کشائی) (به تیشه چون سر صنعت بخارد)(زمین را مرغ بر ماهي

نگارد) (بصنعت سرخ گل را رنگ بندد)(بآهن نقش چین برسنگ بندد)
— برفرض اینکه فرهاد شخص تاریخی باشد میتوان کلیاتی از احوال
اورا در ضمن مثنوی خسرو شیرین نظامی بدست آورد و قسمتی از
حجاریهای بیستون را از شیرین کاریهای او نوشته‌اند (صورتی در بیستون
فرهاد مسکین کنده است آفرین بر دست و بازویش چه شیرین کنده است) .

زردشت وکتاب اوستا

اشخاصی که اسم برده شد اغلب مربوط بعهد ساسانیان بودند —
جای انستکه این فصل را بشمه از شرح احوال زردشت ختم کنیم —
سابقاً در ضمن تاریخ ادبیات دورهٔ قدیم اشاره بتاریخ زندکانی او شد
و در اینجا محض تذکار میگوئیم :

زردشت یا (زرتشت) یا (زراتشت) یا (زراتوشترا) یا (زَرْتُشتَرَ)
و همچنین با املاهای مختلف دیگر ؛ همه جا در تواریخ و تذکره‌های حکما
و دانشمندان بعنوان مرد حکیم و دانای کامل متعرض اسم و شرح حال
او شده‌اند و در میان پارسیان زرتشتی بمقام نبوت معروف بوده و هست —
زرتشت مرد حکیم دانشمند برگزیدهٔ بوده و تعلیمات اخلاقی و علمی او
(از قبیل طب و نجوم و طبیعیات) عموم طبقات خاصه پیروانش را بسیار
مفید بوده است مذاهب زرتشت در ایران مخصوصاً در عهد ساسانیان مذهب
رسمی و قوانین موضوعه او قوانین رسمی مملکتی بوده است و در این
زمان هم جمعی از پیروان این آئین خاصه در هندوستان و بعض بلاد ایران

(مانند یزد و کرمان) وجود دارند .

راجع بزمان زردشت و محل تولد و زبان اوستا و سایر خصوصیات احوالش عقاید مختلفه اظهار شده است ـ عقیدهٔ که اخیراً خیلی طرفدار پیدا کرده این است که ولادتش در قرن هفتم قبل از میلاد و وفاتش در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد بوده است (سابقاً نقل کردیم که در سال ۵۸۳ ق م درهفتاد سالگی درروي پله های معبد بلخ بقتل رسیده است) ـ مطابق بعض روایات پدرش (پ اورُشسب) و بضبط بعضی (پوروشاسپا) از دودمان (اسپئیاما) و مادرش (دوغذَ) نام و یکی از دخترانش (پرُوچیستَ) زوجهٔ جاماسب وزیر گشتاسب بوده است ـ شهرستاني در کتاب ملل و نحل اسم پدر و مادر او را نزدیك بانچه نوشتیم نوشته و میگوید (ابوه کان من آذربایجان و امه من الری) و قطب لاهجی در تذکره حکما در این جهت متابعت شهرستانی را کرده است . ـ بعضی محل تولد زردشت را (ري) و جمعی از اهل تحقیق آذربایجان (اتروپاتن) در حوالي درياچه ارومیه دانسته‌اند . ـ زردشت در ۲۰ سالگی عزلت اختیار کرده و قسمت عمده جوانی خودرا بریاضت و انزوا گذرانده و در ۳۰ سالگی عقیدهٔ اظهار و مذهبي اشکار ساخته و مردم را بکیش خویش دعوت نموده است و ابتدا در وطن خود به تبلیغ و اشاعه مذهب خویش پرداخته و چون روی مساعدتي ندیده است ناچار مجبور بترك وطن و بطرف باختر [۱] رهسپار گشته است و پادشاه باختر موسوم

[۱] باختر یا (باکتریا) عبارت از خوارزم و بخارا و افغانستان وبلوجستان

به (ویشتاسب) یا (کشتاسب) مقدم اورا کرامي داشته و باو ایمان آورده است و جاماسب وزیر کشتاسب نیز از او حمایت کرده و باین سبب در اندك وقتی مذهب زردشت در ایران و توران و هند و آسیای صغیر انتشار یافته و طرفدارانی پیدا کرده است و بالاخره در ضمن یکی از جنکهاي سیاسی یا مذهبی ارجاسب شاه تورانی با ویشتاسب شاه و پیروان مذهب جدید و غلبه ارجاسب شاه بر باختر بقول بعضی در ۸۳ قم کشته شده است [۱] .

کتاب مذهبي معروف زردشت همان کتاب [اوستا] است که پیش از این راجع بتقسیمات ان چیزی نوشتیم ـ اوستائی که درزمان هخامنشی بوده مطابق بعض عقاید بدست اسکندر مقدونی سوخته شده و بعد نسخه از ان از جایي بدست یونانیان افتاده و از قسمتهای علمي آنچه راجع بطب و نجوم بوده است بیونانی ترجمه کرده و بعد ان را بآتش انداخته‌اند ـ بلاش اول اشکانی امر بجمع آوری اوستا کرده و در زمان اردشیر اول تن سر نامی که هیربدان هیربد بوده است آنرا مرتب ساخته و پس از

و سمرقند و هرات و قندهار و سیستان و کابل و مرکز آن بلخ بوده است و چون در قدیم بلخ را باختر میکفته‌اند تمام این مملکت بنام باختر معروف شده است .

[۲] جناب مشیرالدوله در تاریخ ایران مینویسد زردشت در اواخر عمر بجنکهائی برای اشاعه مذهب خود پرداخت و وقتی که با مردم هیون در مقام مدافعه جنک میکرد کشته شد و هیون مردمان تورانی بوده‌اند و سردار دشمنان (ابرج تشب) یا ارجاسب و قاتل زردشت توری بر اتروخش نام داشته است .

آن شاپور اول انچه را که از اوستا راجع بعلم طب و ستاره شناسی و فلسفه و جغرافیا بر داشته بودند از یونان و هند و سایر جاها جمع کرده باوستا افزود و در زمان شاپور بزرك اوستا رسمیّت پیدا کرد است [۱] ـ خلاصه کتاب [اوستا] یکی از کتب مهم قدیم پارسیان است که اغلب دستخوش تحریف و تصحیف شده آنچه باقیمانده اندکي از بسیار و مشتي از نمونه خروار است ـ خصوصیات روحی زردشت را میتوان از بعض قسمتهای این کتاب اکتشاف کرد والله الموفق .

اوستا که در پهلوي (پستاك) یا (اوستاك) و عربها (وستاق) گویند مطابق روایات پهلوی و مورخین ایراني و عرب در اصل بیست و یك کتاب یانسك بوده است [۲] مشتمل بر احکام شریعت و اخلاق و نجوم و هیئت و تاریخ و فلسفه و غیره که بروایت طبري ومسعودي آنها را برروي دوازده هزار پوست گاو نوشته بوده اند وتمام آنها تألیف یکنفر و راجع بیك زمان و یك زبان نبوده است [۳] و آنچه اکنون در دست است نسبت باصل اوستا خیلي مختصر است ٠

---

[۱] عیناً این قسمت از تاریخ مشیر الدوله اقتباس شده است .

[۲] زردشتیان دعائی دارند مشتمل برستایش زردشت که بیست ویك لفظ دارد و هر لفظي از این دعا را نام یکی از کتابهای اوستای اصل قرار داده اند .

[۳] بعضي ازقول پلنی مورخ یونان نقل کرده اند که کتاب زردشت دوملیون ابیات میشد — و بقول بعضی مجموع ۲۱ نسك اوستا در ضمن ۱۴ قرن (از قرن ۱۲ ق م ببعد) بتدریج درست شده است .

سابقاً در ذیل عنوان (زبان زند وسانسکریت) قسمتهای اوستای کنونی را نوشتیم و بار ها گفته ایم که از همه مهتر قسمت (گاتا) است که منسوب بشخص زردشت وگرانبهاترین یادکار ادبی قدیم ایران است:

گاتها — یا سرود های قدیم اوستا که بزبان سانسکریت (گیتا) گفته میشود عبارت است از هفده سرود در جمله هفتاد دو یسنا از قسمت (یسنا) که در سانسکریت (یجنا) گفته میشود. — یسنا بمعني ستایش و نیایش و نام یکی از قسمتهای اوستاست که مشتمل بر هفتاد ودو فقره سرود ها ومناجاتها ودعواتی است که درمواقع عبادت با آداب مخصوصی [۱] میخوانده و بجا میاورده اند — گاتها در اواسط کتاب یسناست باین ترتیب که سرود اولی یسنای بیست و هشتم و دوم بیست و نهم وهمچنین تا یسنای سي و چهارم که سرود هفتم است وبعد از آن یسنای چهل و سوم سرود هشتم است وهکذا بترتیب تا پنجاه وسوم که سرود هفدهم است — سرود های گاتا عموماً شعر یا بتعبیر بعضي (نثر مسجّع) است و ابیاتش باعتبار عدهٔ مصراعها پنج قسم است :

۱— اهونوایتي ۲— اوستوایتی ۳— سپنتماینیو ٤— وهوخشترا وهشتویی [۲] واین اسامي بمناسبت کلمهٔ اول هر سرودي گذاشته شده

[۱] در موقع عبادت چیز هائی از قبیل : آب ، شیر ، گوشت ، شاخه از درخت (هوما) ، شیره همان گیاه وغیره را میگذاشته اند وعصارهٔ گیاه هوما را بر مجمر آتش میریخته اند ومشغول عبادت میشده اند .

[۲] رجوع شود بحاشیهٔ سابق ص ۲۳۳ و ص ۲۳٤ .

است (نظیر اسامي بعض سور قرآن: طه یس، عم[۱]) — عموماً قسمت (یسنا) مشتمل بر مطالب اخلاقي ونصایح شیرین ومضامین شعري خیلی ساده طبیعي است مخصوصاً (کاتها) علاوه برروح تعلیمی و اخلاقی دارای مضامین شعری دلچسب وکاملاً باملاحت است — قسمتی از این سرودها مناجاتهای صمیمانه با حال وکاهی مخلوط با شکایتها و درد دلهائی است که کوینده با لحن موثری با معبود خود داشته است — و قسمتي اظهار مسرت وکامروائي ونکوهش مخالفین دین وتمجید ویشتاسب است بواسطهٔ کرویدن بمذهب جدید و پیدا شدن دوستانی بعدازمدتی آوارکي و بیچارکی ازدست دشمنان — و قسمتی متضمن بیان مطالب وکشف حقایق ونصایح حکیمانه است — و یك سرود راجع است بازدواج جاماسب با دختر زردشت بالاخره هر قسمتی از (کاتها) متعلق بمطلبي وحاکي از معنائی است .

محض تکمیل مطالب عین عبارت سرود دوم (یسناي بیست و نهم) و سرود نهم (یسناي چهل و چهارم) را از کتاب ایران نامه دراینجا نقل میکنیم :

سرود دوم کاتها — کشمای ببا، کوش، اروا، کرزدا، کهمای، ماتهوارزدم، که ماتشت، آما، آیشمو، هازیجا، ریمو، اهیشایا، درسچا، توس چا، نوات، موای، واستا، کشمت، اینو، ادها،

---

[۱] عین این تشبیه را صاحب ایران نامه کرده است و بعض مطالب ما دراینجا مأخوذ از آن کتاب است .

موای، سستا، وهو ، واستر یا ،

یعنی بشما روان گاو فریاد میبرد از چه مرا آفریدید برای که مرا ساختید برمن دیو (ایشیمو) تعدی مینماید بدرفتاری وظلم میکند نیست مرا چوپان جز تو دیگر لذا مرا بیاموزید خوب دهقانی .

سرود نهم گاتها — تد ، تهوا ، پرسا ، ازش ، موائی ، وُچها ، اهورا ، — کسنا ، زاتها ، پتا ، اشه یا ، پاورویو — کسنا کنك ، استارم چا ، داد ، ادوانم ، — که یا ، و اکشایایتی ، نر فسایتی ، تهواد — تاچد ، مردا ، وسمی ، انیاچا ، دیدویه ، .

و اما (وندیداد) که یکی از اجزای اوستاست مشتمل بر بیست و دو فصل است : ۱ — راجع بقسمتی از جغرافیای ممالك آریائی ۲ — افسانهٔ (یما) پسر (ویوان هان) که مراد جمشید است ۳ — تا ۷ — مشتمل بر دستور العملهای حمل جنازه وآداب آن ونیز مطالبی که مردم را بعبادت و زراعت وتربیت حیوانات تشویق میکند ۷ — تا ۱۲ — در احکام نجاسات است ۱۲ — تا ۱۵ — راجع بتربیت سگ و اقسام آن است ۱۶ — در احکام حیض ۱۷ — درامور تنظیفیه ازقبیل ناخن گرفتن و اصلاح موی سر وغیره ۱۸ — تعریف خروس وتشخیص پارهٔ از جرایم ۱۹ — راجع باینکه شیطان خواست زردشت را فریب دهد و موفق نگشت ۲۰ — افسانهٔ فریدون ۲۱ — تعریف گاو وباران و آب و ماه ۲۲ — دعائی که برای دفع امراض اهریمنی خوانده میشود .

و اما (یشت) مشتمل بر بیست و چهار سرود است متعلق به

موجودات عالي خلقت وقسمتی هم متضمن حماسه های ملی است — رتبه یشت درعالم ادب بعدازگاتها بر سایر اجزاء اوستا مقدم است — و همانطور که گاتها در اوستا حکم ریك ودای کتاب مقدّس هندوها را دارد؛ یشت همه حکم کتاب مهابهاراته (Mahâbhârata) و رامیانا (Ramâyana) را دارد .

و اما (ویسپرو) بیست و چهار فصل دارد که انواع عبادت و آداب آنهاست .

واما قسمتهای دیگری که ملحق باوستا شده است ازقبیل ستایش های خورشید و ماه و آب و آتش وادعیهٔ سی روزهٔ ماه و غیره تاریخ آنها متأخر از قسمتهای دیگر واز نقطهٔ نظر ادبی بااجزای دیگر قابل قیاس نیست .

از اوائل مائه هجدهم میلادی مستشرقین فاضل در صدد کشف مطالب کتاب اوستا برآمدند و در این راه بذل مساعی لازمه بکار بردند وازآنجمله انکتیل دوپرون (Anquetil daperron) فرانسوی است که زحمات بسیاری کشیده و کتابی راجع بفلسفه و علوم طبیعي و عبادات و قوانین مقروهٔ زردشت در تحت عنوان « زند اوستا » تألیف ودر (۱۱۷۷ م) نشر کرده است — ودیگر فاضل محترم بورنوف (Bournouf) فرانسوي است که کتابي درهشتصد صفحه بعنوان (تفسیر یاسنا) تألیف نموده و در (۱۸۳۳ — ۱۸۳۵ م) طبع ونشر شده است . وفضلا و مستشرقین دیگر نیز هستند که در

اینراه خدمتهای شایانی انجام داده اند .

مذهب وتعلیمات زردشت

چنانکه گفتیم زردشت مرد حکیم دانشمندی بوده است وتعلیمات اخلاقی ومذهبی او خیلی فیلسوفانه وبحال پیروانش نافع بوده است — ولی این مذهب هم مثل مذاهب عالم بحدی دچار اوهام و خرافات و اشتباهات شده است که باین زودیها اساس اصلی آن معلوم نمیشود و و بعد از تتبع وزحمت بسیار باید ازپس هزاران پردهٔ ظلمت نور ضعیفی از آن مشاهده کرد — تحقیق جزئیات مطالب عجالةً از عهدهٔ ما و این کتاب خارج است باندازهٔ که محل احتیاج ماست چیزی مینویسیم :

بسیار بلکه تمام مذاهب قدیمهٔ آرینهای ایرانی و هندیها مخصوصاً هر کدام بنحوی دم از نور وظلمت ویزدان و اهریمن و خیر و شر میزنند واین دو دسته ازنژاد آرین آنچه معلوم است تاحدود (۱۳۵۰ ق م) هم مذهب بوده اند وشاید مابین قرن نهم وچهار دهم مابین آنها جدائی مذهبی رخ داده است — ستایش نور ومظاهر روشنائی ووحشت از تاریکی و نفرت از مظاهر ظلمت در قدیمترین یادکار مذهبی و ادبی این دو دسته اعنی (اوستا) و (ودا) بخوبی مکشوف است — وقتی که دقت وتتبع میکنیم می بینیم این طوایف درابتدا یك مذهب ساده طبیعی داشته اند وتدریجاً بطوری حقایق درلفافهٔ موهومات ومجازات بپیچیده شده است که گاهی صورت بت پرستی وعبادت اجسام بیروح بخود گرفته

است وبالاخره ازیك ریشهٔ کوچکی چندین شاخه مختلفی روئیده شده است . ودراین میانه علماي هر مذهبی برای سر وصورت دادن عقایددینی خود شاخ و برکهائی برآن بسته اند. یکدسته میگویند « نور وظلمت دو چیز ازلي قدیم هستند که مدبّر عالم خلقتند » وآنها باصطلاح متکلمین اسلام به (ثنویه) معروفند ویکدسته میکویند « نورموجود ازلي قدیم وظلمت حادث است » ودر کیفیت حدوث ظلمت وامتزاج آن درعالم خلق با نور حرفها دارند — برای فهم عقاید و تفکیك مذاهبی که که بنور وظلمت ویزدان واهریمن قائل هستند رجوع شود بکتب متکلمین . کلام ما در موضوع زردشت است :

زردشت — قائل بمبدأ واحد مجردی براي موجودات است که آنرا (اهور مزدا) خوانند ونور وظلمت یا یزدان واهرمن [۱] هر دو را حادث میداند (نور را بالذات وظلمت را بوجود تبعی ظلّی) ومعتقد است که نظام وقوام هستي بواسطهٔ امتزاج نور و ظلمت ولشکر یزدان واهریمن و بعبارة اخری آمیزش قوه و ماده پایدار میشود و مرجع تمام خیرات یزدان است ومرجع شرور اهرمن ودائم لشگر یزدان و واهریمنان درجنکند ووقتی عالم بسعادت رسیده و بنی آدم نیك بخت خواهند شد که نژاد اهریمن تمام و نابود کردد. — زردشت بدو عالم

[۱] اورمزد بمعنی موجود مفارق منزه است — و ایزدان را زادهٔ اورمزد میدانند — و بعضی نوشته اند که « اهریمن یا از ریوان مأخوذ است یا ازاریمان یعنی نور مانند .

معتقد است : یکی روحانی یا (مینو) ویکی جسمانی یا گیتی) وآنچه درعالم است بدو قسم تقسیم میکنند : تقدیر یا (بخشش) وفعل یا (کنش) — و حرکات وافعال انسان را سه قسم میکنند : اعتقاد یا (منش) ، گفتار یا (گویش) ، رفتار یا (کنش) — ووقتی انسان بمرتبهٔ سعادت عالی رسیده و بیزدان نزدیك شده و اهل بهشت است که هرسه چیزش اصلاح و دارای ، ارادهٔ نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك ، شده باشد .

زردشت میگوید — بنای آفرینش عالم براضداد است واین خاکدان میدان مبارزه نیکی و بدی یا جنود یزدان واهرمن و کائنات مابین کیر ودار این قوی واقعند وسعادت وشقاوت بشر بسته بپیروی این دو چیز متضاد است و بهشت جاویدان منزل پیروان یزدان و صاحبان نیت وگفتار وکردار نیك است ودوزخ جای اتباع پلیدان و ارواح اهرمنی — و نیز میگوید — اهورمزدا که نور مفارق محض است باهیولای گیتی بواسطهٔ قوای نورانی یا امشاسپندان (Amchaspand) ارتباط پیدا میکند وبتوسط آنها افاضهٔ نور ازمبدأ مجرد بهستیهای آخشیجی میشود — امشاسپندان عبارتند از : وهومانا (Vôhumanah) یا (بهمن) ، اشاواشتیا (آسا واهیستا (Asa vahista) یا (اردی بهشت) ، خشاترا وایریا (خساترا وریا (Khsathra vairya) یا (شهریور) ، سپانتا آرمایتی (Çpenta ârmaiti) یا (اسبندارمذ) ، هُروَتات (Haurvatât) یا (خورداد) ، آمرتات (Amretât) یا امرداد — مرداد)

هر کدام از امشاسپندان مدبّر امري در عالم کون هستند — و در مقابل وضدّ هر يك از اينها انرا مانييو (Anra mainyu) يا (انگرامانيو — اهرمن) روح زشتي را ظاهر ساخته است — اکامانا (Aka manah) در مقابل وهو مانا — آندرا (Andra) درمقابل ارديبهشت ـ سُرو (Çauru) درمقابل شهريور — نا اُ ن هايتيا (Naonhaithya) درمقابل اسپندار مذ — تُرو (Tauru) درمقابل خورداد — زريکا (Zairica) در مقابل مرداد .

و هر يك از اسامي روزها وماههاي فارسي نام فرشته است که مدبّر مصالح آنماه و روز است [۱] .

زردشت خود مدعي است که با امشاسپندان ارتباط يافته و از آنها استفادهٔ علوم کرده و نيز بي واسطه با اورمزد ارتباط يافته ازاو اخذ انوار دانش کرده است [۲] .

[۱] تعبير يزدان واهرمن وامشاسپندان وفرشتگان وواسطه ارتباط اورمزد باآخشيجان ومينو وگيتي وغيره خيلي شبيه است بتعبير: رحمان وشيطان وملائکه مقربين دنيا وآخرت در زبان اسلام ـ ووجود وماهيت وهيولي وصورت ومادي ومجرد وعقول قدسيه وعالم خلق وامر وکيفيت ربط واجب بامکن وغيره در زبان فلاسفه ومتکلمين وبراي تحقيق کامل رجوع بکتب آنها شود و بعقيده ما (کنگره ويران کنيد از منجنيق تا رود فرق از ميان اين فريق) .

[۲] قسمت عمده از مطالب اين فصل مأخوذ است از کتب زردشتيان و تاريخ طبري ومسعودي وملل ونحل شهرستاني و آئينهٔ اسکندري و ايران نامه ميرزا عباس شوشتري منطبعه حيدر آباد دکن والله العالم بحقايق الامور .

درمذهب زرتشت كاملاً ازتجرد و كوشه نشيني و بدويت نهى شده و بآبادي وجمعيّت و مدنيت ونظافت وتربيت اطفال ونگاهداری حيوانات نافع ازقبيل كاو و كوسفند وزراعت وغرس اشجار وامثال آنها خيلى توصيه شده است (ثواب نشاندن درختي و افشاندن تخمى نزد آنها از هر دعا و عبادتى بالاتر است) — ودرطهارت و نجاست و دفن اموات وغيره قوانين سودمندي دارد .

زردشت كسب علوم و آداب را خيلى اهميّت داده و خود اقسام وانواع آنها را بمردم ميآموخته است .

تذبيه : آنچه تاكنون نوشتيم راجع باحوال وعقايد زردشت اولى بوده است كه در بلخ بوده وغير ازاو هم بروايت مورخين چند نفر بنام زردشت آمده اند كه مروّج عقايد زردشت نخستين بوده اند ازآنجمله فريدون را زردشت ثاني نوشته اند كه دخمهٔ فريدون يا كعبهٔ زردشت در استخر فارس باو منسوب است و ديگر جاماسب كه زردشت سوم بوده و در زمان داريوش يا پدرش هبستاسپ ظهور كرده است .

خاتمه وملحقات

پارهٔ از مطالب كه ذيل صفحات كتاب كنجايش نداشته يا از قلم يا در طبع افتاده است بعنوان خاتمه ملحق بكتاب نموديم .

۱ — در ص ۷ (و بقول اهل منطق طرد وعكس) : توضيح اين اصطلاح از ذيل صفحه افتاده است و آن اين است : اهل منطق مى

گویند « معرف چیزی است که تصور آن مستلزم تصور کنه معرف یا امتیاز آن از ماسوی باشد » — بنا برین چند شرط کرده اند از آنجمله اینکه (ما بین معرف ومعرف نسبت تساوی باشد نه تباین وعموم و خصوص) و بمقتضاي این شرط باید تعریف جامع افراد ومانع اغیار باشد مثلاً اگر در تعریف انسان بگوئیم (جسم حساس متحرك باراده) مانع اغیار نیست زیرا شامل غیر انسان ازحیوانات هم مي شود — و اگر بگوئیم مثلاً (حیوان ناطقی که قامتش دو ذرع باشد) شامل تمام افراد انسان نمیشود — و از اینجاست که باید دو قضیه در هر تعریف صحیحي صادق باشد یکی اینکه «هروقت معرّف(بکسرراء) صادق است معرّف هم (بفتح راء) صادق باشد » یعنی مانع اغیار باشد واز آن به (طرد) تعبیر کنند و دیگر اینکه « هر وقت معرّف (بفتح راء) صادق است معرّف (بکسر راء) هم صادق باشد » بعکس قضیّهٔ اول یعني جامع افراد باشد واز آن به (عکس) تعبیر کنند .

۲ — در ص ۹ (ابن انبار) توضیحی از طبع افتاده است : ابن انباري یا انباری نام دو نفر است که گاهی بهم اشتباه می شود یکی ابوبکر محمد بن قاسم (متوفي ۳۲۸ هـ) که مؤلف کتب ذیل است: ۱— کتاب الاضداد در نحو ۲— کتاب الزاهر در معاني کلمات ناس ۳ — شرح مفضلیات ٤ — کتاب الایضاح في الوقف والابتداء ٥ — کتاب الهاآت في کتاب الله — و دیگر ابوالبرکات عبد الرحمن بن ابو الوفاء که مدرس ادبیات مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد بوده و صاحب تألیفات

ذیل است ۱ — نزهة الالباء في طبقات الادباء ۲ — اسرار العربیه درنحو ۳ — الانصاف في مسائل الخلاف بین النحویین ٤ — لمعة الادله فی اصول النحو ٥ — الاغراب فی جدل الاعراب ٦ — عمدة الادباء فی معرفة مایكتب فیه بالالف والیاء ۷ — الفاظ الاشباه و النظایر — وفاتش در (٥٧٧) هجري واقع شده است — بعضي براي رفع اشتباه اولي را بعنوان (ابن انباري) ودومی را بعنوان (انباری) ترجمه کرده اند

۳ — درص ۱۸ راجع بلفظ (هكرز) : این حاشیه درموقع پاك نویسي از قلم ما افتاده است « معلوم باد که این لفظ دراشعار متقدمین استعمال شده است ناصر خسرو در یك قصیده چهار مرتبه این لفظ را استعمال کرده است : هرروز روزکار نویدی دگر دهدت) (کن را هگرز باید نخواهي همي خرام (ایضاً) جز رنج کي هکرز ببیني تواز خسیس) (جز رنجه کي بدید هکزر از زکام کام (ایضاً) من دست خویش دررسن دین حق زدم) (ازتو هکرز جست نخواهم نشان و نام)

٤ — ایضاً در ص ۱۸ حاشیه بعد از کلمه قزوینی است یك جمله در طبع افتاده است و صحیح این است « وان مخفف ابوالفرج است که باینصورت نوشته میشود ونظیر آن در عربی بلحارث وامثال آن است که مخفف بني الحارث است و بعض کلمات هم مانند بلهوس و بلعجب داریم که الخ » .

٥ — در حاشیه ص ۲۷ راجع براغب اصفهانی این جمله افتاده است : صاحب روضات این تاریخ وفات را ازمؤلف تاریخ اخبار البشر

نقل کرده است و جرجي زيدان در تاريخ آداب اللغة العربيه ص ٤٤ ج ۳ تاريخ وفات راغب را (٥٠٢) نوشته است .

در ص ٤٦ سطر (١٦) بعـد از لفظ (ثانياً) عبارت سقط دارد وصحيح اين است « ثانياً بحث درتأثيرات خارجي درلغت پس ازاختلاط صاحبان آن باملل ديگر و كسب الفاظ ولغات و تعبيرات ايشان. ثالثاً بحث درمحتويات وثروتهاي الخ » .

۷ — ص ٦٨ سطر آخر بعـد از لفظ مجمع الفصحا اين عبارت افتاده است « ولى اين قول باروايت چهار مقالهٔ نظامي عروضى كه در ص ٢٤ ازين كتاب نقل كرده‌ايم تنافي دارد زيرا بنا برروايت چهارمقالهٔ ابوبكر ازرقي نزد طغانشاه بن الب ارسلان بوده است نه طغانشاه بن مؤيد » .

۸ — ص ٧٤ راجع باحتمال صاحب المعجم كه رودكى مخترع رباعى است اين حاشيه از قلم افتاده است كه « در تذكرهٔ دولتشاه سمرقندى اختراع رباعى بزمان صفاريان نسبت داده شده است وجوزبازى را ببسر يعقوب بن ليث صفارى مربوط كرده است ملخص كلامش اينكه يعقوب ليث را پسر كوچكى بود كه خيلى او را دوست ميداشت و روز عيدى امير زاده با كودكان جوز بازي ويعقوب تماشا ميكرد — امير زاده هفت جوز بكو انداخت ويكى بيرون جست و بعداز لمحهٔ بقهقري بر گشت — امير زاده از غايت ابتهاج بزبانش گذشت كه (غلطان غلطان همي رود تالب گو) . امير يعقوب را اين كلام خوش آمده ندما و وزراء

را خواست که در آن تحقیق کنند . ابو دلف عجلي و ابن الکعب باتفاق مشغول تحقیق شدند و آنرا از بحر هزج یافتند و تقطیع مصراعی مطابق آن نمودند و بعد از آن یك بیت دیگر بر آن افزوده آنرا دو بیتي نام نهادند و بعد ها دو بیتی را رباعی نامیدند » .

۹ — ص ۲۵۷ سطر (۱۲) حاشیه ازطبع افتاده است « جرجي زیدان (شهرزاد) ضبط کرده ومطابق ضبط بعض محققین (شهربراز) صحیح است که از سرداران نامي زمان خسرو پرویز بوده است در ردیف سردار دیگر موسوم به (شاهین) و در تاریخ ایران فروغي (شهربراز) نوشته شده است .

۱۰ — داستان ایلیاد و ادیسه

هُمر (Homére) یا بضبط مورخین عرب (اومیرس) از شعراي مهم قدیم یونان است — قدما او را شخص تاریخی میدانسته اند ولی در متأخرین اختلاف شده است برخی ازمتتبعین از قبیل : کازوبون فرانسوی (۱۶۱۴ — ۱۵۵۶) (Casaubon) و وود انگلیسی ۱۶۹۵ — ۱۶۲۳ (Vvood) و هدلن (۱۶۷۲ — ۱۶۰۴ Hedelin) کشیش اوبیاك (Aubignac) واکوست ولف آلمانی (۱۸۲۴ — ۱۷۵۷ (Valf) اصلا منکر وجود همر شده و او را شخص تاریخی ندانسته اند وبرخی از قبیل گرگور نیتس (۱۸۱۶— ۱۷۹۰ (Gregor nitzsch) ومولر (۱۸٤۰

(Muller) ۱۷۹۷ عقیدهٔ منکرین را ردکرده اند وطرفین را دلائلی است که ازایراد آنها صرف نظر کردیم . — بر فرض وجود در وطن و زمان او نیز اختلاف دارند وطن او را مابین چند شهر از آسیای صغیر گفته و زمان او را مابین قرن دوازدهم و هشتم قبل از میلاد نوشته اند و جمعی معتقدند که در اواخر قرن دهم یا اوائل نهم قبل از میلاد بوده است .

همر بنا بر عقیدهٔ موافقین مؤلف و ناظم چند داستان ادبی است که ازهمه مهمتر دوداستان ایلیاد (Iliade) واديسه (Odyssée) است — و بعضی معتقدند که این دو داستان بالتمام کار یکنفر مثل (همر) نیست بلکه عدهٔ زیادی از شعرا آنها را ساخته اندولی اغلب سازنده ها آنها را بایکدیگرحفظ کرده ویکجامیخوانده‌اند

داستان ایلیاد مهمتر از ادیسه و مشتمل بر شرح جنگهای یونان است با (تروا Troie) که قدیماً ایالت یا شهر مهمی بوده است از آسیای صغیر — این داستان حاوی بیست و چهار سرود است که از قدیمترین اشعار یونانیان محسوب میشود و لفظ ایلیاد بقول بعض ماخوذ است از ایلیون (ilion) که پایتخت مملکت تروا بوده است . — داستان ادیسه نیز مرکب ازبیست‌وچهار سرود است شامل شرح وقایع مراجعت ادیسه بعد از جنگ تروا بیونان .

در خصوص این داستان که بقول بعضی وقوعش چهار صد سال قبل از زمان همر بوده است چنین روایت کرده‌اند که در آن ایام پریام (Priame) پادشاه تروا بوده و وقتی پسرش موسوم بپاریس (Paris) بواسطه انجام

مقصودی از تروا باسپارت مسافرت کرده ودر آنجا مهمان منلاس (Ménélas) پادشاه اسپارت شده و اتفاقاً منلاس آنموقع در پایتخت حاضر نبوده است — پاریس دختر (بقول بعضي زن) منـلاس موسوم به هلن (Hèlèn) را بفریب ربوده وازاسپارت فرار کرده وبتروا رفته است و آنها بیکدیگر دلبستکی پیدا کرده‌اند .— در تعقیب این واقعه یونانیها از در غیرت درآمده بفکر انتقـام افتادند و پادشاهان که از آنجمله شاهنشاه اکاممنن (Agamemnon) بود باهم اتحـاد کردند و قشونی کشیده ده سال شهر تروارا محاصره نمودند و با اهالي آنجـا جنکیدند ولي بواسطهٔ اینکه مشتري خداوند بزرك یونانیها بااهالی تروا مساعدت داشت کاری از پیش نبردند تا اینکه بالاخره آشیل (Achille) از پهـلوانان یونان که مادرش از ربة النوعها بود یکی از پهلوانان بزرك تروا را که هکتور (Hector) نام داشت کشت ونعش او را در شهر کردانید ولیکن خود آشیل هم کشته شد و از آن پس در یونانیها ضعف پدید آمد و عاقبت تدبیری کردند باین طور که اسب چوبي ساخته درشکم آن سرداران خود شانرا جای دادند و غفلةً وارد شده شهر را کرفتند و آتش زدند و مردان را کشته و زنان را باسیری بردند وبکنیزی فروختند.

بعد از ختم جنك وفتح تروا یونانیان با سردارانشان درمراجعت کرفتار طوفان شدیدی شده همهٔ آنها غرق شـدند جز یکنفر ادیس یا اولیس (Ulysse) که از همه زیرکتر و چابکتر بود وپس از

زحمات بسیار بیونان مراجعت نمود .

۱۱— ودا Védas

در چند جا ازین کتاب نام (ودا) برده شده والحق شایستهٔ این است که خوانندکان ازین قسمت که از بزرکترین یادکار های قدیم مذهبي و تاریخي وادبی آرینهاست اطلاعي داشته باشند .

قومي در هندوستان بالغ بر دویست میلیون دراطراف وحوالي رود کنك متفرقند وشهر مقدس آنها شهر بنارس است که به (باب السماء) معروف است — آنقوم را (براهمه) کویند که داراي مذهب مخصوص هستند بقول بعضی — مذهب برهمني تقریباً یازده قرن قبل از میلاد ظاهر شده و اصلش از مذهب قدیم ودی است که کتاب مقدس آن ودا میباشد .

کتاب ودا — قدیمترین یادکار زبان سانسکریت و یکی از کتب ادبي مهم دنیاست — لفظ ودا از کلمهٔ وید (Vid) مأخوذ است که بمعنی دانش وفرهنك و کشف وجستجوست — کتاب ودا بچهار قسمت منقسم میشود ۱— ریك ودا (Rig véda) که درحقیقت کتاب نغمات مذهبي است ۲— یاجور ودا (Yadjour véda) مشتمل بر رسوم و آداب مذهبي ۳— ساما ودا (Sama véda) که نتیجه و تلخیص مانندی است ازدو قسمت اولی ٤— آتاراوان ودا (Ataraven véda) که مشتمل برغرایب وعجایب مذهبي است

هریك ازچهار بخش مذکوردرمواقع معینه بواسطهٔ شخص‌مخصوص قرائت میشود : قرائت ریك‌ودا بشخص خلیفه و یاجور برئیس‌قربانیها و ساما بخطیب مخصوص واتاروان ودا بیکی از رؤسای براهمه اختصاص دارد .

هر چهار قسمت ودا از نقطهٔ نظر تاریخی واهمیت ادبی برابر و راجع بیك زمان و یك زبان نیست بلکه دو قسم اول (ریك ودا — یاجور ودا) بردو قسم دیگر هم ازحیث تاریخ وهم ازجهات دیگر تقدّم دارد— ریك ودا ازیاجورهم مهمتراست— تاریخ تألیف ریك‌ودا را اغلب محققین مابین قرن ١٤ وهشتم قبل ازمیلاد گفته اند وبرخي بطورتعیین بقرن (١٢ ق م) مربوط کرده اند ونسبت بریك ودا تاریخ تألیف اتاراوان ودا خیلی تازه تراست

کتاب ریك ودا سراپا سرود ها وترانه هاي ادبی ومذهبی وحاوی قدیمترین داستانهای تاریخی نژاد اري است -- و بقول بعضی تمام ودا را سیصد نفر شاعر هندي تألیف کرده اند وخود هندو ودارا از کتب آسماني و از آثار برهما میدانند وگویا قبل از وضع خط سانسکریت قسمت قدیم ودا سینه بسینه بطور نقل میکردیده است . عدهٔ دعوات و سرودهای مذهبی ریك ودا که برب النوعهای مختلف خطاب میشود هزار واندی است یکی از دعوات و سرودها راجع به رب النوع اول آگنی (Agni — آتش) است که تمام مرد و زن متفقاً بقرائت آن پرداخته حرارت و نور آتش را سپاسگذاری میکنند . وبعدازآتش رتبهٔ اندرا (Indra) است که حکم ژوپیتر (Jupiter) یونان را دارد که بواسطهٔ صاعقه مسلّح وگاهی درفضا تیر شهاب پرتاب مینماید وبعقیدهٔ آنها درصورتیکه قدرت ویشنو (Vichnou) یعنی خدائیکه قبل از همه چیز موجود

بوده است همراه اندرا باشد تیتانها (titans) یاجنود شیاطین را که رئیس آنها وریترا (Vritra) است بواسطهٔ تیر شهاب وصاعقه باری فراری دهد .—اندرا نزد ایشان رب النوع کاینات جوّی یاخدای جو و فرستندهٔ باران ودرخشانندهٔ خورشید است . — یکی از سرود های ریك ودا راجع به اندرا این است « ای اندرای قادر وقتی که میخواهی امواج را بحرکت در آورده درهر نقطهٔ از هوا صفا بخشی ، در حالت نشاط که بساط سعادت ما را میکسترانی ، توئی که وریترا را میزنی وبرای ما اقیانوسی ازباران میفرستی » الخ .

باز در یکی ازنغمات اندرا را مخاطب ساخته چنین میگویند « ای اندرا ! ما متعلق بتو هستیم و اعتماد ما بر تست ، نغمات ما متوجه بتو ، نیاز ما بدرگاه تو ، آواز های ما برای تست ، قوت تو مانند آسمان منبسط وپشت زمین از هیبت عظمت تو خم گشته است » الخ .

پس از اگنی (آتش) و اندرا (قوهٔ قادره) رتبهٔ ماروته (Marouté) یعنی خداوندان باد وسوریا (Soûrya) یعني آفتاب است که در دعوات خود از آنها استمداد می جویند .

دریکی ازسرود ها ودعوات آنها راجع بستایش (فجر) واستمداد از آن این مضامین است « فجر مانند یك مادر خانواده براي حمایت عالم حاضر گشته دیو شب را توقیف مینماید ، فجرما را بنیایش میخواند از طلوع آفتاب بشارت داده عالم را غرق دریای نور میسازد ، اي فجر ! ای دختر آسمان ! طالع شو ! بیا و سراسر گیتی را نورانی کن ، براي ما

دولت وثروت بیاور » الخ .

چنانکه مکرر نوشته ایم کتاب ودا بزرکترین وقدیمترین یادکار ادبی و تاریخی هندیهاست . — مدتها گذشته بود که هیچکس حتی کنجکاوان و محققین اروپا نتوانسته بودند ازحقیقت این کتاب واین مذهب اطلاعي پیدا کنند .

تا اینکه بالاخره چند نفر از علمای انکلیس مانند ویلیام جونس (Villiam Jons ۱۷۹٤ — ۱۷٤٦ م) ، کولبروك (Col-brouk) ، ویلکنس (Wilkins) ، غیره در پي این کار بر آمده با براهمه ارتباط یافتند و باجدیت و زحمت بسیار محل اعتماد آنها شدند وازین راه توانستند که از زبان و مذهب براهمه اطلاعي پیدا کنند .

درابتدا قوانین مانو (Manou) که از کتب نفیس مذهبي براهمه است بواسطهٔ ویلیام جونس ترجمه ودر کلکته طبع شد و پس از آن ماهابهاراته وراميانا که مشتمل برحماسه هاي ملی واولي در حدود دویست هزار بیت و دومي در حدود پنجاه هزار بیت است بار اول در کلکته و بعد از آن در پاریس طبع شد . و اخیراً پوراناها (Pourânas) بواسطهٔ (M. h. wilson) انکلیسي وبورنوف (Bournouf) فرانسوی طبع شد .

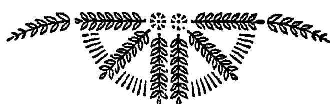
تا کنون تمام ودا ها بطور کامل ترجمه و نشر نشده است . فقط ریك ودا بطور کامل وقطعاتی از یاجور واتاروان ودا ترجمه شده است

— ترجمهٔ انگلیسی ریك ودا در اُکسفرد (Oxforde) بواسطهٔ ماکس مولر آلمانی (Max mûller ۱۸۲۳ — ۱۹۰۰) در ۱۸۵٤ — ۱۸٤۹ و یکی دیگر در همان شهر بتاریخ (۱۸۵۰ م) بواسطهٔ (M. h. wilson) و یکی دیگر در فرانسه در تحت عنوان ریك ودا با کتاب نغمات مذهبی که بواسطهٔ (M. langlois) صاحبمنصب و عضو اکادمی فرانسه (۱۸۳۹ — ۱۹۱۲ م) ترجمه شده بود منتشر گشت . وفاضل مستشرق (M. em bournof) نیز راجع به ودا مجموعهٔ مفیدی تألیف کرده است . مجموعهٔ دیگر نیزموسوم به (Des védas) در تاریخ ۱۸۵٤ از طرف مستشرق سیاسي دان فیلسوف فرانسه (M. barthélemy saint - helaire ۱۸۰۵—۱۸۹۵ م) تألیف و منتشر شده . — -M. pictet de larive) نیز در کتاب آریهای قدیم قسمتی از ودا را درج کرده است — میشله قسمتی ازمضامین اشعار و دارا بنظم در آورده است .

این نکته خیلي قابل اهمیّت است که گذشته از آداب و اصول مذهبي وزبان ودا و اوستا می بینیم که جزئیات دیگر این دو زبان و این دو کتاب بی نهایت بیکدیگر شبیه است بطوریکه با اندك ملاحظه میتوان در یافت که این دو زبان و دو کتاب (ودا — اوستا) حکم دو برادر شبیه بیکدیگر در یك خانواده دارد ودقت کامل در جزئیات این مطلب سر رشته بسی حقایق تاریخی وادبی و مذهبی را بدست ما خواهد داد و الله الموفق .

سپاس خداوند را که جزء اول از رشتهٔ تألیف ناقابل ما تمام و هدیهٔ ارباب ادب گشت .

تم الکتاب بعون الملك الوهاب



محض قدر دانی گوشزد قارئین میکنیم که خیلی از مدارك معتبر مارا از کتب فارسی وعربی وفرانسه کتابخانهٔ دولتی تبریز تهیه کرد وازمدیر این مؤسسه عام المنفعه آقای میرزا علی اکبر خان صمیمی امتنان داریم که بدون مضایقه دردادن کتاب خیلی بما کمك کرده‌اند

فهرست مطالب بخش اول

﴿ از تاریخ ادبیات ایران ﴾

صفحه

صفحه	سطر	خطا	صواب
١٠٨	آخر	ایلید وادیسه وداوگاتا	ایلیاد وادیسه و وداوگاتا
١١٠	٤	قران	قرن
١١٠	٦ــ٧	از عربهاست	عربي الاصل است
١١١	١١	شاهنامه اوستا	شاهنامه‌اوستا
١١٢	٢	اکثر	اکتر
١١٢	آخر	بشر	بشه
١١٣	٥	وبازیها	بازیها
١١٦	٣	بقاي	بقایای
١١٧	١٠	اریائی	اروپائی
١١٧	١٥	لهجهٔ (آیران)	لهجه آیران
١١٩	٩	بشعبهٔ	شعبهٔ
١٢١	٣	باشـد	شد
١٢١	١٣	السنة	السنهٔ
١٢٢	٧	سانسکربت	سانسکریت
١٢٤	٤	العامهائي	العملهائی
١٢٤	١٠	میشو	میشود
١٢٥	١٠	عمّاً	عمّا
١٢٥	١١	(٣٠٠ ق م)	(٣٠٠٠ ق م)
١٢٨	٧	متشرقين رن	مستشرقين قرن
١٢٩	٢	مدیا	مدیها
١٣٠	١٠	متشرقين	مستشرقين
١٣١	١٥	رباعي	بابلي
١٣٢	١٠	لهجهٔ	لهجه
١٣٢	١٠	نتیجهٔ	نتیجه
١٣٢	١٥	وجودهم	هم وجود
١٣٣	١٣	علوم	معلوم
١٣٤	٧	اواخردورهٔ	اواخرآن دوره
١٣٤	٨	مسطوراست	مسطورات
١٣٨	٧	اهمت	اهمیت
١٣٨	٨	کتیبهٔ	کتیبهٔ
١٤١	١٧	دوزخ	دروغ
١٤١	١٩	بیششتر	بیشتر

صفحه	سطر	خطا	صواب
١٤٤	١٣	سانکریت	سانسکریت
١٤٥	١٤	هخمینسیا	هخمنیسیا
١٤٦	٢	هخمینسیا	هخمنیسیا
١٤٧	١٧	است	اند
١٤٧	١٧	ابنکه	اینکه
١٤٨	١	حقیقت	حقیقت
١٤٨	٢	یعلاوه	بعلاوه
١٤٨	١٠	راجع	و راجع
١٥٠	١٥	پاری	پارسي
١٥٢	٥	زرمنی	ژرمني
١٥٢	١٦	در عالم	عالم
١٥٢	١٧	فدیمی	قدیمه
١٥٣	٢	اخلاقي	اخلافي
١٥٥	٤	ایران است	ایران شده‌است
١٥٥	١٦	مینموده	مینموده‌اند
١٥١	١٥	آنها	آنها را
١٥١	آخر	وبطلمیوس	بطلیموس
١٦٠	٤	که و	که
١٦٠	١٧	سلوکیدمي	سلوکیدی
١٦٩	٩	یفراز اشکانی	نفرازسلاطین اشکاني
١٦٩	١٤	حیققی	حقیقي
١٦٩	١٧	مستعبدنتواز نه‌اند	مستبعد ندانسته‌اند
١٧٠	١	یك چند	چند
١٧٥	٧	معها	مغها
١٧٦	٩	(٦٥)	٦٥٠

١٧٧ در حاشیه صورت محاسبه اینطور باید نوشته شود:

=٦٢٢+١٣٤٨)÷٤٠=٣٣، ١٣٤٨

(١٩٣٠=٤٠—١٩٧٠) و (١٩٨٠

صفحه	سطر	خطا	صواب
١٨٣	٣	اد	ادبي
١٨٣	١٦	ناچارر	ناچار
١٩٠	١	همان دوره	همان
١٩١	١٢	درخط	ازدوخط
١٩٢	٣	آخری را	آخری
١٩٢	٤	تبدیل	تبدیل یافته
١٩٢	١١	بوده‌اند	بوده

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۹۲	۱۲	نوشته‌است	نوشته میشده است
۱۹٤	آخر	بل	قبل
۱۹٤	آخر	فارسي (رومی)	فارسی و (رومی)
۱۹٦	٥	موبدان	مابین موبدان
۱۹٦	۱۷	(صدا)	(صیدا)
۱۹۷	٥	خونندكي	خوانندكي
۱۹۸	۱۰	(یارتاو)	(پارتاو)
۱۹۸	۱۳	نارهاو	پارهاو
۱۹۹	۳	فارسی کاهي	کاهي
۲۰۰	٦	اردشبر	اردشیر
۲۰۰	۱٥	برادر	بردر
۲۰۱	۱	الحال	حال
۲۰۱	۱۳	معمو	معمول
۲۰۱	۱۳	داشته	داشته‌اند
۲۰۲	۱۷	دررالتیجان	نقل‌از درالتیجان
۲۰٤	۱	یااینکه	بااینکه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۰٥	۱۰	فوهنك	فرهنك
۲۰۷	۱۰	درمن	ازمن
۲۰۷	۱٦	اسحا	اسحاق
۲۰۹	۷	نراكيب	تراكيب
۲۰۹	۸	تمظم	نظم
۲۱۲	۳	شخص برای سداث	شخصی براي سدات
۲۱٦	۱۰	نخت	تخت
۲۱٦	۱۲	سیزدرسبز	سبز درسبز
۲۱٦	۱٦	نابمروز	نیمروز
۲۱۷	۹	ازادوار	آزادوار
۲۱۷	۱۰	باخوز	باخرز
۲۱۷	۱٤	شهرروز	شهررود
۲۱۷	۱٦	چغانه پرده خرم	چغانه ، پرده خرم
۲۱۹	٥	حورشید	خورشید
۲۲۰	۱۰	سیاشان	سیاوشان
۲۲۰	۱۲	باز	نار
۲۲٤	۲	جمعی	جملي

صفحه	سطر	خطا	صواب
٢٢٤	٤	بود	بوده
٢٢٤	١٣	نقی زاهه	تقي زاده
٢٢٤	آخر	آنها	آنها را
٢٢٦	١٨	آواز	آوازی است
٢٢٩	٢	نشسته	مي نشسته
٢٣٠	٣	میسود	میشود
٢٣٠	١٩	نام	تام
٢٣١	٢	خواهم	خواهد
٢٣٣	١٨	bo	vo
٢٣٤	٦	یکانا	یکاما
٢٣٦	٣	آن شله	آن شیرشله
٢٣٦	١٢	تعمیر	تغییر
٢٣٨	آخر	ناکسانی	یا کسانی
٢٣٩	٨	دساز	بساز
٢٣٩	٩	تاریجی	تاریخی
٢٣٩	١٨	نحصیل	تحصیل
٢٤٠	١	شعب	و شعب
٢٤٠	٦	نضرن	نضر بن
٢٤٠	٢٣	المنور	النور

صفحه	سطر	خطا	صواب
٢٤٢	١	خسروایثین	خسروانیین
٢٤٢	٦	از قبیل	
٢٤٢	٨	آشوریها	ازقبیل آشوریها
٢٤٨	١٨	اردشیر	از اردشیر
٢٤٨	١٩	تقدر وان تختمو	— تقدروا ان تختموا
٢٥٦	١٣	ودیگر	که ضمن ده ـ ـ سال آن را دردوهزار بیت نظم کرده ودیکر
٢٥٦	١٨	وطبع	و در پاریس — ومصر وبیروت طبع
٢٥٧	١٢	شهریزاذ	شهربراز
٢٥٨	٥	شهراناز	شهرایار
٢٥٨	٧	ز کرد	یزد کرد
٢٦١	١٠	راجح	راجع
٢٦٣	٤	ایرینان	ایرانیان
٢٦٣	آخر	(دیکر	دیکر (
٢٦٦	١١	دررراه	درراه
٢٦٦	آخر	عند	عنه
٢٦٨	١١	بخسی	بخشي

« بعضى از تأليفات مؤلف »

١ — تاريخ ادبيات ايران از قديمترين عصر تاريخى تا عصر حاضر در ٥ جلد

٢ — كتاب هيئت مركب از سبك قديم و جديد

٣ — تاريخ دانشمندان اصفهان

٤ — كتاب بديع

٥ — رسالهٔ عروض

٦ — معاني بيان فارسى

٧ — كتاب انشاء در دو جلد

٨ — شرح معلقات سبع بفارسى

٩ — يكدوره فلسفه بفارسي

١٠ — شرح مشكلات اسفار بعربى

١١ — كتاب ارث استدلالى بفارسي

١٢ — شرح مشكلات تحرير اقليدس از مقالهٔ اول تا مقالهٔ هفتم

١٣ — شرح مشكلات مطول واسرار البلاغه

١٤ — تاريخ علما و دانشمندان ايران

قسمتى از انتشارات كتابخانهٔ « ادبيه »

تاريخ ادبيات ايران جلد اول

ديوان عمعق بخارائى

قواعد لگاريتم

مدل نقاشى ٥ جلد

ديوان همام تبريزي

گلستان اعلي

انتقاد طلعت با عارفنامهٔ ايرج

دروس نحويه جلد رابع

الغباء ذهنى

جامع عباسي

ديوان سهائى

موش و گربهٔ الوان

آنچه در تحت طبع است

تاريخ ادبيات ايران جلد دويم

مدل نقاشي از ٥ تا ١٠

بوستان اعلي با تصحيح و نظريات آقاي امير خيزي